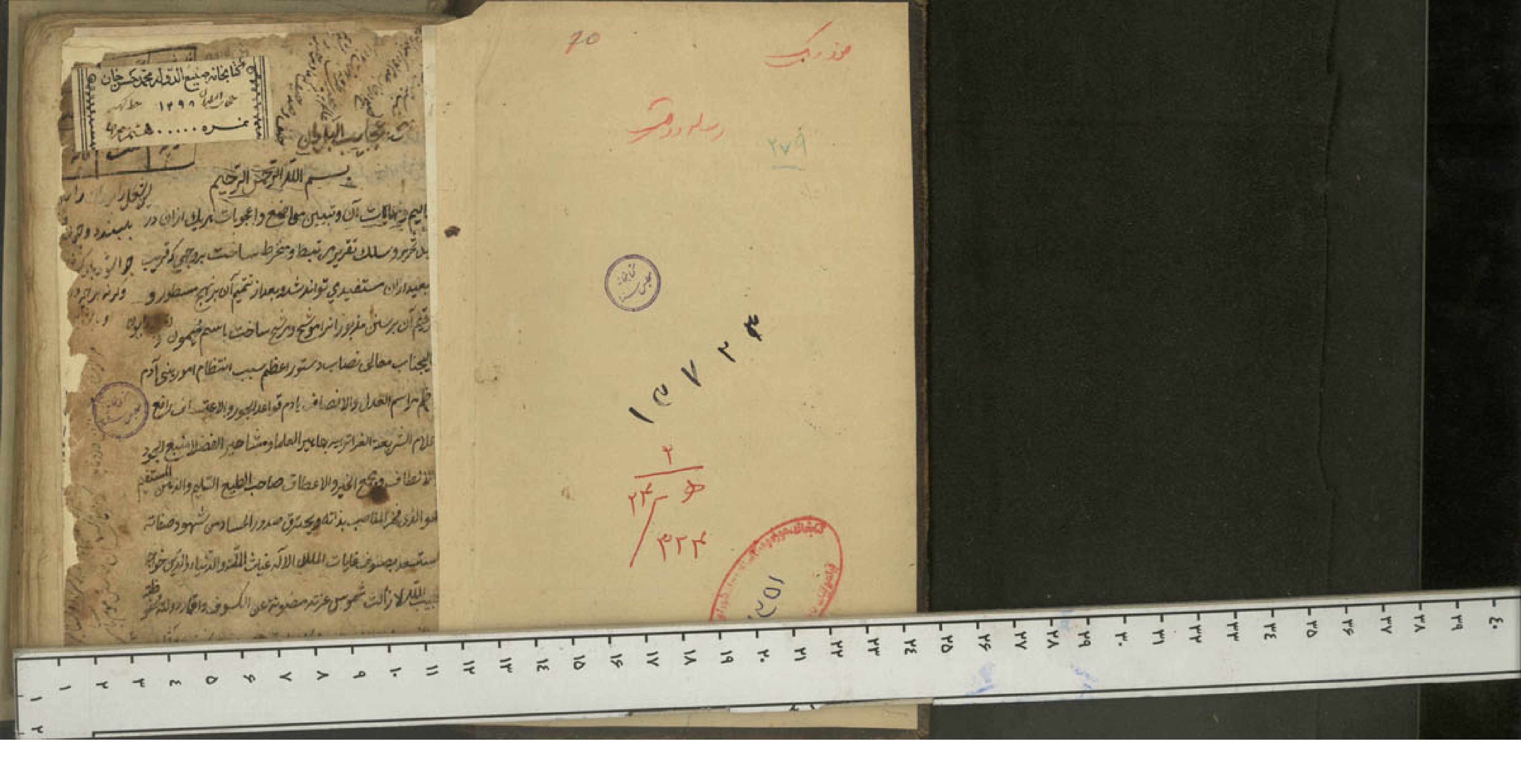




عجایب البلدان

بسم الله الرحمن الرحیم

اقالیم و ممالک آن و تبیین مواضع و اعجوبات هر یک از آن در
سلک تحریر و سلک تقریر منضبط و منخرط ساخت بر وجهی که قریب
و بعید از آن مستفید می تواند شد و بعد از تتمیم آن بر نهج مسطور و
ترقیم آن بر سنن مذکور آن را موشح و مرشح ساخت باسم همایون
عالی الجناب معالی نصاب دستور اعظم سبب انتظام امور بنی آدم
ناظم مراسم العدل والانصاف هادم قواعد الجور والاعتساف رافع
اعلام الشریعة الغراء مربی جماهیر العلماء و مشاهیر الفضلاء منبع الجود
والالطاف و مجمع الخیر والاعطاف صاحب الطبع السلیم والذهن المستقیم
هو الذی فخر المناصب بذاته و یحترق صدور الحساد من شهود صفاته
المستسعد بصنوف عنایات الملک الاله غیاث الملة والدنیا والدین خواجه
حبیب الله لا زالت شموس عزته مصونة عن الکسوف واقمار دولته محفوظة
عن الخسوف تا بمیامن اسم بزرگوار عالی مقدار صیت این نسخه بدیع آثار



عجایب البلدان

بسم الله الرحمن الرحیم

الیم و بعالیات آن و تبیین مواضع و اعجوبات هر یک از آن در
سلک تحریر و سلک تقریر منضبط و منخرط ساخت بر وجهی که قریب
و بعید از آن مستفید توانند شد و بعد از تتمیم آن بر نهج مسطور و
ترتیم آن بر سنن مذکور از اثر موشح و در نیم ساخت باسم همایون و
الجناب معالی نصاب دستور اعظم سبب انتظام امور بنی آدم
مراسم العدل و الانصاف هادم قواعد الجور و الاعتساف رافع
اعلام الشریعة الغراء مربی جماهیر العلماء و مشاهیر الفضلاء منبع الجود
و الانعطاف و مجمع الخیر و الاعطاف صاحب الطبع السلیم و الذهن المستقیم
هو الذی تفخر المناصب بذاته و یحترق صدور الحساد من شهود صفاته
المستسعد بصنوف عنایات الملک الاکبر غیاث الملة و الدنیا و الدین خواجه
حبیب الله لا زالت شموس عزته مصونة عن الکسوف و اقمار دولته محفوظة

در اطراف و اقطار انتشار یابد هرچند این بضاعت مزجاة [illegible] و
مناسب آن ذات عدیم المثال رفیع الدرجات نیست لیکن برجاء واثق
و وثوق صادق که بلطف و کرم بی انتها و بحکم ان الهدایا علی مقدار مهدیها
مقبول و ملحوظ باشد و از وصمت رد مصون و محفوظ ماند و ما بنا این
رساله بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه وضع کردیم و من الله تعالی التوفیق
دیباچه از بیتة التحقیق اما مقدمه در بیان اشیاء که مقاصد بران موقوفست
سطح مستوی سطحیست که خطوط مستقیمه در جمیع جهات دران فرض
توان کرد پس اگر این سطح یک خط محیط باشد بر وجهی که در داخل آن نقطه
مفروض توان کرد که خط مستقیمه که ازان نقطه بان خط رود همه مستوی باشند
آن سطح را دایره گویند و آن خط را محیط دانند و آن نقطه را مرکز و خط مستقیم
که از مرکز خارج شود و از جانبین بمحیط رسد آنرا قطر دایره خوانند
ارشمیدس در کتاب تکسیر دایره بیان کرده است که محیط دایره اعظمست از
ثلاثه امثال آن بکسری و آن کسر کمتر از سبع است و بیشتر از ده جزو از هفتاد
و یک جزو بر سبیل تقریب آنرا سبع گرفته اند پس اگر قطر هفت زراع بود

محیط بیست و دو زراع بود و چون قطر واحد گیرند محیط باشد حـ حـ
الطالب ثالثه و نسبت واحد باین عدد نسبت قطر بمحیط گویند و نسبت
محیط بقطر بر سبیل تحقیق ممکن نیست و در دعا ماثور واقعست
سبحان من لا یعرف نسبة القطر الی المحیط الا هو و عادت
بان رفته است که محیط دایره را سیصد و شصت قسم متساوی
کنند و هر قسمی را جزو و درجه گویند و چون محیط دایره را بر عدد نسبة
قطر بمحیط قسمت کنند خارج قسمت این بود مدلول و این را
اجزای قطر تحقیقی گویند و اهل حساب نجوم جهت سهولت
قطر را صد و بیست قسم کنند و آنرا اجزای قطر اصطلاحی گویند
در مساحت قطر باجزای تحقیقی گویند معلوم باید و چون بخط
مستقیم محیط دایره را بدو قسم مختلف کنند آنرا وتر گویند و هر یک
ازان دو قسم را قوس گویند و عمود که از یک طرف قوس بر قطری آید
که بدیگر طرف آن قوس گذرد آنرا جیب آن قوس گویند و جسمی که یک سطح
بان محیط است بر وجهی که در داخل آن نقطه باشد که خطوط مستقیمه

که از آن نقطه بآن سطح رود همه متساوی باشند آنرا کره گویند و آن
سطح را سطح مستدیر و چون سطح مستوی قاطع کره شود دایره
حادث شود اگر آن دایره بمرکز کره گذرد عظیمه باشد والا صغیره و قطر
دایره عظیمه قطر کره بود و چون سطح مستوی کره را بدو قسم کند هر قسمی را
قطعه گویند ولا محاله دایره حادث شود آن دایره قاعده هر یک
از آن دو قطعه گویند و نقطه که بر سطح مستدیر آن قطعه بود و ابعاد
آن از جمیع اجزاء محیط آن قاعده متساوی بود آنرا قطب آن قطعه
گویند مقصود درین مقام مساحت سطح دایره و سطح کره و سطح مستدیر
قطعه کره و مساحت نفس جرم کره است پس میگوییم که ارشمیدس بیان
کرده است که سطح هر دایره مساوی مثلث مستقیم الاضلاع قائم
الزاویه است که یک ضلع زاویه قائمه او مساوی قطر باشد و یک
ضلع دیگر مساوی نصف محیط پس چون نصف قطر را در نصف محیط ضرب
کنند مساحت دایره حادث شود چنانچه از مقاله اولی اقلیدس مستفاد
میشود و هم ارشمیدس بیان کرده است که مساحت سطح کره مساوی مساحت

اربعه

اربعه امثال دایره عظیمه آن کره است پس چون اربعه امثال مساحت دایره
عظیمه کره بگیرند مساحت سطح آن کره حاصل آید و هم ارشمیدس بیان کرده است
که مساحت سطح مستدیر قطعه کره مساوی مساحت دایره است که نصف
قطر آن مساوی خط مستقیم بود که از قطب آن قطعه گذرد ما بین قطب و محیط
قاعده حاصل شود و ان در قطر تحقیقی عظیمه کره ضرب کنند نصف حاصل
وتر تحقیقی بود پس نسبت قطر بمحیط در وتر ضرب کنند و حاصل ضرب را هم
در وتر تحقیقی ضرب کنند مساحت سطح مستدیر قطعه حاصل آید اما مساحت
محیط دایره صغیره بران وجه است که جیب بعد ابی صغیره از قطب را در نصف
قطر تحقیقی کره مخط ضرب کنند و حاصل ضرب را در نسبت قطر بمحیط ضرب
کنند محیط آن صغیره حاصل آید باجزای که محیط عظیمه سیصد و شصت
جزو است و تفاضل میان دو سطح مستدیر از دو قطعه کره سطح مستدیر بود
که دو دایره متوازی آن محیط بود بجهت مساحت جرم کره میگوییم که ارشمیدس
بیان کرده است که نصف قطر کره در مساحت سطح آن کره ضرب کنند مساحت
جسم کره حاصل آید و بدانکه مساحت اجرام ابعاد متعارف آنست

که بفراسخ کنند و فرسخ دو نوع فرسخ طولی و فرسخ سطحی اما فرسخ طولی مقدار
دوازده هزار ذراع بیست و چهار اصبع هر اصبع مقدار عرض شش شعیر
معتدل و قطر ارض و اقطار کواکب و ابعاد آن و ثخن افلاک و محیطات
دوایر ارضی و فلکی وقتی آنرا باین فراسخ مساحت نمایند اما فرسخ سطحی
سطحی مربع است که هر ضلعی ازان یک فرسخ طولی بود و چون فرسخ طولی دوازده
هزار ذراع است چون مربع سازند فرسخ سطحی حاصل آید و این صد و چهل و چهار
هزار هزار ذراع سطحی بود یعنی چهارده هزار و چار صد تومان ذراع و جریبی بعرف
اهل مساحت سه هزار و ششصد ذراع سطحی است و محاسب چون حساب کند براو
واضح شود که یک فرسخ سطحی چهل هزار جریب است اما فرسخ جسمی بآن اجسام را
مساحت کنند و چون متعارف مساحت جرم ارض است و مساحت جرم افلاک
متعارف نیست تحقیق فرسخ جسمی در مباحث جرم ارض مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی **مقاله اولی در مساحت سطح ارض و تعیین اقالیم و آنچه بآن
متعلق است** بدانکه سطح ارض کری است بحسب حسی و جبال و تلال که در سطح
ارض است انرا از کروی بیرون نمی برد چنانچه دانهای ارزن که بر سطح کره متصل
شود که قطر آن یک ذراع باشد بلکه نسبت کوه ها با کره ارض به بسیار کمتر است از آنچه

ارتفاع

ارتفاع اعظم جبال دو فرسخ و نصف فرسخ است و در علم هیئت مبرهن شده که
نسبت ارتفاع اعظم جبال با نصف قطر ارض چون نسبت خمس سبع عرض یک
شعیر است با قطر کره که یک ذراع باشد و بنا برین در مساحت سطح ارض
و تعیین دوایر آن سطح ارض را بمنزله سطح مستدیر حقیقی گرفته اند و
چون معدل النهار که منطقه فلک اعظم است قاطع عالم فرض کنند
در سطح کره ارض دایره حادث شود و دایره عظیمه دیگر در سطح ارض فرض
کنند که بمبدا و منتهی عمارت گذرد و دایره اولی باین دایره بدو قسم
شود قسم فوقانی را خط استوا گویند و باین دو دایره سطح ارض
بچهار ربع میشود دو ربع ازان در شمال دایره اولی بود و دو
ربع در جنوب آن و یک ربع شمالی که فوقانی است ربع مسکون است
و در ربع جنوبی فوقانی نیز اندکی مسکون است و باقی سطح ارض همه
مغمور در آب است نزد اکثر اهل هیئت و بعضی گفته اند که ارباع دیگر نیز معمور است
در عجایب المخلوقات آورده است که چون اسکندر ذو القرنین
ممالک ربع مسکون را مسخر کرد خواست که احوال بحار معلوم کند

و بدانند که بحر محیط در آن جانب بساحل اردیانه جمعی از مردم شجاع و کاردان را باین امر
تعیین فرمود و شش ماهه مایحتاج ایشانرا از ماکول و ملبوس و غیر تعیین نمود
و ایشان در کشتی نشستند بحر محیط در آمدند و بعد ازان که کشتی سه ماه سیر کرد
با بردن باد بر وفق مراد جمعی مردم در کشتی نشسته از پیش روی پیدا شدند و چون ملاقات
میان ایشان واقع شد بعد از زمان اندک بمحاربه انجامید و اصحاب سکندر غالب
شدند و جمعی از ایشانرا پیش سکندر آوردند و چون لغت ایشان کسی را معلوم نمی شد
هر یکی را زنی بنکاح در آوردند چون فرزند پیدا شدند و بلغت ابوین سخن میکردند گفتند که پدران
ما میگویند که ما پادشاهی داشتیم که تمام بلاد روی زمین مسخر او شده بود و او داعیه استعلام
احوال بحار شد ما را بجهت آن تعیین نمود و مدت سه ماه در روی آب سیر کردیم تا آنکه آخر گرفتار
شدیم و اکثر اهل علم برانند که این سخن اعتباری ندارد و خلاف واقع است و بدانکه این ربع
مسکون بتمام معمور نیست بلکه دران بحار و جبال و اراضی فارغه بسیار هست مساحت
ربع مسکون جمعی از حکمای اسلامی در زمان مامون بجهت تحقیق مساحت
ارض بطلب زمین هموار که از مساحت معتد به باشد اشتغال نمودند تا در نواحی
موصل زمینی یافتند که مناسب مطلوب بود و آنرا بریه سنجار گویند پس در موضع
ازان بآلات صحیحه ارتفاع قطب ظاهر معدل النهار معلوم کردند و خالد بن عبد الملک
مروروذی با جمعی بجانب شمال متوجه شدند و بر خط نصف النهار چندان سیر نمودند
که یکدرجه ارتفاع قطب زیاده شد و علی بن عیسی اصطرلابی با جمعی دیگر بجانب
جنوب

جنوب متوجه شدند و هم بر خط نصف النهار سیر مینمودند تا ارتفاع قطب
یکدرجه شد و چون هر دو مسافت را مساحت نمودند هر یک نوزده فرسخ
بود تقریبا پس معلوم شد که مقدار یکدرجه از محیط عظیمه ارضیه نوزده فرسخ است
چه نسبت درجات دوایر عظیمه ارضیه چون نسبت درجات دوایر عظیمه
فلکیه است و قدمای حکما که بتحقیق این امر بمثل وجه مذکور اشتغال نموده اند
مقدار یکدرجه عظیمه ارضیه را بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ یافته اند
و اکثر اهل هیأت قول قدما را اعتبار کرده اند چه تحقیقات ایشان در اغلب
بصواب نزدیکتر است پس بنا بر قول ایشان میگوئیم که چون بیست و دو فرسخ
و دو تسع فرسخ در سیصد و شصت که عدد اجزای دایره است ضرب کنند هشت
هزار فرسخ حاصل آید و این مقدار محیط عظیمه است که بر سطح کره ارض باشد
و چون آنرا بر جح القطر ثلثه قسمت کنند حاصل آید قطر ارض دو هزار
پانصد و چهل و شش فرسخ و دو خمس و نصف سدس از فرسخ پس چون نصف آنرا
در نصف محیط عظیمه ارضیه که چهار هزار فرسخ است ضرب کنند حاصل آید پانصد و نه
تومان و دو هزار و نهصد و شصت و شش فرسخ و ثلثان فرسخ و این مساحت

سطح عظیمه ارضیه است و مساوی مساحت ربع سطح ارض است و اربعه
امثال آن مساحت تمام ارض است و سابقا معلوم شد که هر یک فرسخ سطحی
چهل هزار جریب است پس اگر محاسب خواهد که تمام سطح ارض را جریب معلوم
تواند کرد **تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه** بدانکه دایره عظیمه که بسمت
راس موضع و بقطب معدل النهار گذرد اثرا دایره نصف النهار آن موضع
گویند و قوسی ازین دایره که مابین سمت راس و معدل النهار بود از جانب اقرب
عرض آن موضع گویند و مساکن خط استوا را عرض نباشد زیرا که معدل النهار
بسمت راس آن مساکن میگذرد و در خط استوا همیشه شب و روز برابر بود
و ابتدا عروض از خط استوا است و در آنجا و در مواضعی که قریب است بآن سالی
هشت فصل باشد دو ربیع و دو صیف و دو خریف و دو شتا و دو ختان در سالی
دو بار میوه آور شود و ابتدا ربع مسکون از خط استوا است و انتها موضعی در
جانب شمال که قطب معدل النهار انجا بر سمت الراس بود در ان موضع شش
ماه آفتاب بر روی زمین بود و شش ماه در زیر زمین و تمام سال انجا یک روز و یک شب است
و در جنوب خط استوا عمارت متفرقه است و آن بغایت کم است و نهایت

موضعی که عرض شمال آن شصت و شش درجه و نیم باشد و در آن موضع شش برج که
اول حمل منتصف آنست یکی یکبار طلوع کنند و طلوع آن شش برج دیگر بطریق
باقی معهود بود و شش برج که اول میزان منتصف آنست بیکبار غروب کنند و
آن شش دیگر بر طریق معهود غروب کنند و از نهایت عمارت تا نهایت ربع مسکون
بروج بر چهار قسم شود یک قسم ابدی الظهور بود که دایما ظاهر بود و یک قسم
ابدی الخفا که هرگز ظاهر نمیشود و یک قسم بطریق معهود طلوع کنند و یک قسم معکوس
طلوع کنند مثلا آخر ثور پیش پیش از اول او طلوع کنند و آخر حمل پیش از اول او
و هر قسم که مستوی طلوع کنند معکوس غروب کنند و آنچه معکوس طلوع کنند
مستوی غروب کنند و چون در قرب خط استوا عمارت کمتر است آنرا داخل
اقالیم نساخته اند و ابتدا اقالیم از موضعی که عرض آن دوازده درجه و ثلثان است
و همچنین چون در حوالی نهایت معموره عمارت کمتر است نهایت اقالیم موضع
گرفته اند که عرض آن پنجاه درجه و کسری است پس از مبدا مذکور تا منتهای مذکور
بهفت قسم کرده اند چنانچه طول هر قسمی از مشرق است تا مغرب و عرض هر قسمی
بمقدار آن که از مبدا جنوبی آن قسم تا نهایت شمالی آن نیم ساعت در درازی روز

گرفته اندم

تفاوت کنند و هر قسمی را اقلیمی گویند و این اقالیم متساوی نیست بلکه هر اقلیمی
که بخط استوا نزدیکتر است طول و عرض آن زیاده از طول و عرض اقلیم ابعد است
و طرف جنوبی هر اقلیمی اطول است از طرف شمالی و لیکن طرف شرقی و غربی هر دو متساوی
آنست و سبب تقسیم بهفت اقلیم که در قدیم الایام پادشاهی بود که هفت پسر داشت هر یک قسمی
بیکی پسر داده و چون قسم اول و قسم آخر نسبت با اقسام دیگر قلیل العمارة است
مابین خط استوا و اول اقلیم اول داخل قسم اول ساخته اند و مابین آخر سابع و
نهایت معموره داخل قسم هفتم تا تعادل حاصل شود و بعضی گفته اند
که هر قسمی را مناسبتی با آثار یکی از سبعه سیاره یافته اند از اخلاق مردم و الوان
و سایر حیوانات و نباتات و چون کواکب هفت است اقسام نیز هفت باشد و
مابین اقسام را بیاوریم و مبداء هر یک تعیین کنیم و مساحت هر قسمی و مساحت اطراف
آن ذکر کنیم و در هر قسمی بعضی بلاد که در آن امر عجیب و غریب منقول است ایراد کنیم
معرفت مابین خط استوا و اقلیم اول [2] جانب شمال آن سه هزار و نهصد و دو
فرسخ و سه ربع فرسخ است و هر یک از طرف غربی و طرف شرقی دویست و هشتاد و یک
فرسخ و نصف فرسخ است و مساحت سطح این قطعه صد و یازده تومان و شش هزار

و هفصد و سی و پنج فرسخ و سدس فرسخ است و طریق این مساحتها از قواعد عمل
در مقدمه مذکور شد معلوم شود الکنون بعضی غرایب که درین قطعه واقع است
ایراد کنیم ارم آن شهریست که شداد بن عاد بنا کرده در مابین صنعاء
و حضرموت و دوازده فرسخ در دوازده فرسخ است و مدت پانصد سال بنا شد
و صد وکیل تعیین نموده بوده و هر وکیلی هزار صانع و عامل داشته اند و سیصد هزار
قصر در آن بنا کرده اند و از چهل فرسخ آب آنجا برده بودند و خشتهای آن از زر سرخ و نقره
بوده و در انهار آن عوض سنگ ریزه یاقوت و زمرد و سایر جواهر بوده و خاک آن مشک
و زعفران و انواع تکلفات دیگر کرده اند که ذکر آن موجب تطویل است و بعد از اتمام آن
با سیصد هزار کس و اهل بیت خود متوجه آن شهر شدند و قبل از وصول بآن شهر
صیحه از آسمان آمد و تمام آن مردم و صنایع و عمال بهم هلاک شدند و حال آن شهر
از چشم مردم پوشیده است و در زمان حکومت معاویه یکی از اعراب که او را عبد
الله بن قلابه گفتندی بآن موضع رسید و او را مظنه شد که خرابه میبیند و چیزی از
جواهر و یاقوت از آن برگرفت و نزد معاویه آمد و احوال آن شهر باز گفت تفحص احوال
نمودند یکی از علمای یهود که بشرف اسلام مشرف شده بود گفت که ذکر این شهر

باین صفت و ذکر آن آنکه ازین امت باینجا خواهد رسید در توریة مذکور است
والله اعلم **بلاد زنج** شمال آن یمن است و جنوب آن بیابان و شرقی آن
بلاد نوبه و غربی آن حبشه گویند که زنجی مغموم نمی باشد و سبب آن اعتدال
دم قلب است و بعضی گفته اند که خاصیت سهیل است که در اکثر لیالی سال
آنجا ظاهر میشود و در آن بلاد درختی است که چون برگ او را در آب اندازند
و فیل آنرا بخورد مست شود و نتواند رفت او را صید کنند و ایشان آنرا
در جنگها کار فرمایند و بار کنند و بجهت گوشت و استخوان او را صید کنند
حضرموت از بلاد یمن است نزدیک بدریا از شهرهای قدیم است و در قدیم
الایام ظروف سفالین یافته بوده اند در زیر زمین و در آن خوشه گندم بوده بوزن
یک من و هر دانه چند بیضه مرغ بوده از یکی از مشایخ آن زمان پرسیدند گفت
حاصل زراعت جمیع است که از امم ماضیه امرای پادشاه آن زمان عادل بوده
و علماء ایشان امین و اغنیای ایشان سخی و عوام الناس ایشان هم متصف
این صفات محصولات ایشان باین نوع نمو می یافته و قصر مشید که در قرآن
مذکور است و قوم عاد آنرا بنا کرده اند آنجا است و قبر هود پیغمبر علیه السلام

نیز آنجا است

نیز آنجا است و در نواحی آن چشمه ایست که آنرا ماء الخنونه گویند هر که از آن آب
بخورد خنث گردد **سرندیب** جزیره ایست در بحر هند هشتاد فرسخ در هشتاد
فرسخ و در آن معدن یاقوت سرخ و زرد و سبز و معدن ذهب و
فضه و الماس و بلور است و در آنجا کوهیست که آنرا جبل راهون
گویند و نزول آدم علیه السلام از بهشت در آن کوه بوده و اثر
قدوم او آنجا در سنگ مرئی است و هر روز در آن کوه باران آید چنانچه
اثر قدوم او شسته شود **مرباط** شهریست میان حضرموت و عمان و لبان
که نوعی از کندر است از آنجا بسایر بلاد برند و غیرت در مردم ایشان نبود
هر شب زنان ایشان بیرون شهر روند و با مردم اجنبی صحبت دارند و از مردم
ایشان آن احوال مشاهده مینمایند و مانع نمی شوند و با زنان اجنبیه صحبت
میدارند **یمن** بعضی از بلاد یمن خارج از اقلیم اول است در هر سال
آنجا چهار نوبت زراعت کنند و هر زراعت در دو ماه برسد و اشجار در سالی
دوبار میوه آورد و آب در اکثر مواضع شور است و ارض عاد در آن بلاد است
و آنجا تمثالی است بر صورت سواری چون ماه های حرام شود از این تمثال آب شیرین

بیرون آید و حوضها ازان آب پر شود و تا سالی دیگر کفایت باشد و چون ماههای
حرام بیرون رود آن آب منقطع شود صاحب تحفة الغرایب گوید
انجا نهریست که در وقت طلوع آفتاب از مشرق بمغرب رود و در وقت
غروب آفتاب از مغرب بمشرق مقدشو شهریست بزرگ ما بین زنج و حبشه
نهر عظیم دارد مشابه نیل مصر که آب آن تابستان زیاده شود و انجا سهیل
نیک مرتفع شود و قطب ظاهر جنوبی بود و هر شب انجا مثل قمر قطعه ابر سفید
پیدا میشود و غایب نمیشود و در یک موضع واقفست و حقیقت آن معلوم
نیست صنعا اعظم بلاد یمن است بساتین و انهار و میوها در انجا
بسیار است امراض دران کم واقع شود و هر شتر بیمار که بصحرای آن در آید
بهتر شود و انجا نوعی از گندم هست که در یک غلاف از آن دو دانه است و انجا
کوهی است و بر سر آن چشمه است که آب آن از جمیع جوانب کوه فرو می آید و جبال از
آن که بزمین میرسد منعقد میشود و این شب یمانی است معرفت اقالیم اول
و آنچه بآن متعلق است مبدا آن از موضعی که عرض آن دوازده درجه و چهل
دقیقه باشد و غایت درازی روز دوازده ساعت و چهل و پنج دقیقه جانب جنوب او

سه هزار

سه هزار
و نهصد و دو فرسنگ و ربع فرسنگ است و طرف شمال آن سه هزار و هشتصد و
چهل و هشت فرسنگ و سدس فرسنگ و هر یک از طرف شرقی و طرف غربی آن
هزار
صد و هشتاد و سه فرسنگ و مساحت سطح این اقلیم ششصد و شصت
و چهل و چهار فرسنگ و نصف فرسنگ است اما موضعش انکه متصل است با علی
عیذاب و معدن زمرد در کوههای انست و زمرد سبز اعلی در انجا بسیار
بود و بسایر مواضع بر نیاید اگر مسموم دهند خلاص شود و افعی چون
در آن نظر کند حدقه چشم او از سر او بیرون آید بدن بکیل موضعیست در
یمن انجا درختی است که از آن زر میگیرند و ازان درخت بلکی نمیدهند و
در هیچ موضع چنان درخت نیست بلاد و از دیار مصر بلاد حبشه زمین
واسعست شمال آن خلیج بربری است و جنوب آن بیابان و شرقی آن بلاد
زنج و غربی آن بلاد النجه و حیوانی که زرافه گویند در آن بلاد است سر او
چون سر شتر است و شاخ او چون شاخ گاو و پوست او چون پوست پلنگ و
اظلاف چون اظلاف گاو و ذنب او چون ذنب آهو و گردن و دو دست او دراز
و دو پای او کوتاه چنین گویند که ضبع با ناقه جمع شود پس حیوانی از آن متولد شود

که بعضی از او مشابه ضبع باشد و بعضی مشابه ناقه این حیوان مذکر بود
و با گاو وحش جمع شود درافه حاصل آید تغاره شهریست نزدیک
بحر محیط سوران شهر و دیوارهای ان همه از نمک بود و درهای خانها از
قطعهای نمکی است و بجلد حیوانات در آن پوشیده اند و اراضی آن همه
شوره زار است و باغ و زراعت نباشد و نمک انجا به بلاد سودان برند
و بثمن تمام بفروشند و از عجایب آنست که زمین ان همه شوره زار است و آب
چاه ها همه شیرین است تکرور شهری بزرگ است ابلاد سودان بعضی
مردم آن کافر و بعضی مسلمان و کفار ایشان همه زن و مرد برهنه روند
و مسلمانان جامهای دراز پوشند بر وجهی که خوادمان دامن جامهای ایشان
برگرفته همراه میروند و انجا حیوانی است که از پوست او سپر می سازند که
آهن اصلا بران سپر کار نکند همچنین معلوم است که در وقتی که پوست خشک باشد
و اگر نه چون میشود که اصلا آهن بران کار نکند و ان حیوانرا چه قسم ذبح میکنند و
آن سپر را بچه آلت بریده اند الله اعلم جزیره ارمنی در بحر چین است انجا خلقی
از انسانند که هریک چهار شبر و برهنه باشند و بر درختان بالای روند و کلام ایشان

فهم نتوان

فهم نتوان کرد و انجا درخت کافور بقم بسیار است و بیخ این درخت بقم که
انجا است تریاق لدغ افاعی جزیره زانج در بحر چین است انجا درخت کافور
بسیار بزرگ میشود چنانچه در سایه یکدرخت صد سوار توانند ایستاد
و انجا صنف کرگدن باشند که بال دارند چون بال خفاش و می پرند و دایم زیاد
انجا بود و طوطی انجا بسیار بود و مرغی دیگر است که جواری گویند و او
نیز سخن گوید افصح از طوطی و انجا کوهی است که در انجا ثعبان باشد و
گاو و جاموس را فرو برد جزیره نسا در بحر چین است انجا همه زن بود و مرد
نباشد بعضی گویند که از باد آبستن شوند همه دختر زایند و بعضی گویند
درختی است که چون از میوه آن بخوارند بدختر آبستن میشوند و [illegible]
شهر بزرگ است در جنوب مغرب نزدیک به بلاد سودان نهری عظیم دارد
و بر کنار آن نهر بساتین و نخل بسیار باشد و اراضی که در ان زراعت میشود
از هر جانب دوازده فرسخ است در هر سال خمس انرا زراعت کنند و اگر زیاده
زراعت شود محصولات انرا کسی نمی خرد و اکثر مردم انجا متمول اند سقاله
نهایت بلاد زنج است انجا مرغیست که انرا جواری گویند و سخن کند بلفظ

فصیح و درستتر از سخن کردن طوطی لیکن زیاده از یک سال او را عمر نبود
و دران موضع طوطی باصناف باشد سفید و سرخ و سبز و مردم انجا عادت
دارند که مگس میخورند و زعم ایشان انکه ملاومت بران مانع رمد است سندابل
از بلاد چین است و مستقر ملک انجا است شهر بزرگ است قطر آن
مسافت یکروزه راه است صاحب صور اقالیم میگوید که ارتفاع سور
ان نود ذراع است و بر سر ان سور نهر عظیم است که شصت قسم
میشود و هر بخشی از بالای یک دروازه پایین می اید نصف از ان
اب در خارج شهر بزراعت و باغات میرود و نصفی دیگر در شهر
شهر در می اید و هیچ خانه نیست که دران آب روان نیست و دران
جا فواکه بسیار و انواع طیب و انواع جواهر باشد و درهای خانها
همه آبنوس و اکثر اهل ان کافر اند منقول است که غلامان میخرند
و بر بوطیان وقف مینمایند و ازاد اخل سخاوت میدانند
شمنج قریه است بارض چین از عجایب آنست که انجا شقی است
ناقه که هر کس ولد الزنا باشد نتواند که از انجا بیرون رود

شیلا

شیلا از بلاد چین است آب و هوا بغایت نیک و صحت دارد مرض
دران کم باشد و اگر مریض در آنجا در آید صحت یابد و چون آب
بر زمین آن ریزند رایحه عبیر از انجا پیدا شود و مردم خوب صورت
در انجا بسیار اند مگس و زنبور و سایر هوام موذیه انجا
کمتر باشد صین ولایت وسیع است و در اقلیم اول و ثانی
و ثالث شریک است گویند که دران سیصد شهر است در مسافت
دو ماه آب و اشجار و میوها بسیار بود و در حوالی یکی از ان بلاد
غدیری است هر سال یکنوبت مردم بر کناران جمع شوند و
اسپی دران غدیر اندازند و نگذارند که بیرون اید و مادام
که اسپ دران غدیر باشد باران اید و چون باران بقدر کفایت
ببارد اسپ را بیرون آورند و هر سال که این کار نکنند باران
نیاید صاحب تحفة الغرایب گفته است که در بلاد صین طاحونه است
که سنگ اسفل آن متحرک است و سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ
آرد بی سبوس و سبوس جدا جدا بیرون اید و انجا ریه

رائحه نباشد قاع بیابانیست میان عمان و حضرموت چون تاجران
بگذرند و متوجه عمان باشند آوازی میشنود که فلان بن فلان با او متاعی
هست که او بهای آن چندین درهم است چون بعمان درآید بحقیقت
اکثر ازان مبلغ زیاده نخرد لنجویه جزیره بزرگ است نزدیک به بلاد
زنج از عجایب دنیا نوعی کرمست انجا که در سالی دو بار انگور بار آورد
هرگاه یکی بآخر رسد دیگری پیدا شود مارب سه قریه است میان
حضرموت و صنعا انجا زراعت یکنوبت آب خورد و در یک زمین
سالی سه نوبت زراعت کنند و ما بین زرع شعیر و حصاد آن دو ماه باشد
مهرم از زمین یمن است در انجا درختی است که در ماههای حرام از انجا
آب بیرون می آید چندانکه حوضها پر آب میشود و چون ماههای حرام
بگذرد آب منقطع شود معرفت اقلیم دویم و انچه بدان متعلق است
مبداء ان مواضعی است که عروض ان بیست درجه و نیم باشد
و غایت درازی روز ان سیزده ساعت و ربعی و طرف جنوب
ان سه هزار و هفتصد و چهل و هشت فرسخ و سدس فرسخی است

وطرف شمالی ان سه هزار و پانصد و چهل و هشت فرسخ و نصف عشر
فرسخ و هریک از دو طرف شرقی و غربی ان صد و پنجاه و شش فرسخ
و ثلثان فرسخی و مساحت سطح این اقلیم پانصد و هفتاد و دو
هزار و شصت و شش فرسخ و سدس فرسخی است باد ام از بلاد
هند است صاحب تحفة الغرایب گوید انجا صنمی است مسطیح
در بعض سالها قایم شود و ازان صفیری صادر شود و آن دلیل
ارزانی نرخها بود و هر سالی که ازو واقع نشود دران سال قحط
و گرانی بود تبت ولایتی است در ما بین چین و هند و دران
شهرها و قریه بسیار است اهل آن همه همیشه مسرور باشند و بعیش
و طرب اشتغال بسیار نمایند معدن کبریت احمر انجا است و
آهوی مشک در آن زمین بسیار بود انجا کوهی است که انرا
جبل السم گویند هرکه بران کوه بگذرد او را ضیق النفس پیدا شود
و بعد ازان بمیرد یا گنگ شود تکناباد از قریه قندهار است در
کوههای آن سنگی است که چون اتاد را آتش اندازند هر حیوان که

دران نظر کند انتفاخ در بدن او پیدا شود چنانکه ضعف آن شود
که بوده است و چون از کنار آن آتش برود آن انتفاخ زایل شود
جزیره جابه در بحر هند است در آنجا صنفی از انسان است که روی
ایشان بر سینهای ایشان است و دران کوهی است که در شب ازان
آتش عظیم نماید و در روز دود بسیار بود و هیچ کس نزدیک آن
نتواند شد جزیره سقوطره در بحر مغرب است صبر و دم الاخوین
از آنجا آورند صبر در غیر آن جزیره نباشد و آن صمغ درختی است
جمعی از حکمای یونان دران جزیره ساکن بوده اند و از نسل ایشان
انجا مردم اند و با غیر قوم خود مواصلت نمایند جزیره سلاهط
در بحر هند است صندل و کافور از انجا آورند گویند در این جزیره
چشمه است که از آن آب بر میجوشد و ثقبه که در نزدیک آنست
فرو میرود و قطرهای آب بر کنار آن ثقبه میماند سنگ میشود
و اگر در روز بوده آن سنگ سفید بود و اگر در شب باشد سنگ سیاه
باشد برویله از بلاد افریقیه است اهل آن در معرفت آثار اقدام

مهارت

مهارت تمام است بمرتبه که میان اثر قدم غریب و متوطن و میان اثر قدم
مرد و زن و میان اثر قدم دزد و بنده و کنیز فرق کنند طایف موضعی است میان
مکه دوازده مرحله است هوای نیک دارد و گاه باشد که در زمستان آنجا یخ شود آب
و در حجاز و غیر آن آب یخ شود و در انجا بساتین و نخل و میوه بسیار است و مسجد عام
انجا است و آن موضعیست که عبد الله بن الزبیر محمد بن حنفیه را انجا محبوس ساخته بود
و مردم بزیارت آن موضع بسیار روند طیفل قلعه ایست در بلاد مغرب بر
قله جبل و بر سر آن کوه آب بسیار و مزارع بسیار و در حوالی آن صنفی از طیر است
که بصورت قمری بود چون در خانه که این مرغ بود طعام مسموم در آورند آب
از چشم او روان شود و آن آب بلیسند و آن سنگ را بسایند و بر جراحات کنند
مندمل شود و در غیر این موضع این مرغ نباشد و اگر او را بموضع دیگر برند بچه
برنیاورد عدن از بلاد یمن است بر ساحل بحر هند و آن در فضاییست که از
جمیع جوانب کوه با آن محیط بوده است در یکی از آن کوهها راهی بریده اند و بآن
راه دران موضع میروند و جبل نار انجا ظاهر خواهد شد و بئر معطله که در قرآن
است در آن موضع است و آن چاهی بوده که حضرت سلیمان علیه السلام
شیاطین را دران محبوس میساخته فاس شهر بزرگ است در بلاد بربر

[illegible] قیمت [illegible] از انجا

واین دو شهر است و سیزده دروازه دارد و بر جانب غربی آن نهریست که بر آن
سه هزار طاحونه و در دو طرف نهر قریه و مواضع بسیار است و در داخل شهر
سیصد و شصت چشمه است و در آن حمامی است که در داخل آن حمام چشمه ایست
است و در هر سرایی چوب آب است و بر هر سرایی بستانی و در شرق و غرب
مثل آن شهر نیست قشمیر ناحیتی است از زمین هند و در حوالی آن کوههای
عظیم است و بلاد راه پیش ندارد و بر آن دو دروازه است و از هیچ موضع دیگر در
نتوان آمد و شهر و قریه مزارع قریب بهزار در آن ولایت هست و زنان آن
ولایت در غایت حسن و جمال اند و در هر سه ماه شرف آفتاب عید کنند
کلبا از بلاد هند است در آنجا عمودی از نحاس است و بر سر عمود تمثالی بطی است
از نحاس و در پیش این عمود چشمه آبیست پس چون روز عاشورا شود آن بط
بالهای یک گشاید و منقار خود در آن چشمه و آب را فرو برد بعد از آن از عمود
چندان آب بیرون آید که یکسال آن مردم را کفایت کند مدینه شریفه از پیغمبر
و آن را یثرب گویند و آن در زمین سنگستان است و از خصایص این بلده طیبه
آنست که هر کس در آن در آید رایحه طیب بمشام او رسد و عطرها در مدینه
بوی بیشتر دهد از مواضع دیگر و ولید بن عبد الملک در زمان حکومت

خود

خود بقیصر روم فرستاد و از و طلب صناع نمود که مسجد حضرت
رسالت را عمارت کند چهل کس از صناع روم و چهل کس از صناع قبط
فرستاد و با ایشان چهل هزار مثقال طلا فرستاد و مسجد را عمارت
کردند و اساس دیوار از سنگ کردند و اسطوانات مسجد از سنگهای
مدور ترتیب دادند و در وسط آن عمودها از آهن در آوردند
و سنگها را با ارزیز محکم کردند و سقف آن را منقش کردند و مذهب
و روی حایط و [illegible] مقابله آن رخام گرفته الا از زمین قد یک
مرد و منبر آن حضرت را بمنبر دیگر بپوشیده اند و در آنجا چاهی است
که آن را بئر بضاعه گویند هر مریض که از آب آن غسل کند شفا یابد مکه
معظمه زاده ها الله تعالی شرفا در وادی واقع است کوه بر آن
مشرف است از جوانب و بناهای آن از سنگ سیاه و سفید است در تابستان
روزها بغایت گرم شود اما شبها خوش لطیف و معتدل بود آب خوردنی
آن آب باران است و آب چاهها شور است و در این زمان در اسفل
مکه کاریزی جاری کرده اند که آب نیک دارد و آنجا درخت و زراعت
بنا شد لیکن در هر فصل سال میوه که در آن فصل میباشد در بازار آن

یافت میشود و بر حد و حرم مکه منارهای قدیمه است گویند که از بنای ابراهیم
علیه السلام و از عجایب حرم آنست که گرگ قصد صید آهو کند در صحرا چون آهو بحرم
در آید گرگ باز گردد و تعرض او نکند و مسجد حرام در زمان عمر بنا شده خانهای که در
حوالی حرم بوده خریده اند و مسجد بنا کرده اند و دیوار آنرا بلند ساخته اند
پس عبد الله بن الزبیر آنرا عمارت کرده و اساطین رخام نهاد پس عبد الملک بن مروان
ارتفاع حیطان آن زیاده کرد پس ولید بن عبد الملک عمارت و تزیین آنرا زیاده
کرد و بعد از آن ابو جعفر دوانقی و پسر او مهدی در تحسین بنای آن و صیانت آن مبالغه
تمام نمودند و طول مسجد سیصد و هفتاد ذراع است و عرض آن سیصد و پانزده ذراع
و مساحت آن سی و دو جریب و نیم باشد تقریبا و اساطین مسجد چهارصد و سی و چهار است
و کعبه در وسط مسجد الحرام است مربع الشکل و در خانه از جانب مشرق است و از زمین بقدر
قامت یک مرد مرتفع و در دو مصراع دارد طول آن شش ذراع و ده اصبع و عرض آن
سه ذراع و هژده اصبع و آنرا بصفایح نقره مطلا بذهب ساخته اند و طول کعبه
بیست و چهار ذراع و شبری است و عرض بیست و سه ذراع و شبری و ارتفاع آن بیست
و هفت ذراع و حجر الاسود بر رکن مشرق است نزدیک بدر خانه بر زاویه دیوار کعبه
و آن بمقدار یک سر آدمی است و سیاه و باقی آن که در دیوار گرفته است سفید و در

زمان

زمان که عبد الله بن زبیر عمارت میکرده طول حجر الاسود را معلوم کرده اند سه ذراع
بوده و ارتفاع حجر الاسود از زمین دو ذراع و ثلث ذراع است و میزاب بر وسط
دیوار است و مقدار چهار ذراع از دیوار بیرون آمده است و گشادگی و ارتفاع او از دو
جانب او هر یک هشت اصبع است و باطن او را بصفایح ذهب پوشیده اند
و مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است مربع الشکل و اثر هر دو قدم ابراهیم علیه السلام بر آن
سنگ است و عمق اثر قدم هفت اصبع است و چاه زمزم در محاذات در خانه است و
قطر سر آن سه ذراع و ثلثان ذراع است پس دور آن یازده ذراع و کسری باشد و عمق آن
چهل ذراع است و از عجایب کعبه است که مرغ در طیران خود بر بالای خانه نگذرد بلکه چون
بمحاذات خانه رسد بیک جانب رود و چون باران بر یک جانب کعبه
بارد ارزانی و فراخی در مواضعی بود که در آن جانب است و کوه ابی قبیس آنجا است و
چنین گویند که هر کس که بر آنجا کله بریان خورد او را در آن سال درد سر
نباشد دیگر کوه ثبیر است بقرب منا مردم بزیارت آن روند و گویند
که فدای اسمعیل ع بوده در آنجا فرود آمده دیگر کوه حرا است مردم
بزیارت آن بسیار روند و حضرت رسالت پناه صلعم قبل از بعثت
آنجا عزلت گرفته اند طیبار ناحیه است در زمین هند درخت

فلفل انجا باشد و آن انجا درخت بغایت بلند است و همیشه در پایین آن
آب باشد و ثمره آن خوشها بود چون افتاب برآید بر کناره آن ثمره را
بپوشد چنانکه آنرا بپوشد قبل از ادراک از حرارت تلف شود و آن
درخت مباح باشد چون باد آید خوشهای آن در میان آب افتد
مردم آنرا بگیرند مشرق چین از بلاد هند است نی نیزه انجا باشد چون
آن نی خشک شود و باد آنرا بر هم ساید بسبب حرارت که از حرکت
آن حادث شود آتش پیدا شود بسیار باشد که مقدار پنجاه فرسخ
سوخته شود ابنوس و خاکستر آن تباشیر است از انجا بسایر بلاد برند تند صه
از زمین سند است زراعت ایشان برنج است و شتر دو کوهان در ان موضع
باشد و در هیچ موضع دیگر نباشد هند موضع و بلاد وسیع است طول آن
مسافت سه ماه است و عرض آن مسافت دو ماه و سند و هند دو برادر
بوده اند از اولاد حام بن نوح ع و در بلاد هند انواع طیور و انواع
حیوانات غریبه و اشیاء عجیبه بسیار است انجا کرگدن باشد که او را شش
دنبه باشد یکی بر موضع و یکی بر سینه و دو بر کتف و دو بر انتهای او و انجا مرغی
بغایت عظیم است در بعضی جزایر چون بمیرد نصف منقار او بمنزله کشتی باشد

ازو مردم

ازو مردم کشتی سازند و بدریا در آیند و در بعضی از مواضع آن صنفی از مار است
که چون کسی را بگزد همچون میت بی حرکت و بیخبر شود او را بر تخته چوب بندند
و در آب اندازند آب او را بموضعی دیگر برد که در آن دار الشفا هست او را معالجه
کنند و بعد از مدتی بوطن خود آید و در بعضی مواضع آن سنگی است که آنرا
حجر دمبوسی گویند شب آنرا در آن موضع یابند و روز اصلا نیابند همه سنگها را
بشکنند و هیچ سنگی آنرا نشکند و در اقصای زمین هند زمینی است که ریگ آن
مخلوط است بریزه های زر سرخ و در آن نوعی از مورچه است که جثه آنها برابر جثه
کلب است چون هوا گرم شود بسوراخ ها در آیند و مردم بیایند و از آن ریگها آن
مقدار که خواهند بتعجیل تمام از خوف این مورچها ببرند و هم در آن بلاد چشمه
آب هست که آنرا عین العقاب گویند عقاب چون پیر شود افراخ او را با آن
چشمه آورند و بشویند و در آفتاب آورند بعد از یک لحظه پرهای او بیفتد
و پر نو برآورد و بقوت جوانی باز آید باذن الله تعالی و تبارک معرفت اقلیم
ثالث و انچه بان متعلق است مبداء آن موضعی است که عرض آن بیست
و هفت درجه و نیم باشد و غایت درازی روز آن چهارده ساعت سه ربع ساعت
و طول جنوبی آن سه هزار و پانصد و چهل و هشت فرسخ و نصف عشر فرسخ است

واز طرف شمالی آن سه هزار و سیصد و سی و دو فرسخ و سدس فرسخ است و هر
یک از طرف شرقی و غربی آن صد و سی و شش فرسخ و عشر فرسخ است و مساحت سطح این
اقلیم چهار صد و شصت و هشت هزار و چهار صد و نود و یک فرسخ و دو
خمس فرسخ است ابرقوه از بلاد فارس است و از عجایب است که باران در آن شهر نبارد
مگر اندکی و در حوالی آن بسیار آید تا آنجا که سور آنست و گویند آن بدعای ابراهیم است
اخمیم از بلاد مصر است بر شرقی نیل و در غربی آن کوهیست دایم از آن آوازی
میشنوند چون آواز آب و آوازی شبیه بکلام انسان و هیچکس حقیقت آن ندانسته
ارجان از بلاد فارس است قباد بن فیروز والد نوشیروان عادل آن را بنا کرده و
در کوه آن غاریست که از سنگهای آن آب ترشح میکند هر سال پادشاه بحضور
قاضی و اعیان آن شهر شخصی برهنه را در آن غار فرستند تا آن آب را جمع کند
و در شیشه کند و بیرون آورد و آن مومیای سفید است هر سال قریب صد مثقال
زیاده حاصل نمیشود و نزدیک آن بر نهر طاب پل بسته اند که یک طاق است و عرض
ما بین قایمتین صد و بیست ذراع است و ارتفاع آن قریب بده نیزه است و در آن
نهر چاهی است که قعر آن بریسمانها و ثقالات امتحان نموده اند معلوم نشده است
و از آنجا آن مقدار آب بیرون می آید که طاحونه بر آن میگردد و چاهی که یوسف را

در آن انداخته

در آن انداخته بودند آنجا است و مردم بزیارت آن میروند و حواریون عیسی
علیه السلام از آنجا بودند اسکندریه شهری مشهور است در بلاد مصر بعضی
گفته اند که بانی آن اسکندر ذی القرنین است که سد یأجوج و مأجوج بسته
و در قرآن مذکور است و بعضی گویند بانی آن اسکندر بن دارا بن بهمن فیلقوس
الرومی است که شاگرد ارسطو بوده و بر دین او و ما بین هر دو زمان دراز
بوده است و حکما در آن شهر بسیار بوده اند و رصد بطلیموس آنجا بوده است
از عجایب دنیا آنست بوده مناره که اسفل آن مربع بوده و از سنگ
تراشیده و طول آن نود ذراع و بر فوق این مناره مناره دیگر بوده است
مثمن که طول آن هم نود ذراع بوده و بر فوق آن مناره مدوره که طول آن سی ذراع
بوده و بر سر آن مناره حکما آیینه ترکیب کرده بوده اند که چون لشکر روم
بعزیمت جنگ ایشان بیرون آمدندی در آن آیینه مرئی شدندی پس
مردم آنجا بتهیه آلات حرب مشغول شدندی یکی از مردم روم ولید بن
عبد الملک را فریب داد که خزاین ملوک ماضیه در زیر این مناره است
و از غایت حماقت جمعی را جانب رومی بفرستاد و ایشان نصف مناره را
بینداخته اند و آیینه از آن موضع برکنده شد پس آن رومی بگریخت و انستند

که مکر کرده است و از عجایب عالم عمودی است بیرون اسکندریه چند منار بزرگ
ویک قطعه سنگ است و قاعده آن بر سنگ است مربع بزرگ و بر سر آن عمود
سنگ مربع بزرگ دیگر مساوی سنگ اسفل و آن از عمل جن است یا از
عمل قوم عاد اصطخر شهری قدیمه است از بلاد فارس گویند سلیمان علیه السلام
چاشت در بعلبک خوردی و شام در اصطخر آنجا نوعی از سیب است
که یک نصف آن شیرین است و یک نصف ترش انطاکیه شهر بزرگ است
از بلاد شام دور آن دوازده میل است مدور و نصف از آن بر کوه نصف
بر زمین نرم و قطر دایره حاصل است سور آن سیصد و شصت برج دارد
و هر برج چون یک قلعه و در آنجا کنیسه ایست که قبر یحیی پیغمبر علیه السلام
آنجاست و قبر حبیب نجار در مسجدیست در وسط بازاران و در آن
شهر نوعی از موش است که گربه با او مقاومت نتواند کرد انصنا شهر
قدیمست از دیار مصر بر شرقی نیل و بسبب اعمال بد اهل آن حضرت حق سبحانه
وتعالی حیوانات آن را همه سنگ ساخته و حالا مشاهده اند صورت
زن که با رنج خود خفته و قصابی که گوشت باز میکند و کودک در گهواره
و رغیف در تنور و غیر ذالک همه سنگ شده اند نعوذ بالله من ذالک

دور

اهواز ناحیتی

اهواز ناحیتی است میان بصره و فارس و آن را خوزستان گویند صیف آن
بسیار گرم شود و هوام و حشرات گزنده آنجا بسیار اند و زنبار آن چون زنبور
بود و اکثر اوقات اهل آنجا امراض باشد و هر غریب که آنجا رسد او را حمی عارض گردد با
میان ناحیتی است میان غور و خراسان از بلاد غزنه آنجا چشمه است
از آن آب بسیار بیرون میآید و رایحه کبریت دارد صاحب جرب چون
بآن آب غسل کند شفا یابد براق قریه است از قرای حلب در آنجا
معبدیست که چون بیمار شب در آنجا باشد در خواب بیند که کسی او
را گوید که شفای تو در چه چیز است و این را بسیار تجربه کرده اند
بعلبک شهر قدیم است بقرب دمشق آب و اشجار بسیار دارد
و در آن ابنیه و قصور بسیار است که اساطین آن همه از رخام است
و کوشک سلیمان و دیر الیاس و قلعه ابراهیم علیه السلام آنجا است و در
قدیم اسم آن بک بوده و اهل او مشتغل شده اند بعبادت بتی که
آن را بعل گفتندی و حالا بمجموع اسم آن شهر شده است بلبیتا
شهریست از بلاد مصر بر کنار نیل حکما آنجا طلسمی ساخته اند که
چون تمساح از محاذات آن بگذرد بر پشت افتد و نتواند که

منقلب شود و همچنان بماند تا بمیرد یا او را صیقل کنند بلرم شهریست
در بحر مغرب قبو ارسطو انجاست و نصاری از زیارت کنند باستسقا
انجا روند ابن قوحل مصری گفته است که در انجا مساجد بسیار است چنانچه در
مسافت یک غلوه زیاده از ده مسجد است از آن پرسیدم گفته اند که اهل این
شهر از تکبر هیچ جمع در مسجد آن جمع دیگر نماز نمی کنند بیت اللحم قریه ایست
در دو فرسخی بیت المقدس مولد عیسی علیه السلام انجا بوده و دران کنیسه ایست
که قطعه نخل دران است گویند که آن نخله حضرت مریم است که در قران مذکور است
و آب معموریه که نصاری فرزندان خود را بآن آب میشویند و اعتقاد دارند
که تا بآن آب نشویند نصرانی نمیشوند انجاست بیت المقدس شهری است
مشهور از بلاد شام داود انرا بنا نهاده و سلیمان علیه السلام تمام کرده و در
زمان سلیمان در انجا خانه بنا کرده اند و مصقول ساخته اند هر کس دران
خانه در امدی صورت خود را دران خانه بدیدی صورت متقی سفید و صورت
فاجر سیاه و مسجد اقصی انجا است و در وسط مسجد سنگی بزرگ است
و اثر قدم پیغمبر ما صلعم بران است و مربط براق آن حضرت در شب معراج
انجا است و محراب مریم و محراب زکریا علیه السلام هر دو انجا است و طول مسجد اقصی
هفت صد و هشتاد و چهار ذرع است و عرض ان چهار صد و پنجاه پنج ذرع

پس مساحت

پس مساحت آن نود و هشت جریب و ثلثان جریب بود تقریبا و اعمده
ششصد و هفتاد و چهار است و ولید بن عبد الملک دران سنگی که در میان
مسجد است قبه عالیه بنا کرده و غرض او آن بوده که اهل شام تعظیم آن کنند
و از زیارت کعبه امتناع نمایند و در شهر بیت المقدس چشمه ایست که انرا نهر
سلوان گویند و چون کسی غمگین باشد از آن آب بخورد غم او زایل شود باذن الله
تعالی بیضا شهریست از بلاد فارس گویند که دیوان انرا جهت سلیمان
بنا کرده اند از سنگ سفید آب و هوای خوب دارد مار و کژدم و حیوانات موذیه
انجا نباشد و در بعضی رساتیق ان انگوریست که هر یک دانه از ان ده مثقال
و نوعی از سیب است که دور آن دو شبر است حسین بن منصور حلاج علیه الرحمه
از انجا بوده تستر انرا ششتر گویند از بلاد اهواز است سابور انجا بندی بسته
از سنگ و آهن و از زیر امتداد آن قریب بیک میل است و تستر بر موضع
مرتفع است و سبب آن بند آب بالا آمده و بر گرد تستر میگردد و به تستر در
می آید و قبر دانیال پیغمبر علیه السلام انجا است تونس از بلاد افریقیه است
در انجا میوه ها است که در مواضع دیگر نیست بادام دو مغزه نازک المرحله
و پیاز چند نارنج و طعم آن تیز نیست جزیره کنیسه در بحر مغرب است از نواحی
اندلس کوهی است بران کوه کنیسه ایست در سنگ بریده اند و در انجا قبه است

[illegible]

وبر سر قبه غراب ایست و در مقابل آن مسجدی که بزیارت آن میروند و هر کس آنجا
رسد او را ضیافت کنند پس بعد هر کس که آنجا رسد آن غراب سر در
درون آن قبه کند و بانگ کند پس صاحب کنیسه آن مقدار طعام
آورد که همه را کفایت بود جور از بلاد فارس است شهری بسیار آب
و از هر جانب آن مقدار یک فرسنگ بساتین است اردشیر بنا کرده
و آنجا چاهیست که در قعر آن دیگ مسین است سرنگون و در آن ثقبه
ضیق است آب گرم از آن بیرون می آید چندانکه چاه پر آب میشود
و آب بر میگیرند بی دلو و رسن جیزه از نواحی مصر است و مدینه
ملک ریان است که در زمان یوسف ع بوده و آنرا ریگ گرفته و سرای
دیوار قصر ملک و منار های آن ظاهر است و حایط آن قصر از
تراشیده است و در حایط غرفه ایست مشرف بر نیل و در آن غرفه
دریست که از آن بخانه مظلم میرسند و دیوار آن غرفه مکتوبست که
سجن یوسف ع حلب حلب شهر خوش هواست آنرا حلب بجهت
آن گویند که ابراهیم علیه السلام روز جمعه گوسفندان را آنجا میدوشید
و شیر را بر فقرا قسمت نموده و اوانی زجاج از آنجا آرند

عالم برند

عالم برند و در هیچ جا مثل آن نباشد و در نواحی آن چاهی است که چون سگ
دیوانه کسی را بگزد قبل از گذشتن چهل روز از آب آن بخورد شفا یابد
حمص از بلاد شامست آب و هوای نیک دارد و آنجا مار و کژدم کسی را
ضرر نرساند جامه را از آب آن موضع بشویند و بپوشند کژدم گرد کسی
نگردد و بر در مسجد آن صورتیست نصف اعلی آن صورت آدمی و نصف
اسفل آن صورت کژدم چون قطعه از طین پاک بدان صورت بنهند
و آنرا در آب اندازند و کژدم گزیده ازان آب بخورد شفا یابد خبیص
از بلاد کرمانست صاحب صور الاقالیم گوید که در اندرون این شهر هرگز
باران نباشد و در حوالی آن باران آید والله اعلم دارابجرد موضعیست
در فارس اندارب بن فارس بنا کرده و در آنجا کوهها است از سنگ نمک
سفید و زرد و سرخ و سبز و سیاه ازان ظروف و اوانی تراشند و بر سبیل
تحفه بسایر مواضع برند و آنجا معدن زیبق است دمشق از بهشت
روی زمین گویند بجهت کثرت عمارت و بسیاری انهار روان در مساجد
و مدارس و منازل و رباطات و خانات آن و مسجد جامع آن از عجایب
عالمست و ولید بن عبد الملک آنرا عمارت کرده و بهفت سال خراج ::

داکر

مملکت شام را در آن صرف کرده گویند ششصد هزار مثقال زر خرج

صرف بقول و فواکه صناع آن شده و بر در مسجد دو عمود است از سنگ در غایت

طول و عرض چنین از عمل اهل عاد تصحیح در وسع ابنای زمان نیست نقل و اقامت آن

دمندان از بلاد کرمان است در کوه آن غاریست که از درون آن آوازی

می آید و بخاری مثل دود بیرون می آید و بر حوالی در غار متکاثف میشود

چون بسیار شود مردم آنرا جمع کنند و آن نوشادر خالص است سابور از

بلاد فارس است آنرا سابور بن اردشیر بنا کرده چون مردم بآنجا رسند روایح

طیبه استشمام نمایند بجهت کثرت ریاحین و ازهار و آنجا میوهای گرم

سیری و سرد سیری هر دو باشد مثل خرما و نارنج و جوز و بادام و غیر ذلک

و قریهای آن متصل بیکدیگر است چند روز در سایه درخت باید رفت تا از

آنجا بیرون روند سبته از بلاد مغرب است بر کنار دریا و صخره که

موسی و یوشع علیهما السلام ماهی بریان را نزد آن فراموش کرده اند و آن ماهی بعد از

آن که نصف آنرا خورده بودند زنده شده و در دریا رفت و حالا از نسل او

در آن دریا نصف از ماهی است که طول آن یک ذراع بیشتر است و عرض آن یک شبر

یک جسم و یک نیم دو و یک نیم سایر بدن صحیح است و یک نیم باقی شوک استخوان

کو عشای

عشای رقیق آنرا پوشیده سجستان ناحیتی بزرگ است سجستان بن فارس بنا کرده

و هوای گرم دارد و طواحین بسیار که بر باد دایر است و انجا ریگ را باد از موضعی بموضعی

میبرد و بعضی قریه و مواضع آن در ریگ منطمس میشود و قنفذ و سلحفات را انجا

متعرض نشوند بجهت آنکه مار را میخورند و انجا مار بسیار است و رستم که شجاعت

مشهور است از انجا بوده و میگویند در زمان معاویه که مرتضی علی را علیه السلام

لعنت کرده اند ایشان لعنت نکرده اند هر چند تفرقه فایز ابایشان رسانیده اند

سخا از نواحی مصر است در مسجد جامع آن سنگ سیاه است که بران علامتی است چون آنرا

از آن مسجد بیرون آورند عصافیر بسیار در آیند چون آنرا باز بمسجد در آورند

بیرون روند سدوم قصبه قریه قوم لوط است و آنجا میاه و اشجار بسیار بوده است

و درین زمان مقلوبست و زرع و گیاه در آن نروید و زمین سیاه مفروش سنگهای که

اهل تواریخ گفته اند که آن سنگهای است که بر قوم لوط باریده است سنون از قریه

کرمانست در وسط آن حصاریست که در انجا موش نباشد اگر موش را آنجا برند چون

بر زمین آنجا رسد بمیرد شام منزل انبیا و معدن اهل حکم بوده است و اهل آن

مشهور اند با طاعت حاکم خود هر چند که ظالم باشد و انجا انواع میوه ها است و در بادیه

شام صنفی از اشجار است که در شب برگهای آن چون چراغ روشنی دهد و هر چند

شب تاریکتر بود روشن‌تر نماید و چون آن برگ را از درخت باز کنند هیچ روشنی
ننماید و جبل طور سینا آنجا است بقرب مداین و جبل لبنان نیز آنجا است نزدیک
بحمص و دران کوه انواع میوه‌ها و ابدال دران کوه بسیار باشند بجهت رزق
حلال شیراز از بلاد فارس است آب و هوای نیکو دارد و شیراز ابن طهمورس
بنا کرده اصحاب تواریخ گفته‌اند که هر که یک سال در فارس اقامت کند او را معیشت بی او
آسان کند و سبب آن او را معلوم نشود و آنجا نوعی از تفاح است که نصف آن بغایت
شیرین است و نصفی دیگر بغایت ترش و صناع حاذق دران بسیار باشند و علماء
و شعرا و اهل فضل درانجا بسیار بوده‌اند و قبر سیبویه نحوی درانجا است صعید
ناحیتی است در بلاد مصر در جبال آن غارها است که دران موتی اند از آدمیان و غیر
ملفف‌اند و گربه و سگ و غیر آن همه بکفن یک‌تن کتان و هم بر حال خود و هیچ تغییر در حال ایشان
ظاهر نیست و درانجا سنگهای خورد مربع است و بران نقشی است شبیه بسکه دنانیر
و دراهم گویند که آن دراهم و دنانیر قوم فرعون است که مسخ شده بدعای موسی علیه السلام
کما قال الله تعالی ربنا اطمس علی اموالهم صقلیة جزیره است از جزایر اهل
مغرب مقابل افریقیه دران بلاد و قری است و معادن ذهب و فضه و نحاس
و زاج و ارزیز و آهن و شب یمانی و نوشادر و سیماب و آنجا حیوانات گزنده و سباع نباشند
و در صحرای

و در صحرای آن زعفران بسیار باشد و آنجا کوهیست که آنرا جبل النار گویند شبها
دران کوه آتش بسیار مشاهده میشود و روزها دخان بسیار و با وجود این هرگز قله آن
کوه از برف خالی نباشد طبریه شهریست بنزدیک دمشق آنجا حمامها است
که بر سر چشمهای گرم بنا کرده‌اند و احتیاج به آتش ندارد و قریه است از اعمال
طبریه که درانجا عمارت قدیمیست گویند که سلیمان علیه السلام آنرا بنا کرده آنجا در
دوازده چشمه آب گرم است بغایت خوشبوی هر یک ازان مخصوص است بمرضی
چون صاحب مرض بان آب غسل کند شفا یابد صاحب تحفة الغرایب گوید که در
طبریه نهر عظیمیست که نصف آن آب گرم است و نصفی خنک و بهم آمیخته نمیشود و
قبر لقمان حکیم آنجا است گفته‌اند که هر کس چهل روز آنرا زیارت کند حکیم شود
و آنجا هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب ازان بسیار بیرون آید و هفت
سال دیگر خشک شود عزازه موضعی است نزدیک بحلب آب و هوای بسیار
نیک دارد و درانجا هرگز عقرب نباشد و اگر خاک آنرا بر عقرب ریزند بمیرد
و نیز دیگر حیوانات موذیه نباشند عین حاره از اعمال حلب است بعضی
از اهل تواریخ گفته‌اند که بقرب آن سنگ عظیم قایمست چون آن سنگ را
ببینند زنان آن موضع از غلبه شهوت دیوانه شوند و از خانها بیرون

آیند و از مردان طلب قضای شهوت نمایند تا وقتی که آن سنگ را در آب ایم سازند

عین الشمس از نواحی مصر است بر کنار نیل و تختگاه فرعون است و عمارت
فرعون حالا در ریگ منطمس شده گویند در این موضع بوده است که زلیخا
پیراهن یوسف ع پاره کرده و درخت بلسان در آن موضع است
و در مواضع دیگر هر چند آنرا غرس کرده اند و روغن از آنجا حاصل نشده
گویند که چاه است که این درخت را از آن چاه آب می دهند و عیسی ع در آن چاه
و خاصیت این آب از آنست و از عجایب دنیا آنجا مناره است از یک سنگ
سرخ منقوط بنقطهای سیاه آنرا تراشیده اند و مربع الشکل است
و طول آن صد ذراع بیشتر است و ظاهراً قطرات آب ترشح میکند و تا
ده ذراع پایین می آید و از آن در نمیگذرد و بر موضع میل آن طلب پیدا شده
است شب و روز این آب از آن ترشح میکند غوطه ناحیه است از ولایت
دمشق که محیط است بآن از جوانب کوههای عالیه و دور آن هژده
میل است و همه باتین و قصور و عمارات نیکو و آبهای آن کوهها است گویند
که از احسن بلاد الله است و آنرا از جنان دنیا شمرند قیروان شهریست
بزرگ است در افریقیه و از عجایب دنیا آنجا دو اسطوانه است که جوهر آن معلوم

نیست

نیست و هر روز جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن آب ترشح کند و در باقی
روزها آن آب نیست کابل بعضی از آن از بلاد هند شمرند و بعضی از
زابلستان در جبال آن معادن آهن است مستحکم دارد و گفته اند که
که در نواحی آن برف آید و در آن گرمی نباشد و هلیله کابلی منسوب بآنجا است
و آنجا درخت هلیله نباشد لیکن ممر تجار است هلیله باینجا آورند
و از آنجا ببلاد دیگر میبرند باین جهت آنرا هلیله کابلی گویند و زعم اهل هند
آنست که ملک لایق شاهی هند نباشد تا کابل را مسخر نسازد کرمان
ولایت مشهور کدال ولایتیست در جبال افریقیه گفته اند که ربع خط
در هیچ موضع مثل آن نباشد بسیار است که یک من گندم که زراعت کنند
پانصد من حاصل شود کرمان ولایت مشهور است شرقی آن
مکران است و غربی آن فارس و شمال آن خراسان و جنوب آن بحر
فارس شهر کرمانرا کرمان بن فارس بن طهمورس بنا کرده و آنجا معدن
توتیا است و آنجا نوعی از درخت است که چوب آنرا آتش نسوزد و
درخت قطن و بادنجان آنجا اشجار عظیمه میشود در نواحی آن موضعی است
که چون سنگهای آنرا بعضی به بعضی بسایند باران پیدا شود و در

قلعه

بعضی جبال آن ولایت سنگهاست که میسوزد چون هیزم کفرطاب
شهریست درمیان حلب و معرب در بیابان که آب ندارد و چاه کنده
اند دران موضع تا سیصد ذراع آب نرسیده حوضها دارند که از
باران پر آب میشود اصلا آب روان و آب چاه ندارد کفرنجد قریه ایست
از اعمال حلب کوهی است انجا که آن را جبل السماق گویند انجا سماق
بسیار شود و چشمه آب گرم است در آن کوه که هر حیوانی که علقه متشبث
بحلق او شود چون از آن آب بخورد و کردن چشمه علقه او ساقط شود بگردد
کور قلعه ایست بطبرستان از عجایب دنیا بعضی از اصحاب تواریخ گفته اند
بلندی آن بمرتبه ایست که مرغ بطیران خود از انجا بالاتر نتواند رفت ارتفاع آن
از ارتفاع ابر بلندتر چنانچه گاه هست که بر قله آن باران نباشد و بر سفح آن
باران بود و این از جزافات اهل تاریخ است چه ارتفاع ابر بهفده فرسخ
میرسد چنانچه در کتب هیات بیان شده است چگونه ارتفاع دیوار آن
قلعه از هفده فرسخ زیاده باشد مربوط قریه است در دیار مصر نزدیک
باسکندریه اهل آن همه طویل العمر باشند و هیچ موضع کسی که عمر او اطول باشد
از آن مرد یافت نمیشود مصر ولایت مشهور است مسافت هر یک از طول

و عرض آن ولایت چهل شبانه روز است و از عجایب آن ولایت هست در بعضی
اراضی آن چون باران نباشد گیاه و زراعت نیک تر بود و اگر باران بود ضعیف تر
بود دیگر زیادتی آب نیل است در وقت نقصان سایر آبها باشد و مامون
در وسط نیل مسجد بنا کرده و در جوار مسجد حوضی و در آن حوض عمودی
قایم کرده ساخته از رخام سفید که طول آن بیست و چهار ذراع است و
منفذی است از نیل باین حوض که آب در آن می آید پس چون شانزده ذراع
آب بالا آید خراج بر اهل مصر لازم گردانند و اگر زیادت شود تا بیست
ذراع دران سال محصولات بسیار بود و چون از آن بگذرد سبب خرابی شود
و در آن بلاد گیاهی است که از آن ریسمان جهت کشتی سازند و چون مثل
فتیله از آن بسازند و آن را مشتعل سازند چون شمع بسوزد و بطیخ هندی
انجا بغایت شیرین و بزرگ شود و بزرگی آن بغایتی رسد که شتر قوی طاقت
حمل دو بطیخ از آن ندارد و انجا مرغیست سیاه و بزرگ و سر او سفید
و از ماهی نیل میخورد و انجا بموضع دیگر نمیرود و آن را عقاب النیل گویند
در وقت ابتدای طیران او باواز بلند فصیح بگوید الله الله فوق الفوق و
همه کس آن را میشنود و در بعضی نواحی مصر حوضی است که آن را درسنگ بریده اند

چشمه آب است قریب بآن حوض که آب باین حوض می آید چون جنوب و حایض
دست بآن آب کنند آب چشمه بایستد و آب حوض بد بوی شود چون آب حوض را
بیرون ریزند و آن حوض را پاک کنند باز آب عود کند و دران بلاد کوهی است
که انرا جبل مقطم گویند و معدن زبرجد است و دران کوه مقبره ایست که
هر مرده را که انجا دفن کنند از هم نریزد و قبر روبیل بن یعقوب ع و قبر الیسع ع
انجا است و از مواضع آن ولایت موضعی است که انرا ناطولکو گویند و دران
غاریست و دران غار چشمه آب است که چون آب ازان چشمه بیرون آید
و انرا بر گل ریزند موش شود و از عجایب دنیا هرمان مصر در محاذات
فسطاط و هر یک ازین دو هرم جسمی است که از احجار عظام بنا کرده اند ربیع
القاعده و مخروط الشکل ارتفاع هر یک ازان مخروط سیصد و هفده ذرع است
و چهار مثلث متساوی الاضلاع بآن محیط است که هر ضلعی ازان اضلاع
چهارصد و شصت ذرع است و سنگها را چنان برهم ترکیب کرده اند که دران
هیچ ارتفاع و انخفاض نیست و گفته اند که بران نوشته یافته اند بخط غریب که
انی بنیتها فمن یدعی قوة فی ملکه فلیهدمها فان الهدم ایسر من البناء
و در بانی آن اختلافست گویند که قبری از قبور قدیمه صحیفه یافته بودند که

دران

دران اخبار وقوع طوفان نوشته بودند پیش از وقوع طوفان بچندین سال
پادشاه زمان او را سوریدن سهلوق میگفتند بفرمود تا مقبره بجهت او بنا کردند
و آن هرم شرقی است و مقبره دیگر بجهت برادر او و آن هرم غربی است و بعد از وفات
ایشان را انجا دفن کردند و غرض ایشان آن بود که از آب مقبرهای ایشان خراب نشود
و در های آن مقبرها در زیر زمین است و حالا ظاهر نیست و بعضی گفته اند که بانی
آن ادریس پیغمبر است ع و او عالم شده بود بوحی یا بدلایل نجومی بواقعه طوفان
پس هرمان را بنا کرده بجهت حفظ اموال و صحایف علوم و بر تقدیر بنا آن قبل از طوفان
نوح ع و در سنه خمس و اربعین و اربع مائه هلالیه گذشته از طوفان چهار هزار و
ششصد و بیست و پنج سال و از عجایب دنیا قنطره سنجه که در دیار مصر است
و عرض آن نهر سیصد ذراع است و قنطره یک طاق است که از سنگ تراشیده بنا کرده اند
طول هر سنگی ده ذراع و عرض آن پنج ذراع مکران ناحیه است نزدیک بارض سند صاحب
تحفة الغرایب گوید که دران ناحیه شهریست که بران قنطره ایست از یک قطعه سنگ
هر کس بران قنطره بگذرد قی بسیار کند هر کسرا احتیاج بقی شود بران قنطره بگذرد
او را قی میشود منف مدینه فرعون است گویند اول شهری که بعد از طوفان در
بلاد مصر بنا کرده اند انست و ان نزدیک بفسطاط است بعضی گفته اند ارباب

تواریخ گفته اند که دار فرعون دران شهر است و بیوت و حیطان و قرفهای آن
دالانها از یک سنگ تراشیده اند چنانکه مثلق هیچ یک از درو حجر ظاهر نیست و
بعضی آثار ان درین زمان ظاهر است و از عجایب دنیا کنیسه اسقف است در
آن موضع که طول و عرض آن بسیار است و سقف آن یک حجر است موته
از حدود شام است زمین آن یهود را قبول نکند و اگر یهود را دران
موضع در قبر کنند از قبر بیرون افتد و از عجایب است که چون زن را اولادت
واقع شود بعد از ولادت بکارت عود کند مورجان از عمال فارس است
و در جبال آن کهف است که از سقف آن آب تقاطر میکند اگر یک کس دران غار
رود چندان آب بیرون آید که بهمه را کفایت کند اگر هزار بود ناصره قریه است بقرب
طبریه و اشتقاق نصاری ازان است و اهل آن قریه مریم را علیهما السلام
تهمت کرده اند بشومی آن هیچ دختر که انجا متولد شود بکر نباشد و انجا
درخت تریخ است که ثمره آن بر صورت زن باشد که او را دو سینه و دو دست و
دو پای باشد و موضع فرج او مفتوح بود نغراوه شهریست نزدیک
بقیروان و راهی ازان میرود بقسطنطنیه و در آن راه چوب ها قایم کرده اند که
اگر در یمین یا شمال آن روند زمین چون صابون تر باشند و باهن زمین

فرو روند

فرو روند و هلاک شوند و بسیار لشکرها با آن زمین در آمدند و دیگر اثر از آثار
ایشان بظهور نیامد وادی رمل صاحب عجایب الاخبار گوید که وادی است
در زمین مغرب نزدیک به بلاد اندلس در آن ریگ است که چون آب میرود هر کس
دران ریگ در آید هلاک شود یکی از سلاطین ماضیه انجا رسیده و حال ان معلوم
نموده و صورت سواری انجا نصب فرموده که انجا ساخته اند و بر سر آن صورت
نوشته اند که لیس ورائی مذهب فلایتکلفن احد المضی الی الجانب الآخر
وادی موسی قریب به بیت المقدس است زیتون بسیار بود انجا و چون
موسی را علیه السلام عصا و خفاه نزدیک رسید سنگی ازان دوازده چشمه آب روان میشد
بجهت قبایل بنی اسرائیل ان کوهی ازان قریه در میان سنگ مسخر ساخت
بعضی اصحاب تواریخ گفته اند که انجا رسیدیم و آن سنگ را مشاهده نمودیم حجم
ان حجم گله بزرگ است و تمام آن کوه مثل آن سنگ نیست هجر از بلاد
بحرین است خرما و نارنج بسیار است و انار و انجیر هم بسیار بود و عجایب آن
موضع آنست که هر کس ساکن آن شود طحال او بزرگ شود هراة از بلاد
نزدیک با صطخر و هراة خراسان نیست بساتین و اشجار و میوه ها بسیار
بود هر سال بوقتی که درخت غبیرا گل بیرون آورد زنان آن را شهوت غلبه کنند

چنانچه تعرض بمردان کنند هر سال درین وقت دران شهر این حالت پیدا شود
چنانچه گربه را در حالت نوروز هند یان قریه است بر زمین فارس در مابین
دو کوه انجا چاهی است که دایم ازان دخان بیرون می آید و هیچ کس نزدیک
آن چاه نتوانند شد و اگر مرغ بر بالای آن چاه طیران کند بسوزد و دران چاه
افتد یابسه جزیره است در بحر شام درانجا شهرها و قریه هاست و انجا سباع
و مار و کژدم نباشد و اگر سباع و مار و کژدم بآن زمین رسند در ساعت
که استنشاق هوای آن کنند هلاک شود و انجا میوه های بسیار شود
و قبج در کوه ها بسیار باشد والله تعالی اعلم بحقیقة الاشیاء معرفت

اقلیم رابع و انچه بان متعلق است

ابتدای آن مواضعیست که عروض آن سی و سه درجه است و ثلثان درجه باشد و غایت درازی روز
چهارده ساعت و ربع باشد و طرف جنوبی آن سه هزار و سیصد و
سی و دو فرسخ و سدس فرسخ است و طرف شمالی آن سه هزار و صد و چهارده
فرسخ و هر یک از دو طرف شرقی و غربی آن صد و هفده فرسخ و خمس فرسخی است
مساحت سطح این اقلیم سیصد و هفتاد و هشت هزار و سی و هشت فرسخ و ربعی است
و بعضی مواضع که دران اقلیم است انیست که مذکور میشود آبه موضعی است

نزدیک

نزدیک بساوه بعضی از ملوک عجم بر نهری که قریب بآنست قنطره بنا کرده است که
هفتاد طاق است و در روی زمین گویند مثل آن نیست ما بین قنطره و ساوه
زمین است که در آن گل بسیار شود بهمان پادشاه مقدار دو فرسخ را سنگ
فرش کرده تا مردم رهگذری را زحمت نشود آذربایجان ولایت مشهور
مشتمل بر بلاد و قری کوه جبال و انهار بسیار و جبل کوهی است که در آن بلاد
بقرب اردبیل و در عالم کوهی ازان بلندتر نیست و بران قبر یکی از انبیاست
و بر سر آن کوه چشمه آبست بغایت خنک و در اسفل آن کوه چشمه های
آب گرمست که بیماران جهت استشفا انجا آیند و نهر ارس در آن
گویند که هر کس بران نهر پیاده عبور کند چون پای خود به پشت زن حامله
بمالد در وقت وضع حمل حمل براو آسان شود و نهر زکویر انجا است و آن نهر است
که آب بسیار دارد و اگر سوار دران آب در آید آب از سر او بگذرد و در موضع
که انرا فربد گویند بزمین فرو رود و از آن هیچ اثر نماند و چون چهار فرسخ ازان
موضع دور شود باز بر روی زمین آید و دران ولایت چشمه است که آب آن سنگ
شود و چون غالب خشت ازان آب پر کنند و یک لحظه بگذرد سنگ شود و چون
خشت حاصل شود آمل از بلاد طبرستان است از عجایب آن است که چون

گوسفند درانجا آید لافتو غر شود و هرچند او را تربیت کنند و بعد از شش
ماه از او همین استخوان ماند اوبله ناحیه است از بصره دران اشجار و انهار
بسیار است بمرتبهٔ که آفتاب بر اکثر اراضی آن نیفتد و قمری درمیان اشجار
مری نشود و آنرا از جنان دنیا شمرند و انهار انرا ماخوذ از دجله است
البقعه از بلاد چین است آب و اشجار دران بسیار است انرا شاه پور ذو الاکتاف
بنا کرده و دران امرودی حاصل میشود هر یک چند نارنج بغایت شیرین
و پرآب و در تمام زمستان انرا تازه نگاه دارند و در نواحی اصفهان شهری
کوچک دیگر است انرا ابهر گویند ابهو کده و انرا باولد نیز گویند باور دبن
جودرز انرا بنا کرده آب بود دارد هر غریب که بانجا آید و ازان آب بخورد عرق
بلغی او را پیدا شود و مردی که درانجا مقیم اند اکثر اوقات بآن مبتلی اند
و فضیل بن عیاض که از کبار مشایخ بود است ازان جا بوده اردبیل از بلاد
اذربایجان است آب و هوای نیک دارد و بجانب ان کوه محیط است و دو
فرسخی ان کوه بلند است و هرگز بی برف نباشد مردم آن اکثر غلیظ الطبع
و بد خلق باشند ابو حامد اندلسی گوید که دربیرون آن شهر سنگ بزرگ است
که شبیه است باهن زیاده از دویست من چون مردم محتاج باران شوند
انرا بر

انرا بر عجله نهند و در شهر او برند باران بسیار آید و مادام که آن سنگ دران
شهر باشد باران آید اصفهان شهر بزرگ است آب و هوای نیک دارد و مردم
خوب صورت و خوش ذهن انجا بسیار باشند و سیب تا یکسال دران
تازه بماند و دران شب شب نخورد و سیب انجا بوی بسیار ندارد لیکن ~~استشمام~~
~~نمایند شعرا و علما و ارباب فضل درانجا بسیار بوده اند~~ چون ازانجا بیرون
آرند بوی بسیار دهد بمرتبه که اگر در قافله باشد همه رایحهٔ آن استشمام
نمایند شعرا و علما و ارباب فضل درانجا بسیار بوده اند لیکن مردم انرا
نسبت به بخل کنند و درانجا مسجدی که هر کس دران مسجد سوگند بدروغ
خورد عضوی از اعضای او خلل پیدا کند افشنه دهی است از دهها ی بخارا
ولادت ابو علی سینا ازانجا بوده بطالع سرطان و زهره و مشتری در سرطان
و قمر و عطارد در سنبله و مریخ در عقرب و آفتاب در اسد و راس و شعرای
یمانی بر درجهٔ طالع چون ده ساله شد علوم عربیت تمام بدست آورده و در
دوازده سالگی فتوا مینوشت بر مذهب ابی حنیفه و در شانزده سالگی قانون
طب تصنیف کرده و چون بیست و چهار ساله شده هیچ علوم نبوده که او تحصیل نکرده و
وفات او در همدان بوده در سنه ثمان و عشرین و اربعمائه هجریه و عمر او پنجاه

كذا في تحصيل آن

وهفت ساله بوده ایلابستان قریه است میان جرجان واسفراین در آن کوه
غاریست که از آن آب بسیار بیرون می آید واگر در وقتی از اوقات سال آب آن
منقطع شود مردم جامهای نو پوشند وبدان غار روند واهل ساز و
خوانندها آنجا آیند وبلهو ولعب طرب ولعب اشتغال نمایند بعد از یک
لحظه آب بیرون آید بابل نام قریه است بر کنار فرات ودر زمان قدیم معمور بوده و
حالا ویران است وانجا چاهی است که آنرا چاه دانیال گویند یهود ونصاری بانجا آیند
در اعیاد خود ومشهور است که چاه هاروت وماروت آنجا است وسنگ عظیم
بر سر آن چاه است مجاهد ومفسر در زمان حجاج بانجا رفته اند وحجاج فرموده
تا هر کس را که موکل است بران چاه تا آن دو ملک را با وی نمایند مجاهد گوید که
[illegible] با آن شخص دران چاه رفتیم ایشان را دیدم سرنگون هر یکی چند کوهی
آهنین
بندهای گران بر پای ایشان پس چون آنها را دیدم گفتم الله اکبر چون این
کلمه را شنیدند اضطراب عظیم در ایشان پیدا آمد چنانکه نزدیک بود که آن بندها
منقطع شود بدخشان شهر مشهور است در آنجا معدن لعل ومعدن لاجورد
ومعدن بیجاده وبلور است واز عجایب آنجا حجر فتیله است وآن مشابه لوح است
وچون آنرا در روغن اندازند بآتش مشتعل شود وهمچون فتیله بسوزد وچون

روغن

روغن آخر شود همچنان مشتعل بماند وآنجا سنگی باشد که چون شب در خانه باشد
اندکی روشنایی دهد بروجرد شهریست بقرب همدان آب واشجار وفواکه
بسیار دارد آنجا ودر زمان آن زعفران خورده بود واصحاب تواریخ گویند در
قدیم الایام لشکر بدر آن شهر رفت چون صباح شد حق سبحانه وتعالی همه را
سنگ گردانیده بود وآثار آن تا این زمان باقیست بسطام شهری قریب
بدامغان است از عجایب آن شهر آنست که آنجا کسی عاشق نشود واگر عاشق
بآن شهر در آید عشق او زایل شود وآب آنرا چون برناشتا بخورند بوی
دهان را زایل کند ودر آنجا هدهد نبود ومرغ خانگی ایشان نجاست نخورند
وعود آنجا بوی ندهد ورایحه مشک وعبیر وعنبر وسایر طیبها آنجا در
غایت بود بصره شهر مشهور است در زمان اسلام بنا شده خرما بسیار بود
وعلما ومشایخ واهل فضل در آنجا بسیار بوده اند ودجله وفرات در نزدیک بصره
جمع شوند پس از شمال بجانب جنوب روند وآنرا جزر گویند پس از جنوب بر گردد
وبشمال رود وآنرا مد گویند هر شبانه روزی دو بار این جزر ومد واقع شود
واز عجایب بصره آنست که در وقت رطب بر نخلها غراب بسیار جمع شوند چنانکه
نخلها سیاه شود ویک خرما را ضرر نرسانند چون خرما بریده شود در پای

نخلها زمین را میکاوند و خرمای خشک حشف بدل که باد ریخته پیدا می سازند و میخورند
و از عجایب آنست که چون خرما بر درخت باشد یا در موضع که آنرا خشک میکنند
اصلا مگس بران ننشیند و اگر خرما در موضع دیگر باشد چندان مگس بران
نشیند که سیاه شود بغداد و آنرا مدینة السلام گویند نیز هوای لطیف دارد
و آب آن بهترین آبهای عالم است و آن از بلاد قدیمه است ویران شده بوده ابوجعفر
دوانقی آنرا عمارت کرده مشایخ طریقت و اهل فضل و علما بسیار بوده اند چنانچه حصر
متعسر است و گویند که کسری آن شهر را بغلام خود داده بوده و او را بتی بود که او را
می پرستید نام آن بت بغ گفتم آن غلام گفت بغداد ان اعطانیه الصنم و ازین
جهت علما منع کرده اند که آنرا بغداد گویند و بعضی گویند که بغ باغ است یعنی بستان
و داد نام مردی است بغشور و آنرا پشورغان نیز گویند شهریست میان هراة
و مرو رود مزروعات و بساتین و آبهای روان بسیار دارد و ابوالحسن نوری
از کبار مشایخ و محیی السنة از کبار محدثین از آنجا بوده اند بلخ شهر قدیمه است
از مشاهیر بلاد خراسان آنرا منوچهر بن ایرج بن فریدون بنا کرده و در قدیم آنجا
خانه ساخته بودند صد ذراع در صد ذراع و ارتفاع آن زیاده از صد ذراع
و آنرا بطریق کعبه زیارت و تعظیم میکردند و بتخانه ایشان بوده و ملوک

هند

هند و صین بزیارت آن می آمده اند و تحفهای بسیار می آورده اند در زمان عثمان
آنرا ویران کرده اند و مشایخ طریقت و مجتهدان و اهل فضل درانجا بسیار بوده اند بلد
قریه ایست از اعمال موصل هر سال وقت خروج گل عنبر اشهوت و قاع بر زنان
آنجا غالب شود و ازواج از قضای اوطار ایشان عاجز شوند و حیا ایشان
مرتفع شود بمردم تعرض کنند و از غایت بی تحملی از ان قریه بیرون روند بوادی
روند که قریب بآن موضع است و چند روز آنجا توقف کنند تا این کوفت برطرف
شود بلور ناحیه ایست نزدیک بکشمیر آنجا موضعیست که در هر سال سه ماه متصل
برف و باران می آید چنانچه قرص آفتاب در آن سه ماه مرئی نشود و خانه ایست که
دران جسمی است مصور بصورت زن چون مرض کسی متطاول شود او را بآنجا
برند چون دست بر پستان آن جسم مالد سه قطره شیر از ان بیرون آید آنرا
با آب میامیزند و بخورند مرض او زایل شود یا فی الحال بمیرد و خلاص شود پوشنج و از ریغ
از شهرهای قدیمه خراسان است بساتین و اشجار بسیار و حصار محکم دارد
و خندق وسیع و سه دروازه داشته و درین زمان ویرانست و آب آن رود هراة
و منصور عمار که از کبار اولیاء علما است از آنجا بوده تبریز از بلاد آذربایجان
شهر مستحکم است بعضی از اهل نجوم گفته اند که طالع آن شهر عقرب است و مریخ صاحب طالع

آنست ازین جهت ان الاثار الجنک بر کرنکرفته اند و در فتنهٔ چنگیز آفتی بآن
نرسید هوای بغایت نیکو دارد بیماری که در انجا در آید صحت یابد و ازانجهت انرا
تبریز گویند و در نواحی آن چشمهٔ آبست که بیماران بسیار ازان شفا یابند جاجرم
از شهرهای خراسان است نزدیک باسفراین در حوالی ان چشمهٔ ابست که چون کسی را
جرب باشد ازان آب غسل کنند شفا یابد جبل اروند کوهیست که مشرفست بر
همدان و دران چشمهٔ است که در وقتی معین از اوقات سال آب عذب در غایت
خنکی ازان چشمه بیرون می آید و چون آن وقت بگذرد آن چشمه بی آب شود
تا سال دیگر بهمان وقت و از امام جعفر صادق علیه السلام که انّ فی هذا الجبل
عیناً من عیون الجنة و اشاره باین چشمه است چه بیمار که آن آب بخورد شفا یابد
و مردم بسیار بآنجا میروند جهت استشفا و ازان است که اگر مردم بسیار باشد آب
بسیار بیرون آید و اگر کم باشد آب کم تر بیرون آید بیستون کوهیست میان
همدان و حلوان بغایت بلند و از اعلی تا اسفل ان املس است و در دامن
آن کوه ایوانی از سنگ بریده اند و در وسط آن ایوان صورت فرس کسری که انرا
شبدیز گفتندی کشیده اند و آن اسب بود که پادشاه هند هدیه نزد
کسری فرستاده بود و هر چند او را سوالی کردندی نمیشده و ما دامی که زین

بر پشت او بودی بول و روث نه انداختی و چون لجام در دهان او بودی
کف نه انداختی پس آن اسب هلاک شد و کسری ازان بسیار محزون شد چون
مصور آن صورت کشیده اند کسری را از نظر دران تسلّی واقع میشد دیگر
صورت شیرین که معشوقهٔ کسری بود نیز کشیده اند بر وجهی که حسن و ملاحت
در دل اثر میکرد صاحب صور الاقالیم گوید که شنیده ام که شخصی برین صورت عاشق
شد چنانکه عشق او بدیوانگی کشید بعد ازان آن صورت را خراب کردند
تا کسی دیگر را مثل آن روی ندهد جبل دماوند عظیم بغایت تیز است ارتفاع آن
بمرتبه است که مرغ در طیران خود بذروهٔ آن نرسد و بعضی گفته اند که
از صد فرسنگ مرئی میشود و دران معدن کبریت بسیار است و گویند که
کبریت احمر انجا بدست می آید و دران کوه نقبهای بسیار است که دایم دود
ازانجا بیرون می آید و در حوالی آن نقبها گوگرد اصفر منجمد میشود و چون آفتاب
دران اثر کند مشتعل شود جبل ساوه قریب بساوه است صاحب صور
الاقالیم گوید بر آن کوه بالا رفتم چون یک تیر راه رفتم ایوانی ظاهر شد
بغایت وسیع چنانکه هزار کس دران توانند نشست و از سقف آن احجار سنگ
بر شکل پستان عورات بیرون آمده و از سر سنگ ازان آب متقاطر

میشود و در پیش این ایوان ثقبه است که دو در دارد از اهل آن قریه شنیدیم
که ولد الزنا چون بآن ثقبه در آید ازان طرف بیرون نتواند رفت و
هر کس ولد الزنا نباشد بآسانی بیرون رود جرجان شهر مشهور است
بقرب طبرستان انرا یزید بن مهلب بنا کرده و انجا میوهای بلاد سرد
سیر و میوهای بلاد گرم سیر هرد و هست و در جبال و صحرای آن میوهای
مباح و ریاحین مختلفه بسیار است لیکن هوای عفن دارد و مردم غریب
انجا زود مریض شوند و در انجا چشمهٔ آب است که انرا چشمهٔ سیاه سنگ
گویند و در راهی که بآن چشمه میرود صنفی از کرمها هستند که چون کسی آب ازان
چشمه برگیرد در راه پای او بدین کرم رسد آن آب تلخ شود جو هسته
از قری همدان است و قصر بهرام گور انجا است و آن از عجایب دنیا است و
قصر عظیم است و منازل و غرفه و بیوت بسیار دارد همه یک سنگ است کوهی بوده
که دران این عمارت را بریده اند و هیچ مفصل ندارد و بهرام گور از ملوک
فرس بوده چنین گویند که تیراندازی مثل او نبوده جیلان ولایتی است
میان قزوین و بحر خزر مسالک انجا صعب دارد بسبب کثرت انجار و وحل
هاد و انجل و میاه انجا باران بسیار آید باشد که چهل شبانه روز باران

منقطع

منقطع شود صاحب صور اقالیم گوید که چون باران دایمی شود مردم ازان
ملول شوند و شب بانگ شوند و بعد ازان بانگ سگ مردم یکدیگر را بشارت دهند
با نقطاع باران و این بسیار تجربه کرده اند انجا برنج بسیار و ابریشم حاصل شود شغل
مردم ایشان زراعت برنج است و شغل زنان ایشان تربیت دود القز و چنین گویند
که زنان ایشان بغایت جمیله باشند حصن الطاق حصنی مستحکم است در طبرستان
و در زمان قدیم خزانهٔ ملوک فرس بوده و آن نقبی است در کوهی است که مسلک صعب
دارد چون دران نقب در آیند مقدار مسافت یک میل بغایت تاریک است و بعد ازان
فضاء پیدا شود بمنزلهٔ شهری بزرگ است و در وسط آن شهر چشمهٔ آب که از ثقبه بیرون می آید
و بمقدار آن بثقبهٔ دیگر فرو میرود و پایین این دو ثقبه دو زراع و آن از غرایب است
که نزدیک باین حصن طاق شبیه بدکان است چون انرا ملطخ بنجاست سازند
فی الحال ابر پیدا شود و باریدن گیرد تا آن هنگام که پاک و شسته شود دامغان
شهر بزرگیست مابین ری و نیشابور آب آن از کوهی آید و صد و بیست قسم
میشود و همه برابر و صد و بیست قریه ازان آب میخورد و در حوالی آن شهر کوهی است
که در یک وقتی از اوقات سال بادی ازان شعبی آید بر هر حیوانی که وزد هلاک شود و در
بعضی از کوه ها چشمه است که چون نجاست دران افتد چندان باد شود که و هم خراب شدنا

عمارت بود و در یکی از قری آن چشمه ایست که چون خرقه ملطخ بخون حیض در آن چشمه
اندازند باد شود و در وقت رفع خرمنها اگر باد کمتر شود این عمل کنند دورق موضعیست
بخوزستان و آن ولایتیست میان بصره و فارس در آن موضع چشمهای آب گرم بسیار است و احیانا
شعلها مشاهده میشود که از آن چشمها متصاعد میشود و آن آب در دو حوض مجتمع میشود
یکی بجهت مردان و دیگری بجهت زنان هر کس بتدریج در آن آب رود از آن انتفاع یابد و اگر لحظه
در آن آب بود اعضا همه آبله شود و بسوزد دیار بکر ناحیه ایست میان شام و عراق در آن قری و
مدن بسیار است و از عجایب آن چشمه ایست بغرب نصیبین و آنرا بسنگ و ارزیز محکم
کرده اند و یک ثقبه باز گذاشته اند و از آن آب بسیار بیرون آید و اگر آن ثقبه گشاده تر شود چندان
آب بیرون آید که این شهر خراب شود دیر الحب دیریست میان موصل و اربل هر کس مصروع باشد چون بآن
دیر در آید شفا یابد دیر سعید در مغرب موصل است در ایام بهار در حوالی آن دیر ازهار و ریاحین
غریب بسیار باشد و خاک آنرا در دفع الم لدغ عقرب تاثیر و خاصیت تمام است و اگر آن خاکرا
در سوراخ کژدم ریزند بمیرد ری از شهرهای قدیمست از بلاد خراسان که از ملوک فرس هست
بنا کرده و ازین جهت نسبت بآن رازی بود و اهل اصحاب تواریخ گفته اند که بکرات این شهر از قتل
عام و زلزله ویران شده و باز عمارت یافته و زمان حکومت ابو جعفر دوانقی آنرا عمارت کرده اند
و بعد از آن کسی دیگر آنرا عمارت نکرده و گویند که هوای آن فصل خریف سهام مسموم است خاصه در

غریب بود مشایخ کبار و افاضل عالیمقدار در آنجا بسیار مشهور بوده زنجان شهریست مشهور
هوای نیک دارد و مردم خوب صورت آنجا بسیار باشد اینجا کوهیست که آنرا جبل کبراو گویند
و در روی زمین مثل آن نیست آب و هوای نیک دارد و گیاهای آن همه ریاحین است در فصل
ربیع بوی ریاحین آن از موضع بعید استشمام می نمایند ابوریحان گفته است که در زنجان
کژدم نباشد الا در موضعی که آنرا مقبره طلی گویند و چون کژدم از آن مقبره بیرون ببرند بهمان
موضع باز آید سامره شهر بزرگ بوده است در سنه احدی و عشرین و مائتین هجریه معتصم
آنرا بنا کرده چنین گویند که عمارت مسجد جامع آن پانصد هزار مثقال طلا خرج کرده است و در آن
مسجد سردابه است که مشهور است بآنکه امام محمد مهدی علیه السلام آنجا غایب شده اند و
در زمان سلطان سنجر ماضی بر در این سردابه اسبی بسته بود که زین و لگام او طلا بود
چون سلطان آنجا رسیده پرسیده که اسب را چرا بسته اند گفته بوده اند که تا بهترین مردم که از
این سردابه بیرون آید سوار شود گفته بهترین مردم زمانه منم و آن اسب را سوار شد
و برفت و بشومی همان فعل هم در آن زودی اتراک غلبه کردند و مملکت از دست
او بیرون رفت و سامره را اتراک ویران کرده اند و همچنان ویرانست ساوه شهر
مشهور است و انهار و اشجار و میوها بسیار دارد و در قدیم الزمان بر کنار آن
بحیره بود در شب ولادت حضرت رسالت پناه صلعم آن بحیره ویران و

خشک شده صاحب صور اقالیم گفته است که بجهت لطافت هوا و طیب خاک
آن مردم خوب صورت و موزون الطبع و واقف بر قواعد موسیقی بسیار باشند
و علما و اهل فضل در آنجا بسیار بوده اند و نیز گفته اند از آنجا جمعی پیدا شده که هر یکی
جنید عصر خود بوده اند مثل علاء الملک که وزیر سلطان خوارزمشاه بوده صاحب
تدبیر و عالم بانواع علوم و مثل مشکوی طبیب که مصالح بهتر از کسی ندیده و مثل
سعد معنی که هم آواز نیک داشته و هم دقایق علم موسیقی نیک میدانسته و در غریب حسن
صورت با و مثل میزده اند و مثل زنان مصارع که اکثر بلاد را سیر کرده و هیچ مصاحب
از عجایب با و مقاومت ننموده و غیر ذلک که تعداد آن موجب تطویل است که خار
ترنجبین در آن زمین باشد و هر سی سال یک نوبت ترنجبین بسیار بر آن خار پیدا
شود و تا سی سال ترنجبین نباشد سبران موضعیست از نواحی بامیان در کوههای آن
چشمهای آبست که چون کسی نجاستی انداز در آب آن جوش کند و بسیار شود و در عقب او
روان شود و اگر باو رسد او را فرو گیرد و غرق کند سماس شهریست از آذربایجان
میان تبریز و ارمیه در آنجا آبیست که چون مجذوم از آن آب غسل کند شفا یابد و آن بسیار
تجربه کرده اند سمیرم موضعیست ما بین اصفهان و شیراز در آنجا چشمه آبست که
ملخ دفع کنند و آن از عجایب دنیاست و آنچنانست که چون در موضعی ملخ پیدا شود

آن آب

آن آب برگیرند بشرط آنکه ظرف آب را در راه بر زمین ننهند و کسی که آن آب بر داشته
در راه باز پس ننگرد پس طیر سوادانی که او را سار گویند تابع آن آب شوند و ملخ را بخورند
گویند هر یکی از آن در روزی هزار ملخ تخمینا بکشند و عجب از این آنکه هرگز کسی در
حوالی چشمه نمی بینند سناباد از قرای طوس بوده و در این زمانه ببرکات
مزار حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شهری شده و آن را مشهد گویند
چون فوت شد مامون علیه اللعنه گفت تا آنحضرت را بقرب پدر او هارون
الرشید دفن کردند و در یک قبر بعضی اصحاب تواریخ گفته اند که هارون در قبریست
که مشهور است بآن که قبر امام است و امام در قبریست که مشهور است بآنکه قبر هارونست و
این از جمله مکرهای آن ملعون است سنجار شهر مشهوریست بقرب موصل عمارات عالیه
دارد و آنجا حمامها که هیچ جا مثل آن نیست و کوهی که کشتی نوح بر آنجا فرود آمده نزدیک
بآنست اهل تواریخ گفته اند که سلطان جلال الدین ملکشاه چون بآن موضع رسید
کنیزکی داشت از او حامله بود او را در آن وضع حمل پدید آمد منجمان گفتند که امروز
نظرات بد است اگر ولادت او در روز فردا واقع شود این فرزند پادشاه رفیع المقدار گردد
بفرمود تا او را معلق نگاه داشتند تا روز دیگر سلطان سنجر متولد شد این موضع را
بنام او باز خوانند شهرزور موضعیست نزدیک بهمدان اهل آن اکثر اکراد و
قطاع الطریق اند و طالوت ملک بنی اسرائیل از آنجا بوده گویند هیچکس او را جنگ

نگرفته است و آن ببرکت دعای داود و سلیمان است علیهما السلام که در حق آن موضع
واقع شده گویند که در آن موضع رمد و آبله کمتر واقع شود و انجا صنفی از کرم است که
یکسال انگور بار آورد و یکسال میوه دیگر که هر یک دانه چند جوزی باشد [illegible]
بغایت و انرا دوغ گویند و حب الزلم از ادویه باه است در ان موضع است و در
موضع دیگر نیست. شیز از ولایت اذربایجان است در میان آن شهر مثل حوض آبی است
غریب بیک جریب و قعر آن معلوم نیست گویند که ریسمان قریب چهار هزار
ذراع با ثقالها در ان فرستاده اند بپایان نرسیده و از عجایب است که هر چند سنگ
رعد بجانب آن شهر اندازند در آن شهر نه افتد و اگر هر چند نزدیک بسور آن باشند و
زردشت آتش پرست انجا بوده است و انجا آتشکده است که دایم آتش میکنند و آتش آن نمیرد
و اصلا خاکستر جمع نمیشود باذن الله. طبرستان ولایتی است مشهور و انرا مازندران
گویند و چنین گویند که یکی از ملوک عجم در زندان او گناه کار بسیار جمع شده اند [illegible]
مصلحت دید چنان که ایشانرا بموضعی فرستند که انرا آباد کنند باین موضع فرستاد
ایشانرا و انجا درخت بسیار بود طبرهای بسیار بدست آوردند و اشجار انرا قطع کردند
از ین جهت طبرستان گفتند اشجار و گیاه بسیار دارد و هم مردم صالح باشند و متمول
ولیکن هوای بد دارد و انجا درختی است که قطعه از چوب ان در آب اندازند ماهی که در ان آب
بود بمیرد و جبل طارق انجاست انجا دکه است که انرا تخت سلیمان ع گویند چون

ملطیه

ملطیه بجای آستی شود چند مجا باران بارد که انرا ماهی شوید گویند انجا صنفی از مرغ است
چند فاخته بود در ایام بهار ظاهر شود و چون پیدا شود صنفی از عصافیر
تابع او شوند و یک عصفور جهت او دانه و غذای آورند چون آخر روز شود
آن عصفور را بخورد و روز دیگر عصفور دیگر بیاید و خدمت او میکنند و اورا
نیز بخورد و همچنین تا آخر بهار بعد از ان مرغ و اتباع او غایب شوند تا سالی
دیگر. طغاج شهر بزرگ است از بلاد ترک قریه بسیار دارد و در میان دو کوه است
و یک راه تنگ دارد که بضرورت از ان راه باید گذشت چون انراه بگیرند
هیچکس در نتواند آمد زنان و مردان موی بر بدن ندارند و از عجایب است که
با زنان ایشان که صحبت واقع میشود هر نوبت بکارت معاودت مینماید
و انجا دو چشمه آب است یکی شیرین و یکی شور بارد و در یک غدیر جمع میشود و از ان
غدیر دو جوی آب روان میشود یکی شور و دیگر شیرین. طیب موضعیست
میان واسط و خوزستان آنرا شیث بن آدم ع بنا کرده و از عجایب ان موضع
آنست که زنبور را انجا در نه آید و اگر در آید هلاک شود و نیز غراب ابقع
و عقعق انجا در نیاید. عبد الله آباد دهیست میان قزوین و همدان در ان
چشمه آب گرم است که آب از ان بر میجوشد بمقدار قامت مرد چون تخم مرغ

بر سر عمود آب نهند بران بایستد و پخته شود از حرارت آب و این آب در حوض
جمع شود چون بیمار بخورد شفا یابد غزنه ولایتی وسیع است در طرف خراسان
که بجانب هند است آب و هوای نیک دارد ولیکن سرما آنجا سخت بود
و آنجا عقبه است مشهور در یک جانب آن عقبه زمینی است هوای بغایت گرم دارد
و در جانب دیگر زمینی است هوای بغایت سرد دارد و در بلاد غزنه مرض کمتر
و عمر دراز باشد و مار و کژدم و حشرات موذیه کمتر باشد و چشمه آب است
آنجا که اگر نجاست دران چشمه اندازند باران شود و یا برف و تا نجاست ازان
بیرون نیاورند بارانه اندازند آن برف نشود غور ولایتی است میان هراة
غزنه و جبال بسیار دارد آب و هوای بغایت نیک دارد و در آنجا حیوانی
است مشابه موش و در آتش در آید و نسوزد و چون از آتش بیرون آید پاکیزه
تر شده باشد فراهان قریه ایست از قرای همدان و در حوالی آن بحیره است
چهار فرسنگ در چهار فرسنگ و در موسم ایام خریف که مردم آن مستغنی از آب باشند
آب دران بحیره سر دهند و چون بهار و تابستان که محتاج شوند باب
آب را ازانجا باز دارند و آن همه نمک شود و از عجایب آنست که اگر مردم را
ازانکه آن منع کنند آن آب بزمین فرو نرود و نمک نشود و گویند که این

بجهت طلسمی است که بلیناس ساخته و دران موضع قرمیسین میان
همدان و حلوان است اهل تاریخ گفته اند قباد بن فیروز بنا کرده آنجا
تختی که صد ذراع در صد ذراع و ارتفاع آن بیست ذراع از سنگ تراشیده و آن
سنگها را بمسامیر آهنین بریکدیگر ترکیب کرده اند بر وجهی که مفاصل آن
مرئی نمی شود و در زمان کسری ابرویز ملوک روی زمین جهت ملازمت او جمع شده
برین تخت نشسته اند مثل فغفور ملک چین و خاقان پادشاه ترک و داهر
پادشاه هند و قیصر پادشاه روم و گفته اند که از مطبخ او تا باین موضع چهار
فرسنگ بوده غلامان او از مطبخ تا این موضع صف کشیده صحن و طبق دست یکدیگر
میدادند قزوین شهری بزرگ است دو سور دارد سور اصغر بنای شاپور است و سور
دویم هارون الرشید و دران مساجد بسیار است انجمله چهار مسجد است که در وی دعا
مستجاب است و از غرایب دنیا باغهای قزوین است که در سالی یکبار آب بیش نخورد و
میوهای آن بغایت سیرآب و لطیف و آنجا فضایی است که آنرا مقابر یهود گویند
و دران اثر قبر نیست چون چهارپای بیمار را درد شکم گیرد بآن فضا آورند و او را بگردانند
درد شکم او زایل شود و دران مقبره است که قبور مشایخ و علما و شهدا در آن بسیار است
و شب مردم بزیارت آن آیند و همه کس نور را ببینند که ازان قبور بیرون می آید و آن

واز باب فصل

فرو میرود و مشایخ و علما ازانجا بسیار بوده اند قم موضعیست میان ساوه
و کاشان و در سنه ثلث و ثمانین هجریه حجاج ابن انرا شهر ساخته و در نزدیک آن نمک
سار[ی]ست که هر کس ازانجا نمک برگیرد و ثمن انرا انجا نگذارد چارپای او لنگ شود
و در قدیم الایام انجا مار و کژدم بسیار بوده یکی از حکما انجا طلسمی ساخته تا مار
و کژدم بکوهی رفته اند که نزدیک انست و هیچکس بجهت آن باین کوه نتواند رفت
کران شهریست در زمین ترک از ناحیه تبت و در آن چشمه آبیست که آهن و مس و سنگ
و سایر جواهر منطبعه را چون دران چشمه اندازند بگدازد کرمان قریه ایست
نزدیک بقرمیسین و در قدیم الایام انجا کژدم بسیار بوده بلیناس حکیم بفرموده
پادشاه عصر انجا طلسمی ساخته و بعد ازان کسی دران قریه کژدم ندیده و اگر خاک
آن قریه را در آب کنند و کژدم [گزیده] را ازان آب بخورانند درد ساکن شود و اگر خاک
آن قریه را کسی با خود دارد و کژدم در دست گیرد ضرر نرساند و اگر خاک آن قریه را
بموضعی دیگر برند و دیوار خانه بآن کل کنند کژدم دران خانه نیاید ماذران موضعیست
مابین سمنان و دامغان و در بعضی جبال آن دره ایست که در یک وقت از اوقات سال ازان باد
سخت بیرون می آید که هر حیوانی که رسد انرا هلاک کند و این دره قریب بیک فرسخ است و کشادگی
آن چهار صد ذراع است و اثر این باد تا دو فرسخ میرود مازراستان موضعیست نزدیک

حیوان

حیوان انجا ایوان عظیم است و در پیش آن ایوان اثر باغ عظیم هست که آن باغ گویند
بهرام گور بوده و از عجایب این ایوان آنکه بیک نصف که بجانب کوه دارد بران برف
بسیاری آید و بر جانب دیگر برف نمی افتد مرو از بلاد خراسانست اسکندر ذو القرنین
بنا کرده و در زمین هموار است و در انجا کوه کمتر است و زمین آن شوره زار است و ریگ
بسیار دارد علما و فقها و مشایخ بسیار بوده اند و ابو رجمهر حکیم انجا بوده است
و آن شهر هیچ عیب ندارد الا آنکه عرق مدنی از آب آن پیدا میشود و ابو اسحق طالقانی
گوید که در مرو روزی در زمینی نشسته بودم با جمع که دیوار کهنه در آن موضع بیفتاد چند کله
آدم ازان بیرون آمد یک کله ازان شکسته شد و دندانها ریخت یک دندان وزن کرده اند
دو من بود والله اعلم نصیبین شهر معموریست نزدیک به بخار آب و اشجار و بساتین بسیار
دارد لیکن هوای بد دارد هر غریب که انجا رسد بیمار شود و از خواص آن شهر آنست که انجا
عادل نباشد و هر حاکم که انجا آید ظلم بسیار کند نهاوند شهریست نزدیک همدان انرا
نوح پیغمبر عم بنا کرده و در انجا سنگی عظیم است و در انجا نقبیست مقدار یک شبر و هر روز
از انجا مقدار یک نوبت آب بسیار بیرون آید و زراعت بسیار ازان آب خورد و باز منقطع شود
تا روز دیگر و در بعض جبال آن سنگی است بزرگ که چون کسی را غایبی باشد یا مریضی
یا از و چیزی دزدیده [?] باشد شب نزدیک آن سنگ بخوابد شود احوال غایب

یا مریض یا دزدیده را در خواب به بیند و نزدیک نهاوند چشمه ایست در شعب کوه
چون کسی محتاج آب شود دران شعب کوه درآید و بآواز بلند بگوید که محتاج آبیم و
بعد ازان بجانب زراعت خود روان شود آب از عقب او جاری شود و
چون زراعت او آب خورد نزد آن شعب رود و پای بر زمین زند و بگوید
آب کفافست آن آب منقطع شود نیشابور از بلاد خراسانست مجمع علما و
فضلا و مشایخ بوده است و در انجا معدن طین خوردنی است و مثل آن در هیچ جا نیست
و معدن فیروزه نیز انجا است نینوی بلاد و قری است بر شرقی دجله نزدیک موصل و یونس
پیغمبر عم انجا مبعوث بوده و تلیس که دعای قوم یونس عم بران تل مستجاب شده انرا تل توبه گویند
و شب جمعه مردم بزیارت آن میروند صاحب تحفة الغرایب گفته است کر انجا طاحونه است که همه
ادوات آن از سنگ است و چون طحان خاهد که همه سنگ ساکن شود گوید اسکن بحق یونس عم
آن سنگ ساکن شود و چون فارغ شود گوید از شغل خود فارغ شو دم آن سنگ بحرکت درآید
واسط شهریست میان کوفه و بصره در سنه اربع و ثمانین هجریه حجاج ظالم انرا بنا کرده و گفته اند
که سی و سه هزار کس را در زندان کرده است که هیچ نوع جرمی ازیشان واقع نشده و دین
کسی بذمه ایشان نبوده و آورده اند که صد و بیست هزار آدم در زندان کشته شده و
بعد از او درین شهر کثیر از علما و قرا و ارباب فضل پیدا شده اند هراة بفتح ها است و

ساکن

مشهور

مشهور در السنه عوام بکسر ها است از اعظم بلاد خراسان است و در اطراف و
جوانب آن آب روانست و انرا اسکندر بنا کرده است در وقتی که متوجه چین بوده بآن
موضع رسید قری بسیار بود و باد صبا دران موضع بسیار بود موافق مزاج خود دید
هوای آن موضع را و نیز حصاری نداشتند مردم را فرمود که شهری بنا کنند و طول
عرض انرا تعیین کرد و مقرر کرد که چون باز گردم آنچه خرج کرده باشند عوض بدهم چون
معاودت نمود گفت بران وجه که من گفته بودم بنا نکرده اند و ایشانرا چیزی نداد
دور آن قریب بچهار دنگ فرسخ است و صاحب تقویم البلدان گوید که در قدیم چهار
دروازه داشته یکی بر جانب شمال و انرا دروازه بلخ گفته اند و دیگر بر جانب جنوب انرا
دروازه شیراز گفتندی و الحال این اسما تغییر یافته و یکی دروازه در جانب شمال
زیاد شد و تعریفات آن شهر باعث ملال و ارمان میشود همدان شهر مشهور است وانرا
همدان بن فلوج بن سام بن نوح بنا کرده و در قدیم هر یکی از طول و عرض آن چهار فرسخ بوده است
و درین زمان بحال نمانده و آب و هوای لطیف دارد و در آن اشجار و فواکه بسیار است و لهو و طرب
بر اهل آن غالب است بجهت آنکه طالع آن ثور است و صاحب طالع زهره و از خواص آنست که
حزین در ان شهر درآید شادمان شود لیکن بلاهت بر مردم ایشان غالب است و بلیناس حکیم
بر در آن شهر طلسمی ساخته از سنگ بر صورت شیری بجهت دفع برودت و کثرت برف بالای موضع بلند

در سه فرسخی قزوین درانجا کوهیست صورت جمعی کثیر از آدمیان و گوسفندان و سایر
حیوانات دران کوه هستند همه از سنگ گویند که جماعتی بوده‌اند که حضرت حق جل و علا
ایشانرا و اموال ایشانرا مسخ کرده است یمکان شهر محکم هست در جبال بدخشان و معدن
فضه انجا است و معدن دیگر است که از انجا سنگی مشابه بلعل بیرون می آورند و لعل نیست
صاحب صور الاقالیم گوید که ناصر خسرو گوید که پادشاه بلخ و اهل بلخ با او بیرون آمدند و او
بگریخت و این موضع را حصار خود ساخته و انجا عمارات غریب بنا کرده از ان جمله حمامی بنا کرده
از عجایب دنیا است جامه خانه آن مربع است و انرا منقش ساخته‌اند بصورت حیوانات
و در حمام پیدا نیست و بر حیطان این جامه خانه بیست و چهار حلقه است و هر حلقه را
که بکشند دری باز شود و قبه پیدا شود بر مثال جامه خانه اول الا انکه بر دیوارهای
آن هفده حلقه بود هر حلقه را که بکشند قبه پیدا شود مثل قبه اول الا انکه بر دیوارهای
آن نه حلقه بود و هر حلقه را که بکشند قبه پیدا شود مثل قبه ما قبل الا انکه حلقهای آن
هفت بود و هر حلقه انرا که بکشند در حمام باز شود و عالم بفتح این هفت در حمامی بود
و اگر غیر حمامی کسی دیگر از پیش خود این هفت در را بگشاید خود را در جامه خانه او بیند
و درین حمام از کسی اجره طلب ندارند و سطل و طاس و کیسه و همه چیز که محتاج الیه شود
همه مهیا است و چون از حمام بیرون آید او را طعام دهند هر کسی را بقدر حال او و این حمام

اوقاف

اوقاف بسیار دارد و بتصرف اولاد ناصر خسرو است و از عجایب این شهر است که
همه جانبهای حمام بیک چراغ روشن میشود و بر سطح این حمام کسی را نمیگذارند کسی که عالم
بطریق بنای آن نیست والله اعلم بحقیقة الحال معرفت پنجم اقالیم پنجم و آنچه
بآن متعلق است ابتدا آن [illegible] سی و نه درجه است و غایت درازی روز
چهارده و سه ربع ساعت طرف جنوبی آن سه هزار و صد و چهارده فرسخ است و طرف شمالی آن
دو هزار و نهصد و هشت فرسخ و نصف فرسخ و هر یک از طرف شرقی و از طرف غربی آن نود و نه
فرسخ و نصف فرسخ است و مساحت سطح این اقلیم دویست و نود و نه هزار و چهار صد و نود
و سه فرسخ و سه عشر فرسخ است اما مواضع آن اقلیم برین وجه است آمد شهر محکم است از
بلاد جزیره نزدیک دجله و انهار و بسیار دارد بعضی از اهل تاریخ گفته‌اند که انجا کوهیست که دران
شکافیست و دران شکاف شمشیریست هر کس دست دران شکاف کند و قبضه شمشیر
بگیرد شمشیر در اضطراب آید و آنکس بلرزد و آن شمشیر آهن بخود کشد چون مقناطیس
ابروق موضعیست ببلاد روم و انجا موضعیست که در انجا جمعی از مقتولانند که جراحت
سیف و رمح در اعضای ایشان ظاهر است و جامهای ایشان و هیچ چیز ایشان تغیر
نیافته و پنج کس بر پا ایستاده ایشان بدیوار است گویند که جمعی از صحابه و تابعین بوده‌اند
که در زمان عمر انجا شهید شده‌اند انجا چشمه‌ایست که انرا عین الفرات گویند هر کس

بمواضعی

در بهار ازان آب غسل کند دران سال از مرضها ایمن شود و در قرب آن چشمه‌ایست که
آب ازان چشمه بر میجوشد و آواز آن از دور مسموع میشود و هر حیوان که نزدیک آن چشمه
رسد فی الحال بمیرد و کسی آنجا موکل است که نمی‌گذارد که کسی بنزدیک آن چشمه رود ارمنیه
ناحیه‌ایست در میان آذربایجان و روم آنجا چشمه‌ایست که آنرا عین الکزاوند گویند چون
کسی را جرب یا سلعه یا جراحتی باشد یا استخوان او شکسته باشد و بآن آب غسل کند شفا یابد
صاحب تحفة الغرایب گوید که آنجا خانه از آتش هست که سطح آن از صاروج است و میزاب آن
از نحاس دارد در تحت میزاب حوضی است از رخام چون آتش دران بر افروزند و آب یخ بر
سطح آن بریزند تا از میزاب آن بیرون آید و در حوض ریزد باران چندان بیاید که سطح آن شسته شود
وان حوض پر آب شود باذن الله تعالی اشبونه شهریست در اندلس بر کنار دریا حوالی آن
کوه است و دران کوه غاریست چون دریا موج زند و آب در آن غار در آید آن کوه در نظر
متحرک نماید گاهی مرتفع شود و گاهی منخفض و کوهی دیگر باشد که در آن سنگهاست که در شب چون
شمع روشنی دهد افسوس از بلاد روم است شهر دقیانوس است و اصحاب کهف ازینجا فرار
نمودند و میان شهر و کهف دو فرسخ است و در کهف بجانب بنات النعش است و آفتاب
دران در نیاید و دران کهف شش نفر از ایشان بر پشت تکیه دارند و یکی بر جانب یمین
و در پای ایشان کلبی است خفته و از اعضای متبرک ایشان هیچ نریخته و کلب بحال خود است

وبردر کهف

و بر در کهف مسجدیست که دعا مستجابست و در شب بر بالای سر آن کهف نور عظیم
ظاهر میشود چنانچه از شهر مرئی میشود باب الابواب شهریست بر کنار بحر خزر از سنگ
بنا کرده اند مستطیل است طول دیوار آن ثلثان فرسخ است و عرض آن چهارصد ذراع است
نوشیروان آنرا بنا کرده و درهای آهنین بران نشانیده و برجهای بسیار دارد و در
هر برجی مسجدی است و این موضع نزدیک است بشروان و سد سکندر غیر این است
بتم موضعیست بنا [illegible] حیه فرقانه و معدن زر و نقره است و در کوهی از کوههای آن
بخاری است از آنجا بیرون می‌آید در روز بمثابه دود و شب بمثابه آتش و این بخار بر
حوالی آن غار متراکم میشود و آن نوشادر است بخارا از بلاد ماوراء النهر است
و قری و معموره در حوالی آن بسیار است و در قدیم الایام بر شهر و قری ربضی بوده
و آن دوازده فرسخ در دوازده فرسخ بوده است علما و فضلا و فقها آنجا بسیار بوده اند
و مردم آنجا اهل فضل را و علم را حرمت میدارند بسطه شهریست باندلس و در حوالی
کوهی است که آنرا جبل الکهف گویند در اول ماه از آن کوه سرمه بغایت سیاه ازان کوه
ظاهر شود تا نیمه ماه بگذرد ناقص میشود تا هیچ نماند ترکستان جمیع بلاد ترک را گویند
در جانب مشرق است و حد آن در جانب عرض آن اقلیم اول است تا اقلیم سابع و
صاحب تحفة الغرایب گوید که در زمین ترکستان کوهیست که آنرا جبل زانک

اهل فضل ملل

کویند ودران قطعهای زر و نقره یابند وگاه باشد که مساوی راس گوسفندی یابند
اگر از قطعهای خرد خورد برگیرند از آن انتفاع یابند واگر کسی قطعه بزرگ برگیرد
وخانه خود آورد موت وطاعون دران خانه پیدا شود وچون از انجا بمکان
آن ببرد برطرف شود ببرغ که بر مساحت آن کوه طیران کند فی الحال بمیرد و ابو ریحان
گفته است کوید که انجا کوهیست که چون سنگهای آن بر هم سایند باران پیدا شود صاحب
صور اقالیم کوید بعضی تجار اخبار نموده اند که در بلاد ترک موضعیست که
درانجا صنفی از حبوب زراعت میشود ثمر آن چند بطیخی شود پس چون ثمر آن
پیدا شود در حوالی آن ثمر بذر گیاهای که نازك باشد زراعت کنند پس چون آن
میوه بر سر پوست آن شق شود وسبزه از آن ظاهر شود وآن گیاه میخورد وچون گیاه
تمام شود قوت گیرد واز آن بیرون آید وهم اعضا دارد الا دنبه ندارد بانعاب باشد انتهی
تفلیس از بلاد ارانست وآن ناحیه است میان اذربایجان وارمنیه انرا انوشروان
بنا کرده ودر آن حمامی است که بغایت گرمست ازانرا بالای چشمه آب گرم بنا کرده اند و
احتیاج باتش با ندارد ودر آن شهر مسلمان وکافر باشند وکافر را نگذارند که بآن
حمام درآید جرجانیه قصبه خوارزم است بر کنار جیحون اصحاب تواریخ گفته اند
که از ملوك یکی جمعی از مردم را غضب کرده بود بفرمود تا ایشانرا بموضع بعید از عمارت
فرستند

فرستند ایشانرا باین موضع فرستادند وایشان ماهی میخوردند وهیزم وبسیار
بود ومعاش بران میکردند پس انرا خارزم گفتند چون که خار بلغت ایشان
گوشت است و رزم هیزم است بلغت ان جماعت ودرانجا بطیخی آب بسیار
حاصل میشود وبان طریق که در حوالی آن خار ترنجبین بسیار باشد پس در اول
آن بهار آن خار را در سعی زمین برند و بیخ انرا شق کنند وبذر خربزه در آن
شق نهند واز خاك بپوشند ان بذر سبز شود واز آن درخت خار آب میخورد
تا خربزه پیدا شود درغایت لطافت وحلاوت ختلان از بلاد ترک است
انجا شعب کوهیست که در هرسال سه روز از آن شعب صید بسیار بیرون آید و
اهل آن سه روز صید بسیار بدست آورند وتا سال دیگر نشود دیگر نشود
صید نه بینند خلاط از بلاد ارمنیه است وبقرب آن از عجایب دنیا بحیره است
که ده ماه درانجا هیچ ماهی وحیوانی پیدا نشود ودر دو ماه چندان ماهی ظاهر
شود که بدست بگیرند وبسایر بلاد برند روم بلاد واسعست آب و
هوای نیک دارد واهل آن بطرب میل دارند وزعم اهل نجوم آنست که آن
بلاد منسوب بزهره است وچنین گفته اند که در بلاد روم شتر را توالد نباشد
ودر بعضی بلاد روم چشمه ایست که چون نی در آن فرو برند بسوزد ودرانجا

کوهی است که انرا جبل اوبستان گویند در میان این کوه دربی است که پنج ماه
مسدود است هر کس دران درب بگذرد و در حال که شخص نان با پنیر خورده از
کنز بلدن بسک دیوانه او را ضرر نرساند و اگر کسی را سگ دیوانه بگزد از ما بین هر
دو پای آن شخص بیرون رود ازان خلاص شود سمرقند شهر مشهور است از
بلاد ماوراء النهر و انرا کیکاوس بن کیقباد بنا کرده بعد ازان که ویران شده
انرا عمارت کرده و بعد ازان اسکندر رومی انرا محکم ساخته و عمارت عالیه بنا
نهاده صاحب تحفة الغرایب گوید که در حوالی سمرقند کوهیست و دران چشمه
ایست که در تابستان آب آن یخ میشود و در زمستان بمرتبه گرم میشود که اگر کسی
دست دران نهد دستش میسوزد شاش شهریست بزرگ در ماوراء النهر و در
قدیم معمور بوده و انجا کوهی است معدن زر و فیروزه و آهن و کوهی دیگر است
که سنگهای سیاه دارد و همچون انگشت می سوزد و خاکستر آن بغایت سفید
میشود و دران جامه میشویند بغایت سفید میشود شنترین شهریست باندلس بر
ساحل بحر نزدیک عنبر اشهب ازانجا آورند در بعضی اوقات دریا آنرا بساحل
اندازد و حیوان ازان بحر بیرون می آید و خود را در سنگها می مالد پشمی ازو جدا
میشود بغایت نرم و برنگ زر سرخ است مردم انرا جمع کنند و ازان جامه سازند

در غایت

در غایت حسن و این جامه را ازان شهر بیرون نمیگذارند شنتره مدینه ایست باندلس
در انجا از عجایب آن سیب هست که انجا حاصل میشود و دور آن سه شبر هست و هیچ جا
مثل آن پیدا نمیشود طرطوشه شهر بزرگیست از بلاد اندلس هوای آن
در غایت لطافت هست و در قرب آن سنگی هست که چون انرا قایم سازند باران
پیدا شود و چون انرا بیندازند باران بایستد فیره شهر قدیمیست از
بلاد اندلس دران کهفی است که چون جامه یا چیزی دیگر دران کهف اندازند
باد انرا بیرون فرستد و بجانب علو برد یکی از ملوک بنی امیه امر کرد تا آنجا
کهف را پر کاه کردند و مردم بر در ان غار بنشستند باد زور بر آن کاه
آورد و مردم عاجز شدند از نگاه داشتن آن و کلها هیچکس را معلوم نشد
که آن کاه بکدام جانب رفت قسطونه شهر قدیمست باندلس در کوه آن
غاریست از سقف آن قطرات آب میچکد و در حفره صغیره جمع میشود و اگر
جمع کثیر از آن آب بخورند آب آن کم نشود و هم دران غار میتی است که هیچ
تغییر دران پیدا نشده و معلوم که چکس است قیصریه شهر عظیم است از
بلاد روم و در انجا حامی است که بلیناس حکیم بجهت قیصر بنا کرده است از عجایب
دنیا است بچراغ که در زیر حام روشن است گرم میشود و بقرب آن کوهی است

که دران کوه مار بسیار است طلسمی است ساخته اند که ماران ازان کوه بیرون
نمی آیند بورقه شهر بزرگست در اندلس گویند که درانجا انگور حاصل میشود
که بوزن پنجاه رطل میشود و گندم حاصل میشود که هر دانه بوزن مساوی
صد دانه از گندم متعارف صاحب صور الاقالیم گفته است که آنجا درخت
زیتونست در کنیسه هر سال در یک وقت معلوم گل بیرون می آورد و منعقد
میشود و در یک روز و روز دیگر سیاه و رسیده میشود مدینه نحاس شهریست
در بیابان ولایت اندلس دور ان چهل فرسخ است و ارتفاع سور آن پانصد
ذراع بعضی گفته اند که ذو القرنین انرا بنا کرده و صحیح آنست که سلیمان ع
انرا بنا کرده و عبد الملک بن مروان در زمان حکومت خود بموسی بن نصیر که
عامل بلاد مغرب بود از قبل او نوشت [illegible] برود و احوال این مدینه را
معلوم کند و او از قیروان چهل و سه روز با لشکر خود سیر کرد تا بآن مدینه
رسید و مردم را فرستاد تا بر دور این مدینه گشتند هیچ دری ندیدند پس متصل
بسور آن بنای عالی بساخت و نردبانها برهم ترکیب کرد و کسی را فرستاد تا بر
سور رفت پس دران شهر نظر کرد بخندید و خود را در شهر انداخت و چند
کسی دیگر را فرستاد همه [illegible] باین طریق خود را دران شهر انداخته اند
و در آخر کس

و در آخر کس فرستادند و ریسمان بلند در میان او بستند چون بسر رسید
و میل کرد که خود را در شهر اندازد ریسمانرا بقوت تمام بکشیدند تا آن شخص
دو نیمه شد و ازان شهر اصوات هایله بسیار شنیدند معلوم شد
که ساکنان این شهر جن اند و هر کس که بر بالای سور می آمد او را دران جانب
میکشیدند پس باز گشتند و احوال بواجبی معلوم نکردند مراغه از
بلاد آذربایجان است شهر قدیمست انهار و اشجار و اثمار بسیار دارد و بر تل
بلندی که خارج ازان شهر است رصد خواجه نصیر بوده الله باستعانت
مؤید الدین عرضی و محی الدین غربی و آنجا چشمه آبست بغایت گرم که چون مریضان
ازان آب غسل کنند شفا یابند و چون آن آب ازان قدری دور شود سنگ شود چشمه
و آنجا کوهیست که انرا جبل رنجان گویند دران چشمه آب شیرین است که
چون مردم آن آب آرد را خمیر کنند بغایت خمیر آن نیک آید و ازین آب منعقد
شود سنگهای بزرگ و مردم در آنجا انرا بکار میبرند مستطیله از بلاد
روم است بر ساحل دریا زمستان و تابستان آنجا باران باشد بر وجهی که نتوانند
غله خود را پاک کنند خوشها را در خانه ها می آورند و در درون خانه پاک میکنند
مصیصه از بلاد روم است در آنجا نوعی از پوستین می باشد که شپش دران پیدا

نمیشود و چون آنرا بشویند از حالت خود متغیر نشود ملطیه از بلاد روم است
در کوه آن چشمهٔ آب هست که چون حیوانات ازان بخورند متضرر نشوند و چون
اندک راه مسافت آب آن چشمه برود سنگ محکم شود یونان موضع بوده
در زمین روم قریب بدریا و در آن بلاد و قری بسیار بوده و حالا آنرا استیلای
آب گرفته و از عجایب آن زمین آن بوده که هر کس چیزی دران زمین یاد میگرفته
اورا فراموش نمیشود و چنین گویند که چون کشتی بآن موضع رسد هر کس
از اصحاب کشتی که چیزی فراموش کرده باشد او را بیاد آید و ازان موضع
حکمای مشهور بسیار بوده اند والله اعلم

معرفت اقلیم ششم و آنچه بآن متعلق است

مبداء این مواضع است که عرض آن چهل و سه درجه و نیم بود
و غایت درازی روز پانزده ساعت و ربع طرف جنوبی آن دو هزار و نهصد
و هشت فرسخ است و طرف شمالی آن دو هزار و هفتصد و پنج فرسخ و مساحت
سطح این اقلیم دویست و سی و پنج هزار و سی و چهار فرسخ و ثلثان فرسخ است و مواضع
مشهور این اقلیم برین وجه است ابوله شهر بزرگست در بلاد فرنگ و بناهای آن
از سنگ است و بانی آن وصیت کرده که زنان دران شهر در نه آیند و بنا
بر وصیت او در نه آیند و در انجا زر سرخ و نقره بسیار است چنانچه جمیع اوانی

آن از زر

آن از زر یا از نقره باشد اوتنت از بلاد فرنگ است چون اهل آن متاعی بخرند
ثمن آن بران بنویسند پس چون کسی را آن متاع مناسب باشد آنرا برگیرد
و ثمن آنرا بجای آن بگذارد و خود در دکان نه نشینند و حارسی نگذارند
انطرخت شهر عظیمست از بلاد فرنگ آنجا هیزم نباشد لیکن مرغزاریست
که چون در تابستان آب آن کم شود از گل آن بر شکل طوق قرصها بسازند و
در آفتاب خشک کنند و آنرا بعوض هیزم میسوزند و آن هم خاکستر شود و
انگشت ازان حاصل شود باکویه شهریست نزدیک شیروان و دران چشمهٔ عظیمست
که نفط حاصل میشود و حاصل آن هر سال مبلغ کلی میشود و از غرایب است که خاک آن حرارت
دارد و هر دم در صحرا چون جانوری صید کنند انبوبه از نی که مجوف باشد بهم پیوسته
صید محکم کنند و آنرا در خاک دفن کنند و سر آن انبوبه را بیرون گذارند بعد از
یک لحظه مائده آن لحم بیرون گیرد پس چون مائده آن تمام شود گوشت را بیرون
آورند پخته شده باشد بلاد بخراج قومی از ترک اند که ایشان را لحیه نیست و
سبلت هست و پادشاه ایشان همیشه علوی باشد از نسل یحیی ابن زید و مرتضی
علی علیه السلام را بغایت اعتقاد دارند و علامات پادشاه که از نسل زید است طول
لحیه و آنرا معجزه آن پادشاه دارند و در بلاد ایشان بز و گاو نباشد و میش

بسیارند بلاد تاتار طایفه عظیم اند از اتراک مشابه سباع در سختدلی و خون
ریختن و تعذیب حیوانات و نزد ایشان حل و حرمت نیست و آفتاب را بجای
می پرستند بلاد تغزغز قومی از ترک اند و سباع را تعظیم بسیار کنند و مردار نخورند
و چون قوس قزح ظاهر شود آن روز عید کنند آنجا سنگی هست که آنرا حجر الدم
گویند چون بر صاحب رعاف یا غیر او بندند خون از و باز ایستد بلاد چگل
قومی اند که ایشانرا پادشاه نباشد و محارم خود را نکاح کنند و سهیل و جوزا
و بنات النعش را عبادت کنند و شعر یمانی را رب الارباب گویند و در آن
بلاد شیر و گاو نباشد و سنگ فادزهر از انجا آورند بلاد ختنیان قومی از ترک اند
اصحاب عقل و دانش و بر کسی ظلم نکنند و از حرام اجتناب کنند و آنجا مشک
بغایت خوشبوی و چون از آنجا بیرون برند بوی ندهد و آنجا کوهی است در آنجا
نصف ماریست که هر کس در آن نظر کند بمیرد و این ماران کوه بجای دیگر نروند
و نصفی دیگر از سنگ است که چون صاحب حمی آنرا با خود دارد تب او زایل
شود لیکن آن نفع در ان بلاد باشد و بس بلاد خزلج قومی از ترک اند بغایت ظالم
میان ایشان زنا و قمار بسیار است و بر زنان و دختران و خواهران قمار کنند و مادران
مجلس قمار باشند جایز است که فدا بدهند و باز بستانند و چون از مجلس برخیزند

اختیار از دست بیرون رود آنجا نهریست که در ان مارانند چشم هر حیوان که بر او افتد
بیهوش شود بلاد خرخیز قومی از ترک اند نماز میگذارند روی بجنوب و در ان
کلام موزون بخوانند و قرآن نمیخوانند و زحل و زهره را تعظیم کنند
مریخ را شوم شمرند و آنجا سباع بسیار است و در آنجا نوعی از سنگی است که چون
چراغ درخشد بلاد خزر جماعت عظیم اند از ترکان مسکن ایشان خلف
باب الابواب است بعضی از ایشان سفید ند در غایت جمال و بعضی گندم گون ند
و ایشانرا قراخز خوانند و پادشاه ایشان چون از چهل بگذرد او را عزل کنند و
بکشند و گویند که عقل او ناقص شده و تدبیر مملکت نتواند کرد بلاد خطلخ
قومی از ترک اند که در جنگ از ایشان دلیرتر نباشد و مهر زنان تمام مال زوج
باشد و پادشاه را تجویز نکاح نکنند و اگر زن نکاح کنند او را بکشند بلاد
روس طایفه بسیار اند از ترک و بلاد ایشان نزدیک ببلاد صقالبه است
و از اصناف بنی آدم هیچ صنف از ایشان نجس تر نیست از نجاسات پرهیز
نکنند و عادت ایشان آنست که چون کسی دزدی کند او را بر درخت کنند و بکشند
و همچنان بگذارند که از هم بریزد بلاد غز جمع بسیار ند از ترک و بناهای ایشان
همه از سنگ و چوب و نی است و در آنجا صنفی از سنگ سفید است که چون آنرا

باخود دارند قولنج را نفع دهد سنگ دیگر است که چون بر کارد و شمشیر زنند بر
هیچ چیز اثر نکند بلاد کیماک صنفی از اتراک اند گوشت حیوان ماده نخورند
وانجا صنفی از عنب است که نصف آن بغایت سفید است و نصفی بغایت سیاه
ونصفی از سنگ است و چون انرا در آب اندازند باران پیدا شود و هر کس از هشتاد
سالگی بگذرد او را عبادت کنند مگر آنکه معیوب باشد و در ان بلاد کوهی است
که در ان کوه حفره است مقدار یک شبر پر آب است و آن چشمه است که لشکر بسیار از ان
آب خورند مقدار یک اصبع از ان آب کم نشود رومیه از بلاد روم است شهریست
بغایت بزرگ و دور محیط آن سیزده فرسخ است و در هر فرسخی بلکه دروازه دو سور
محیط است بآن از سنگ رخام و عرض سور هشت ده ذراع است و ارتفاع آن
شصت و دو ذراع و مابین هر دو سور دویست ذراع و نهری در میان این هر دو
سور است که بر تمام خانها دوران می کند و عرض آن نهر بیست و سه ذراع و
دو دروازه است از دروازهای آن که یکی را باب الذهب گویند و دیگری را باب الملک
مسافت مابین دو دروازه چهار فرسخ است و در مابین این دو دروازه بازاری است
اسطوانهای آن هم از مس است و سقف آن نیز از مس است و در بالای آن بازار
بازار دیگر است و عمارتهای عالیه و کنایس که همه بسیار است از جمله کنیسه است

ازهزار

که هزار و دویست اسطوانه از زبرجد دارد و هزار و دویست اسطوانه از نحاس
منقش طول هر اسطوانه پنجاه ذراع و هزار و دویست در دارد از نحاس اصفر ریخته اند
و چهل در از زر سرخ و ابواب دیگر از عاج و آبنوس بسیار دارد و صد و سی هزار زنجیر
از زر سرخ آویخته است که قنادیل از ان معلق است و طول آن یک فرسخ است و همچنین
عرض آن و دیگر طلسمات و اشیاء دیگر در آن شهر هست که ذکر آن موجب طول است
اهل تاریخ گفته اند که تا کسی مشاهده این شهر نکند عجایب آنرا تصدیق نکند
سد یاجوج و ماجوج ایشان از اولاد یافث نوح اند علیه السلام و آن سد در مابین دو کوه
عالی است و مابین آن صد فرسخ است و اساس چند بر زمین فرو برده اند که به آب رسیده
و انرا از سنگ و نحاس گداخته بر روی زمین آورده اند و بعد از ان انرا از خشت
بالا برده اند و هر خشتی یک ذراع و نیم و ثخن ان یک شبر و نحاس مذاب بجای
طین کار کرده اند و ارتفاع آن چندان است که با آن دو کوه برابر شده و آن بمقدار
بصر است و یک دروازه و باب آن دو مصراع است هر مصراع شصت ذراع و ارتفاع
آن هفتاد ذراع و ثخن آن پنج ذراع و عرض عضاده آن باب بیست و پنج ذراع است
و واثق بالله که از خلفای عباسیه بوده جمعی مردم را فرستاده بود به تعیین
سد تا آن سد را معلوم دیده اند و احوال و صفات آن معلوم کرده اند نزدیک

بباب سد حصاریست یک فرسنگ در یک فرسنگ که صناع آنجا مقام داشته اند
و از بقیهٔ خشتهای آهن آنجا هست که زنگ گرفته و برهم متصل شده
بجهت زنگ و آنجا جمع مقرر کرده اند که محافظت آن دروازه میکنند هر جمعه
سوار آنجا آیند و مطراقهای آهنین بدست بقوت تمام آن در را میکوبند
که جمع یاجوج و ماجوج که بسیار نزدیک آن دروازه آمده اند ازین صدا میگریزند شابر
شهریست در نواحی باب الابواب و آنجا چاهی عمیق هست که آنرا چاه بیجن گویند و افراسیاب
بیجن را که پادشاه فرس بوده در آنجا بند کرده بوده و سنگ عظیم بر سر آن چاه است و
رستم بر سبیل سرقه آنجا آمده و آن سنگرا از سر چاه دور کرده و بیجن را بیرون آورده
و مملکت فرس را باز بر بیجن قرار داد و بعد از آن افراسیاب و لشکر او را مستاصل ساخته
و آن سنگ در حوالی آن چاه است هر کس میرسد تعجب میکنند که رستم این سنگرا چون
بر گرفته شروان ناحیه‌ایست نزدیک بباب الابواب که انوشیروان آنرا عمارت کرده
آنجا زمینی است مقدار یک تک اسب در روز از آن زمینی دخان ظاهر میشود و در شب
آتش و چون چوب در آن زمین فرو برند بسوزد مسافران چون آنجا رسند حفره
بکنند و دیگ در آن نهند و آب و گوشت و ابازیر در دیگ کنند باندک زمانی
پخته شود و گیاه که آنرا خاصیة الثعلب گویند آنجا باشد و آن مشابه

دو خصیه است یکی تازه و یکی خشک آنچه خشک است مضعف قوت باه است و آنکه تازه
مقوی قوت باه است شلوشویق شهریست بر کنار بحر محیط و در و رودی چشمهای
آب شیرین است و اختیار طلاق در مذهب ایشان بدست زنان است و آنجا
نوعی از سرمه سازند که چون در چشم کشند آن سیاهی زایل نشود و سبب زیادتی
حسن شود فاراب ولایتی است نزدیک ببلاد ساغون و مسافت طول و عرض
آن شبانه روزیست و بیشها در آن بسیار است و ابونصر محمد بن احمد بن طرخان که
مقدم حکماء اسلامی است از آنجا بوده و همچنین اسمعیل بن حماد الجوهری که
صاحب صحاح اللغة و خال او اسحق بن ابراهیم صاحب دیوان الادب و هر دو از
ائمه لغة عرب اند با وجود آنکه فاراب از اقصی بلاد ترکست فرغانه ناحیه
از ما وراء النهر است نزدیکی ببلاد ترک و در کوه آن عنب و جوز و سایر فواکه
و ریاحین بسیار باشد و معدن ذهب و فضه و نحاس و حدید و زیبق
و فیروزه آنجا است کوهی است که سنگ آن چون هیزم میسوزد و در آن کوه
چشمهای آبست که در تابستان یخ میشود و در زمستان بغایت حرارت
باشد قسطنطنیه از بلاد روم است شهر بزرگ است و ارتفاع سور آن بیست و یک
ذراع است منارهٔ آن از عجایب دنیا است و آن از آهن و رصاص است چون

باد عاصف باشد انرا از جنوب بشمال و از شرق بمغرب حرکت میدهد و از انجا
جهت معرفت ساعات موضعی ساخته اند که دوازده باب دارد هر یکی یک شبر و هر
ساعت که از روز یا از شب بگذرد دری باز شود و شخصی بیرون آید و بر پا ایستد
تا ساعت تمام شود چون ساعت تمام شود درون رود و در بسته شود
و دری دیگر باز شود و شخصی دیگر بیرون آید و بر همین مثال و علی هذا صاحب
تحفة الغرایب گوید که در نهایت خلیج قسطنطنیه قریه است و دران خانه است
از سنگ و دران خانه صورت مردان و زنان کشیده اند چون آدمی را عضوی
درد گیرد در آن خانه در آید و بدست آن عضو آن صورت را مسح کند بعد ازان
دست بر آن عضو نهد درد زایل شود و قبر ابی ایوب انصاری انجا است
در قبه و چون باران نیاید سقف آن قبه را باز کنند و بدعا باران مشغول
شوند باران پیدا شود کرتنه شهر بزرگ است از بلاد فرنج انجا صنفی از مردم
ساکن اند که یک نصف روی ایشان چون برف سفید است و نصف دیگر
امعقول است مدینه نسا شهریست بغایت بزرگ در جزیره بحر مغرب است
لغا هم زنان باشند و حکم هیچ مرد بر ایشان جاری نباشد بر اسب سواری
کنند و جنگ محکم کنند و غلامان مملوک دارند چون شب در اید بهم نزدیکی

کنند

کنند پنهان و پیش از صبح بیرون آیند و چون فرزند پیدا شود اگر پسر باشد
اورا بکشند و اگر دختر باشد او را نگاه دارند **معرفت اقلیم هفتم و آنچه
بان متعلق است** عرض آن چهل و هفت درجه و ربعی باشد و نهار اطول آن
پانزده ساعت و سه ربع ساعت و طرف جنوبی آن دو هزار و هفصد و یازده فرسخ
و خمس فرسخ است و طرف شمالی دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ است و هر یکی از طرف
شرقی و طرف غربی آن شصت و نه فرسخ و ثلثان فرسخ و مساحت این اقلیم صد
و هشتاد و هفت هزار و هفصد و بیست و یک فرسخ و ثلثان فرسخ است و درین
اقلیم عمارت کمتر است و بعضی ازان مذکور میشود باطن روم موضعی است از بلاد روم
و مردم آن بر یکدیگر مشفق و مهربان باشند و چون کسی متهم شود بدزدی یا
بکاری دیگر قدری آهن گرم کنند باتش و چیزی از انجیل بران خوانند و دو چوب
فرو برند و آن آهن را ازان برگرفته بر بالای آن دو چوب نهند و متهم
دست بشوید و آن آهن را برگیرد و سه خطوه انرا ببرد و ببندند از دو پس
دست او را بخرقه ببندند و کسی بر او موکل سازند تا او را باز نکنند و در روز
سیم باز کنند اگر دست او آبله شده باشد و ازان آب میرود مجرم باشد
و الا بی گناه باشد بجنه موضعی است از بلاد ترک انجا کوهی است بر قله کوه

شبیه خرگاه از سنگ و در داخل خرگاه چشمهٔ آبست که از خرگاه بر کوه
میریزد و از کوه بر زمین و آن بوی خوش دارد بلغار شهر بزرگست بر ساحل
بحر ما نطس و عمارت ایشان از چوب صنوبر است و سور آن از چوب
بلوط سرما آنجا بسیار بود و در زمستان و تابستان برف آنجا از زمین
ایشان منقطع نشود الآن ادرا و در بعضی تواریخ مذکور است که قومی که
بهود علیه السلام ایمان آورده بودند فرار نموده و بزمین بلغار آمده اند و در ان
زمین احیانا از عظام ایشان ظاهر شود و در بعضی از منهٔ ماضیه آنجا کلهٔ
آدمی یافته بودند مثل قبه و در یک دندان که عرض آن دو شبر بوده و طول آن
چهار شبر و از عجایب آن است که در نزدیک آن دو موضع است که انرا ویسو و رو بود
گویند چون یکی از آن مردم در تابستان به بلغار در آیند چندان سرما شود که
زراعت ایشان از سرما تباه شود و آنجا مرغی است که نصف اعلی از منقار او شش ماه
بجانب یمین مایل بود و شش ماه بجانب شمال مثل لام الف و نزدیک اکل برهم
منطبق باشد او نافع است از برای سنگ گرده و مثانه را و بیضهٔ او چون
بر برف یا یخ نهند انرا بگدازد چون آتش صقلاب و در اعالی بلاد روم است
و چنین گویند که صقلاب و فرنج برادران و ارمن روم و صقلاب و فرنج و ارمن

برادران

برادران بودند از احفاد یافث بن نوح علیه السلام هر یک در بقعه ساکن شده اند
و آن بقعه را بنام ایشان خوانند و زنا پیش ایشان از اعظم جرایم است
هر زن و مردی که زنا کنند دست و پای ایشانرا ببرند و از تبر پاره پاره کنند و چون
پسر کسی بالغ شود پدر تیر و کمان باو دهد و گوید برو بجهت خود کاری بکن
و او را از پیش خود بیرون کند و او بمنزلهٔ غریب و اجنبی دارد مشققه شهر
واسعست در بلاد صقالیه بر کنار دریا بیشهها بسیار دارد و لشکر در ان گذر
نتواند کرد و مهر زنان آنجا بسیار و مهر بر پدران از رسم است واج بود که کسی را
پسر متعدد باشد در وراثت شود و اگر دختران متعدد بود غنی شود واطربزون
قلعهٔ محکم است در زمین صقالیه آنجا چشمهٔ آبست که انرا عین العسل گویند
و طعم آن آب چون طعم عسل است و چون قدری برود طعم ان تغییر کند و انرا عفونتی
پیدا کند بسبب عروق اشجار که بر کنار آنست هرقله از بلاد روم است و در شرقی جبل
اصحاب کهف است و رشید انرا ویران کرده والله اعلم **معرفت خارج اقلیم در**
جانب شمال تا آخر عمارت مبدا آن مواضع است که عروض آن ها پنجاه درجه و
ثلث باشد و نهار اطول شانزده ساعت و ربع و نهایت مواضع بود که
عرض آن شصت و شش درجه و نیم باشد و نهار اطول آن بیست و چهار ساعت

وطرف جنوبی آن دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ است وطرف شمالی آن هزار و
پانصد فرسخ و هشتاد و دو فرسخ و هر یکی از طرف شرقی و غربی آن سیصد و پنجاه
و نه فرسخ و سه ربع فرسخ است و مساحت سطح آن هفتصد و پنجاه هزار و سی و دو
فرسخ و ربع فرسخ و درین قطعه اند که عمارت است صوداق از بلاد قرم است
و آن بر دامن کوهی است بر کنار بحر قرم و اهل آن شهر همه مسلمان اند جزیره
برطانیه و آن در بحر محیط است و بعضی گفته اند در بحری است که متصل به بحر محیط است
و مسافت عرض طول آن جزیره هژده روز است مسافت عرض آن یازده روز و
آب خوردنی ایشان آب باران است وراء بلاد بلغار صاحب صور اقالیم گوید
میان آن و بلغار سه ماهه راه است و اهل بلغار بتجارت انجا روند و هر کس متاع
خود در موضعی بنهد و نشان کند و بگذارد یک شب و چون روز دیگر بیاید در جوار
متاع او عوض آن نهاده باشند اگر راضی شود عوض برگیرد و الا متاع خود بردارد و
بایع و مشتری یکدیگر را نه بینند و درین قطعه زمین مواضع است که در زمستان
از شدت سرما در حمامات مقام کنند والله اعلم معرفت ما بین آخر عمارت
و آخر ربع مسکون طرف جنوبی این قطعه چنانکه مذکور شد هزار و پانصد و
هشتاد و دو فرسخ است و دور باقی این قطعه هزار و چهل و چهار فرسخ و چهار

تسع

تسع فرسخ و مساحت سطح این قطعه چهارصد و بیست و دو هزار و چهارصد
و هفت فرسخ و خمس فرسخ است و اکثر اهل هیأت گفته اند که درین قطعه
اصلا عمارت نیست و صاحب صور اقالیم گفته است که یورا شهری است نزدیک
بظلمات و نهار طول آن چهل شب نه روز است و این سخن اگر صحیح باشد باید
این شهر درین قطعه باشد چنانچه بر واقف علم هیأت مخفی نماند و بدان که
آنچه از عجایب و غرایب درین نسخه مذکور شد از کتبی که فضلا در احوال بلاد
نوشته اند نقل کرده شد و العهدة فی صحة ذلک و عدمها علیهم و می تواند بود
که بعضی از بلاد که در اقلیم نوشته شد بحسب واقع از بلاد اقلیم دیگر باشد
و تحقیق آن درین مقام احتیاج نیست چه غرض بیان عجایب و غرایب است
از هر اقلیم که باشد والله تعالی اعلم معرفت مساحت جرم ارض چون
اهل هیأت مقادیر اجرام کواکب بنسبت با جرم ارض تعیین کرده اند
مناسب چنانست که مقدار جرم ارض بر یک نوعی تعیین داشته باشد تا
مقادیر کواکب معلوم گردد و سابقا گفتیم که مساحت کره اربعة امثال
مساحت سطح دایره عظیم آن کره است و در علم هندسه مقرر شده است
که چون ثلث نصف قطر کره را در مساحت سطح آن کره ضرب کنند مساحت

سبحانه

جرم آن کره حاصل میشود پس ثلث نصف قطر ارض را در اربعه امثال مساحت
ربع مسکون ضرب کردیم تا حاصل شود سیصد و چار هزار و سی و یک
تومان و هزار و صد و هشتاد و پنج فرسخ و سدس و عشر فرسخ و این فرسخ
مجسمه است و فرسخ مجسم عبارت از جسمی است که شش سطح مربع بآن محیط باشد
بشرط آنکه مربع از آن یک فرسخ سطحی باشد و این جسم را مکعب گویند و مکعب
یک فرسخ خطی است و سابقا مذکور شد که هر فرسخ خطی دوازده هزار ذراع است
مکعب آن اعنی یک فرسخ مجسم صد و هفتاد و دو هزار هزار و هشتصد هزار
تومان ذراع مجسم باشد و اوستاد صناعت ابوریحان بیرونی در بعضی
تصنیفات خود مبرهن ساخته است که یک مکعب ذراع از زر سرخ یعنی
یک ذراع مجسم بوزن پانصد و چهل و چهار هزار و هشتصد و شصت
و نه مثقال است پس چون محاسب ماهر باشد درین مباحث تامل نماید
معلوم تواند نمود که جسمی از زر که مساوی کره ارض باشد چند مثقال شود
مضمون آیه کریمه فلن یقبل من احدهم ملأ الارض ذهبا و لو افتدی به
بر او ظاهر و منکشف گردد والله الموفق **مقاله دویم در معرفت مساحت
افلاک و کواکب و آنچه بآن متعلق است** مقاصد این مقاله هفت است

اول معرفة

اول معرفت ابعاد و سطوح افلاک از مرکز عالم دویم معرفت ثخن هر کره فلکی سیم
معرفت مساحت سطوح افلاک چهارم معرفت مقدار یک درجه از دوایر عظام
هر فلکی پنجم معرفت مقدار حرکت هر کوکبی در یک شبانه روز بر تقدیری که سریع
السیر باشد ششم معرفت اقطار کواکب هفتم معرفت اجرام کواکب معرفت
ابعاد سطوح افلاک از مرکز عالم بدانکه هر فلکی را دو سطح است یکی اقرب بزمین و آنرا
سطح مقعر خوانند و ابعد و آنرا سطح محدب گویند و سطح محدب هر فلکی مساوی
سطح مقعر فلک دیگر است که فوق اوست متصل باو چه بزعم حکما افلاک متصل
بیکدیگرند و میان ایشان فاصله نیست و اصحاب ارصاد ابعاد کواکب از
مرکز عالم معلوم کرده اند باجزائی که نصف قطر مایل قمر و نصف قطر خارج مرکز
و باقی کواکب شصت جزو باشد و همچنین انصاف اقطار کواکب برصد معلوم
کرده اند هم بآن اجزا پس چون بعد مرکز کوکب از مرکز عالم بوقتی که در ابعد ابعاد باشد
از رصد معلوم شود مقدار نصف قطر کوکب بر آن افزایند بعد سطح محدب
آن فلک از مرکز عالم حاصل آید و در قمر بعد محدب مایل از مرکز عالم حاصل آید و بعد
محدب سطح ممثل او همان بعد سطح مقعر فلک عطارد باشد و چون بعد مرکز کوکب
از مرکز عالم بوقتی که در اقرب ابعاد باشد حاصل کنند و نصف قطر کوکب بر آن

افزایند بعد سطح مقعر فلک از مرکز عالم حاصل آید و بطلیموس در مجسطی بعد نیرین را
معلوم کرده است باجزاء که نصف قطر ارض واحد باشد و متاخران باقی ابعاد را
نیز معلوم کرده اند و چون بعدی باجزای که نصف قطر ارض واحد گیرند معلوم
شود آن بعد بفرسخ نیز معلوم شود بآن طریق که اعداد فراسخ نصف قطر ارض ضرب
کنند تا فراسخ بعد مطلوب حاصل شود و فراسخ نصف قطر ارض بیست هزار و دویست
و هفتاد و سه فرسخ و خمس و ربع سدس فرسخی است پس میگوییم که بعد مقعر فلک
قمر از مرکز عالم چهار تومان و هزار و نهصد و پنجاه و دو فرسخ و تسعة اعشار
فرسخی است و بعد محدب فلک قمر یعنی مقعر فلک عطارد هشت تومان
وکا پنج هزار و هفتصد و سی و هفت فرسخ و عشر فرسخی است و بعد محدب فلک
عطارد از مرکز عالم بیست و هفت تومان و پنج هزار و چهارصد و نود فرسخ
و سدس فرسخ است و بعد محدب فلک زهره از مرکز عالم صد و هشتاد
چهار تومان و نه هزار و ششصد و بیست و ششی فرسخ و نصف فرسخی است
و بعد محدب فلک شمس از مرکز عالم دویست و دو تومان و هشت هزار و هفتصد
و پنجاه فرسخ و عشر فرسخی است و بعد محدب فلک مریخ از مرکز عالم هزار و چهار
صد و هشتاد و هفت تومان و ششی و ششصد و هفتاد فرسخ و ربع

فرسخی است و بعد محدب فلک مشتری از مرکز عالم دو هزار و سیصد و نود و نه تومان
و هشتصد و شصت و چهار فرسخ است و بعد محدب فلک زحل از مرکز عالم سه هزار
و سیصد و پنجاه و دو تومان و دو هزار و ششصد و هفتاد و هفت فرسخ و نصف
عشر فرسخی است و بعد محدب فلک ثوابت از مرکز عالم که همان بعد مقعر فلک
اعظم است سه هزار و سیصد و پنجاه سه تومان و بیست هزار و صد و چهار
فرسخ و ربع فرسخی است اما بعد فلک اعظم بقواعد حسابیه معلوم کرده اند
ممکن نیست و بدانکه پیشتر معلوم شد که فرسخی دوازده هزار ذراع است و هر ذراعی
بیست و چهار اصبع و هر اصبع شش شعیر پس اگر محاسب کامل باشد میتواند که
این مقادیر را بشعیرات حساب کند والله الموفق معرفت ثخن افلاک
وانچه بآن متعلق است چون خطی مستقیم از مرکز عالم خارج شود بمحدب افلاک
اعلا رسد انچه ازین خط مابین سطح مقعر و سطح محدب فلکی باشد آن ثخن آن
فلک بود و طریق معرفت ثخن هر فلکی بران وجه است که بعد مقعر هر فلکی را از
بعد محدب آن اسقاط کنند باقی ثخن آن فلک بود پس باین طریق بعد مقعر
هر فلکی را که در باب مقدم مذکور شد از محدب او اسقاط کردیم حاصل آمد
ثخن افلاک برین وجه که مذکور میشود ثخن فلک قمر چهار تومان و سه هزار و

هفتصد و هشتاد و پنج فرسخ و ربع فرسخی است و ثخن فلک عطارد هژده
تومان و نه هزار و هفتصد و پنجاه و سه فرسخ است و ثخن فلک زهره صد و
پنجاه و هفت تومان و چهار هزار و صد و سی و شش فرسخ و ثلث فرسخی است
و ثخن فلک آفتاب هفتده تومان و نه هزار و صد و بیست و سه فرسخ و سه
خمس فرسخ است و ثخن فلک مریخ هزار و دویست و هفتاد و چهار تومان
و هفت هزار و هشتصد و شصت و هفت فرسخ و نصف سدس فرسخی است
و ثخن فلک مشتری نهصد و بیست و دو تومان و چهار هزار و دویست و
چهل و هفت فرسخ و سه ربع فرسخی است و ثخن فلک زحل نهصد و
پنجاه و سه تومان و هزار و هشتصد و سیزده فرسخ و ثمن فرسخی است و ثخن
فلک ثوابت پانزده هزار و چهارصد و بیست و شش فرسخ و ثلثان فرسخی است و
بدانکه نصف قطر فلک شمس چنانکه در بحث پیشتر معلوم شد دویست و دو تومان
و هشت هزار و هفتصد و پنجاه فرسخ و عشر فرسخی است و ضعف آن چهارصد
و پنج تومان و هفت هزار و پانصد فرسخ و خمس فرسخی باشد و این ثخن فلک
آفتاب با افلاک دیگر و عناصر که در جوف اوست و ثخن فلک مریخ ازین زیاده است
هشتصد و شصت و نه تومان و سیصد و شصت و هفت فرسخ و از اینجا معلوم

شود عظم

شود عظم فلک مریخ بی ملاحظه آن اجسام که در جوف آنست فتبارک
الله احسن الخالقین و بدانکه ثخن عالم عناصر ضعف بعد مقعر فلک قمر است
از مرکز ارض یعنی هشت تومان سه هزار و نهصد و پنج فرسخ و چهار خمس فرسخی است
و چون نصف قطر ارض که هزار و دویست و هفتاد و سه فرسخ و خمس فرسخی است
از بعد مقعر فلک اسقاط کنند باقی ماند چهار تومان سیصد و هفتاد و نه فرسخ
و عشر فرسخ و این بعد مقعر فلک قمر است از سطح ارض معرفت مقادیر سطوح افلاک
و فراسخ سطحیه اهل هیات تعرض بمساحت سطوح افلاک نموده اند
بجهت آنکه تعبیر از اعداد آن خالی از تعسری نیست اما چون غرابتی داشت
اندازه درین مختصر ذکر کردیم و طریق آن چنانست که فراسخ بعد آن سطح از مرکز
ارض در ج ح کط مد که نسبت محیط است بقطر ضرب کنند نصف محیط عظیمه
که بر آن سطح مفروض شود حاصل آید فراسخ باز همان فراسخ بعد آن سطح را از مرکز عالم در
نصف فراسخ محیط عظیمه مذکوره ضرب کنند حاصل آید مساحت سطح دایره عظیمه
مذکور و این ربع مساحت سطح مستدیر است چنانکه در مقدمه مذکور شد پس اربعة امثال
سطح عظیمه مذکوره مساحت مستدیر بود و ما سطوح افلاک را باین طریقه مساحت کردیم

وانیجا ایراد کردیم و مساحت این سطوح بفراسخ سطحی است و فرسخ سطحی یعنی سطح مستوی
مربع که هر ضلع او یک فرسخ خطی است و سطح همه سطوح هر چند مستدیر است و مقیاس
مساحت مستوی لیکن برهان هندسی قائم شده است بر آنکه این سطوح مستدیره
که از حساب مساحت بروجه مذکور حاصل آید حاصل شود مساوی این سطح مستدیر است بنابر ضابطه
مذکوره سطوح افلاک را مساحت کردیم سطح مقعر فلک قمر دو هزار هزار و دویست و
پانزده هزار و هفتصد و چهل تومان و شش هزار و پانصد و پنجاه فرسخ و ربع فرسخی است
و سطح محدب فلک عطارد نود و پنج هزار هزار و سیصد و هفتاد و دو هزار و دویست و
پنجاه و شش تومان و شش هزار و نهصد و سی و هفت فرسخ و خمس فرسخی است و سطح
محدب فلک زهره چهار هزار هزار و نود و نه هزار هزار و صد و سی هزار و
هشتصد و بیست و هشت تومان و هشت هزار و نهصد و پانزده فرسخ
و سدس فرسخی است و سطح محدب فلک شمس پنج هزار هزار هزار و صد و هفتاد و
شش هزار هزار و ششصد و ده هزار و ششصد و هشتاد و سه تومان و هشت هزار و
ششصد و پنجاه و دو فرسخ و نصف فرسخی است و سطح محدب فلک مریخ دویست و هفتاد و
هزار هزار و چهارصد و پنجاه هزار هزار و پانصد و شصت و پنج هزار و صد و

چهل و یک تومان و شش هزار و هفتصد و پنجاه و شش فرسخ و نصف فرسخی است
و سطح محدب فلک مشتری هفتصد و بیست و سه هزار هزار هزار و هشتصد
و هفتاد و پنج هزار هزار و نهصد و هفتاد و شش هزار و صد و چهل و دو تومان
و دویست و دوازده فرسخ است و سطح محدب فلک زحل هزار هزار هزار و چهار
صد و دوازده هزار هزار و صد و پنجاه و هشت هزار هزار و پانصد و شصت
و شش هزار و پانصد و هفت تومان و شش هزار و صد و هفتاد و نه فرسخ است
و سطح محدب فلک ثوابت هزار هزار هزار و چهارصد و سیزده هزار هزار و
چهارصد و هفتاد هزار هزار و نهصد و پنجاه و هشت هزار و بیست و هشت تومان
و صد و هشت فرسخ و خمس فرسخی است و سطح مقعر فلک اعظم همین مقدار است و
همچنین سطح مقعر هر فلکی مساوی سطح محدب هر فلکیست که تحت اوست بی واسطه
و چون فراسخ سطوح افلاک معلوم شد و سابقا معلوم شده است که هر یک
فرسخ سطحی چهل هزار جریب است پس محاسب کامل اگر حساب کند و ملاحظه
تضعیف عمر نکند تواند که جریبات سطحی هر فلکی را معلوم کند والله سبحانه وتعالی
هو الموفق والمعین معرفت مقدار یک درجه بفراسخ از محیط عظیمه که بر سطح فلک مفروض شود

طریق آن چنانست که فراسخ بعد سطح هر فلک را از مرکز عالم در نسبت قطر بمحیط که
کح یه کا مد است ضرب کنند تا محیط دایرهٔ عظیمهٔ مفروضه بران سطح حاصل
آید پس محیط آن عظیمه را بر سیصد و شصت قسمت کنند تا حصهٔ یک درجه از
فراسخ بیرون آید و باین طریقه حصهٔ هر یک از درجات سطوح افلاک حساب
کرده اند اینجا ایراد کردیم پس میگوییم که مقدار یک درجه از عظیمهٔ مقعر فلک قمر
سیصد و شصت و شش فرسخ است و سدس فرسخ و مقدار یک درجه عظیمهٔ محدب
فلک قمر هزار و چهار و نود و شش فرسخ و ثلث و نصف عشر فرسخ است و مقدار یک
درجه از محدب فلک عطارد چهار هزار و هشتصد و هشت فرسخ و خمس فرسخ است
و مقدار یک درجه از محدب فلک زهره سی و دو هزار و دویست هشتاد و دو فرسخ
و نصف عشر فرسخ است و مقدار یک درجه از محدب فلک شمس سی و پنج هزار و چهار صد
و هشت فرسخ و ثلث فرسخ است و مقدار یک درجه از محدب فلک مریخ دویست و
پنجاه و هفت هزار و نهصد و هفده فرسخ و خمس فرسخ است و مقدار یک درجه
از محدب فلک مشتری چهار صد و هژده هزار و هشتصد و نود و چهار فرسخ و
ربع فرسخ است و مقدار یک درجه از محدب فلک زحل پانصد و هشتاد و پنج هزار و
صد و چهل و یک فرسخ و عشر فرسخ است و مقدار یک درجه از محدب فلک ثوابت

پانصد

پانصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و پنجاه فرسخ و ثلث فرسخ و مقدار یک درجه
از مقعر فلک اعظم همین مقدار است والله اعلم معرفت مقادیر حرکات کواکب بفراسخ
در مدت یک شبانه روز و معرفت آن بآن طریقست که مقدار از حرکت هر کوکب
در شبانه روزی بدرجات و دقایق فلکی معلوم کنند و هر یک در فراسخ مقدار
یکدرجه عظیمه سطح آن فلک ضرب کنند حاصل ضرب مقدار حرکت آن کوکب بود
بفراسخ بنسبت با محیط عظیمهٔ آن سطح پس میگوییم که چون قمر سریع السیر باشد
در شبانه روزی پانزده درجه سیر کند و عطارد چون سریع السیر باشد در شبانه روزی
یکدرجه و پنجاه و چهار دقیقه سیر کند و زهره چون سریع السیر باشد در شبانه روزی
یکدرجه و دو دقیقه سیر کند و آفتاب چون سریع السیر باشد در شبانه روزی یکدرجه
و دو دقیقه سیر کند مریخ چون سریع السیر باشد در شبانه روزی پنجاه دقیقه سیر کند
و مشتری چون سریع السیر باشد در شبانه روزی سیزده دقیقه سیر کند و زحل چون
سریع السیر باشد شبانه روزی هفت دقیقه سیر کند و ثوابت در شبانه روزی هشت ثالثه
سیر کند و در مبحث پیشتر معلوم شد مقدار یکدرجه از محیط عظیمه محدب هر فلکی
بفراسخ پس چون فراسخ یکدرجه هر یک در مقدار حرکت هر یک ضرب کنند مقدار حرکت آن کوکب

در یک شبانروز بفراسخ معلوم شود پس چون این کواکب سریع السیر باشند
هر شبانروزی قمر بیست و دو هزار و چهارصد و چهل و پنج فرسخ و سه ربع فرسخی سیر کنند
و عطارد نه هزار و دویست و پانزده فرسخ و سه ربع فرسخی و زهره چهل هزار و سیصد
و پنجاه و دو فرسخ و ثلث و ربع فرسخی و آفتاب سی و شش هزار و پانصد و هشتاد
و هشت فرسخ و دو خمس و ربع فرسخی و مریخ دویست و چهارده و نهصد و هفده
فرسخ و ربع فرسخی و مشتری نود هزار و هفتصد و شصت و هشت فرسخ و ربع و ثلث و سدس فرسخ
و زحل هفتاد و هشت هزار و ده فرسخ و پنج سدس فرسخی است و ثوابت بیست
و یک فرسخ و ثلثا فرسخی پس این تقریر معلوم شود که اسرع کواکب بحسب واقع
مریخ است پس مشتری پس زحل پس زهره پس آفتاب پس قمر پس عطارد پس ثوابت
و بدانکه فلک اعظم در یکساعت مقدار پانزده درجه حرکت کند و مقدار یک درجه
از مقعر فلک اعظم پانصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و پنجاه فرسخ و ثلث
فرسخ است پس در ساعتی فلک اعظم هشتصد و هفتاد و هشت تومان و دویست
و پنجاه و پنج فرسخ سیر کند پس در یک دقیقه از ساعتی صد و چهل و شش هزار و سیصد
و سی و هفت فرسخ سیر کند و این مقدار حرکت اجزای سطح محدب فلک الافلاک زیاده باشد

معرفت

معرفت مقدار اقطار کواکب بفراسخ اقطار کواکب را بنسبت قطر ارض گرفته اند و بطلمیوس
در مجسطی نسبت قطر نیرین با قطر ارض بیان کرده است و در عمل بطلمیوس مسامحه
واقع است چنانچه در شرح مجسطی بیان کرده ایم و متاخران بجای آن بحساب دقیق آن نسبت
بیرون آورده اند و همچنین نسبت اقطار باقی کواکب با قطر ارض معلوم کرده اند و فراسخ قطر
ارض پیشتر معلوم شد پس فراسخ اقطار کواکب معلوم توان کرد و چون حساب متاخران
ادق است پس درین مختصر معرفت اقطار کواکب را مبنی بر حساب ایشان ساختیم و میگوییم
که قطر قمر هفتصد و سی و پنج فرسخ است و نصف خمس فرسخی و قطر عطارد صد و نه فرسخ و قطر
زهره نهصد و هشت فرسخ و ربع فرسخی و قطر شمس هفده هزار و پانصد و بیست و چهار
فرسخ و ثلث و خمس فرسخی و قطر مریخ سه هزار و هفتصد و نود و شش فرسخ و دو خمس و ثلث
فرسخی و قطر مشتری چهارده هزار و ششصد فرسخ و ثلث و ربع فرسخی و قطر زحل چهارده هزار
و چهارصد و چهل فرسخ و سه عشر فرسخی اما کواکب ثوابت را شش مرتبه تعیین کرده اند و هر
مرتبه را قدر گویند و چون کواکب هر قدری در عظم و صغر متفاوت است هر قدری را سه قسم
ساخته اند اعظم و اوسط و اصغر پس جمیع مراتب هژده باشد و قطر اعظم قدر اول
پانزده هزار و چهارصد و بیست و شش فرسخ و ثلثان و نصف عشر فرسخی و قطر اوسط قدر اول

پانزده هزار و ششصد و پنجاه و شش فرسخ و نصف فرسخ و قطر اصغر قدر اول چهارده
هزار و هشتصد و پنجاه و چهار فرسخ و نصف فرسخ و قطر اعظم قدر ثانی چهارده هزار
و چهارصد و پنجاه و هفت فرسخ و ربع و خمس و خمس فرسخ فرسخ و قطر اوسط قدر ثانی
چهارده هزار و دویست و شصت فرسخ و ربع فرسخ و قطر اصغر قدر ثانی سیزده هزار
و نهصد و بیست فرسخ و سه ربع فرسخ و قطر اعظم قدر ثالث سیزده هزار و پانصد
و هشتاد و یک فرسخ و نصف و خمس فرسخ و قطر اوسط قدر ثالث سیزده هزار
و دویست و چهل و یک فرسخ و نصف خمس فرسخ و قطر اصغر قدر ثالث دوازده
هزار و هشتصد و پنجاه و سه فرسخ و ثلثان و نصف عشر فرسخ و قطر اعظم
قدر رابع دوازده هزار و چهارصد و سی و [illegible] فرسخ و سه عشر فرسخ و قطر اوسط قدر
رابع دوازده هزار [illegible] فرسخ و نصف و خمس فرسخ و قطر اصغر قدر رابع [illegible]
یازده هزار و پانصد و چهل و چهار فرسخ و قطر اعظم قدر خامس یازده هزار
و سی و چهار فرسخ و سه ربع فرسخ و قطر اوسط قدر خامس ده هزار و چهارصد و هشتاد
و سه فرسخ و قطر اصغر قدر خامس نه هزار و نهصد و سی و پنج فرسخ و سه ربع فرسخ
و قطر اعظم قدر سادس نه هزار و دویست و نه فرسخ و سه فرسخ و قطر اعظم قدر

سادس

سادس هشت هزار و سیصد و هشت فرسخ و نصف فرسخ و قطر اصغر قدر سادس
هفت هزار و سیصد فرسخ است والله اعلم معرفت مقادیر اجرام کواکب
بفراسخ مساحت ننموده اند بلکه نسبت ایشان با اجرام ارض اعتبار کرده اند و مقیاس
مقادیر آنها اجرام ارض ساخته اند و جرم ارض بفراسخ معلوم شد پس اجرام کواکب
بفراسخ نیز معلوم توان کرد چون نسبت آنها با جرم ارض معلوم باشد و اقلیدس
در کتاب اصول مبرهن ساخته است که نسبت مکعب قطر کره با مکعب قطر کره
دیگر چون نسبت جرم کره اولی باشد با جرم کره ثانی و چون مقادیر اقطار کواکب
با جزائی که بنصف قطر کره ارض واحد گیرند معلوم است و نسبت اضعاف چون
نسبت انصاف است پس مقدار اقطار کواکب با جزاء قطر ارض واحد گیرند نیز
معلوم شود پس بنا بر آنچه اقلیدس بیان کرده چون مکعب قطر ارض واحد است مکعب
قطر هر کوکب همان مقدار جرم آن کوکب باشد بنسبت با جرم کره ارض و ما مکعبات
اقطار کواکب با جزائی که قطر ارض واحد باشد حاصل کرده ایم و آن مقادیر اجرام کواکب است
با جزائی که جرم ارض واحد باشد و پس میگوییم که قمر و عطارد و زهره هر سه از جرم ارض
اصغر اند چه جرم ارض چهل و دو مثل و سدس مثل جرم قمر است و دوازده هزار و هفتصد

وشصت و نه مثل جرم عطارد و هژده مثل و ثلثان مثل جرم زهره اما اجرام باقی

کواکب همه از جرم ارض اعظم اند جرم جرم آفتاب سیصد و بیست و شش بار مثل جرم ارض است

وجرم مریخ سه مثل و ثلث مثل جرم ارض است وجرم مشتری صد و هشتاد و هشت

مثل و نصف مثل جرم ارض است جرم زحل صد و هشتاد و مثل جرم ارض و ثلث مثل است و

وجرم اعظم قدر اول دویست و بیست و دو مثل و سه عشر مثل جرم ارض است وجرم

اوسط قدر اول دویست و ده مثل و نصف مثل جرم ارض است وجرم اصغر قدر اول

صد و نود و هفت مثل و تسعة اعشار مثل جرم ارض است وجرم اعظم قدر الثانی

صد و هشتاد و هفت مثل و خمس مثل جرم ارض است وجرم اوسط قدر ثانی صد و هفتاد و پنج

مثل و نصف مثل و نصف مثل و خمس جرم ارض است وجرم اصغر قدر ثانی صد و شصت و سه

مثل و اربعة اخماس مثل جرم ارض است وجرم اعظم قدر ثالث صد و پنجاه و دو مثل

و عشر مثل جرم ارض است وجرم اوسط قدر ثالث صد و چهل مثل و دو خمس مثل جرم ارض است

وجرم اصغر قدر ثالث صد و بیست و هشت مثل و نصف خمس مثل جرم ارض است و جرم

اعظم قدر رابع صد و هفده مثل جرم ارض است وجرم اوسط قدر رابع صد و پنج

مثل و سه عشر مثل جرم ارض است وجرم اصغر قدر رابع نود و سه مثل و خمس مثل جرم ارض است وجرم

اعظم قدر

اعظم قدر خامس هشتاد و یک مثل و تسعة اعشار مثل جرم ارض است وجرم اوسط

قدر خامس هفتاد مثل و خمس مثل جرم ارض است وجرم اصغر قدر خامس پنجاه و هشت

مثل و نصف مثل جرم ارض است وجرم اعظم قدر سادس چهل و شش مثل و اربعة اخماس

مثل جرم ارض است وجرم اوسط قدر سادس سی و پنج مثل و عشر مثل جرم ارض است

وجرم اصغر قدر سادس بیست و سه مثل و دو خمس مثل جرم ارض است و این کواکب ثوابت

مرصوده است و از کواکب بعضی کواکب هست که انها اصغر اند از اصغر قدر سادس لیکن

چون مرصوده نیست اند مقدار آن معلوم نیست پس اعظم کواکب مرصوده آفتاب است

پس کواکب اعظم قدر اول پس اوسط پس اصغر پس مشتری پس اعظم قدر ثانی پس زحل پس اوسط

پس اوسط اصغر و همچنین بر ترتیب اقدار تا اصغر قدر سادس پس مریخ پس زهره پس قمر

و اصغر همه کواکب عطارد است و در مقادیر و ابعاد و اجرام اهل هیات اختلاف

بسیار دارند و آن اختلاف بسبب مساهله است که در حساب واقع است و آنچه مختار

محققین است اینست و درین رساله آورده است والله اعلم بالصواب خاتمه در

ملحقات در علم فروع و دین چند مسئله است که تحقیق کما ینبغی موقوف بر علم هیات است

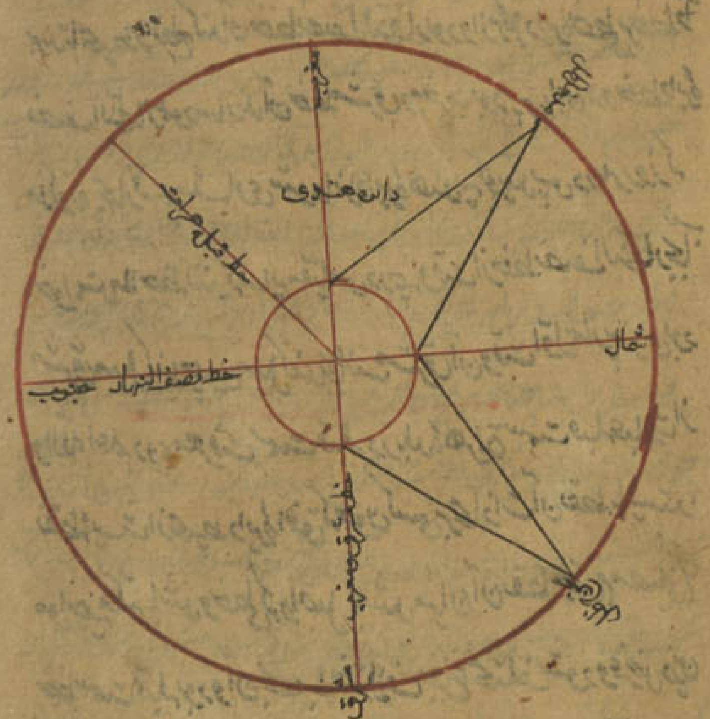
مناسب نموده الحاق آن باین رساله که غرض اصلی ازان معرفت اعلی مطالب اصول دین

اول معرفت اول وقت نماز پیشین بدانکه دایرهٔ نصف النهار دایرهٔ است
که بر دو قطب معدل النهار رود و قطب سمت الراس و سمت القدم میگذرد و در
هر روز آفتاب فوق الارض بآن دایره رسد و آن در نیم روز بود و چون آفتاب
ازین دایره مفارقت کند و بجانب غرب میل کند ابتدا وقت نماز پیشین بود و معرفت
زمان نصف النهار باین طریقست که در زمین هموار پیش از نیم روز چوبی بر زمین
فرو برند راست چنانکه بر هیچ جانب میل نداشته باشد و ملاحظه راس ظل آن
چوب کنند مادام که آن ظل متناقص باشد آفتاب بنصف النهار نرسیده باشد
و چون ظل متزاید شود آفتاب از نصف النهار گذشته باشد و زمان ابتدا آن زیادت
شدن اول وقت پیشین بود اما اگر بتحقیق خواهند که معلوم شود زمین را هموار
کنند چنانکه اگر آب بروی ریزند از جمیع جوانب میل آن کنند و دایره دران زمین بکشند
و بر مرکز آن دایره مقیاس صنوبری شکل نصب بروجهی که چون از سر آن مقیاس
تا محیط آن دایره در سه موضع اندازه گیرند برابر باشد و ظاهر است که در اوایل روز راس
ظل مقیاس خارج دایره بود محل ظل را نشان کنند و بعد از نصف النهار نیز مترصد باشند
تا چون راس ظل بمحیط دایره رسد موضع ظل را از محیط نشان کنند و قوسی که مابین

این دو

این دو نشان بود تنصیف کنند و از منتصف خطی بمرکز کشند و آن خط بیرون
برند تا محیط را قطع کند آن خط نصف النهار بود و از مرکز دایره خطی بر خط
نصف النهار عمود سازند آن خط مشرق و مغرب بود پس باین دو خط دایره
مذکوره بچهار قسم متساوی شود و این دایره هندیه گویند پس در هر روز که
خواهند ملاحظه کنند که سایه مقیاس در چه وقت از خط نصف النهار بجانب
مشرق میل کند چون میل کند بجانب مشرق آن وقت اول نماز پیشین بود
والله اعلم دوم معرفت سمت قبله در بلدهٔ هراة سمت قبله عبارتست از
نقطهٔ ایست از محیط دایرهٔ افق که چون کسی برمحاذات آن نقطه بایستد
مواجه مکه باشد و خطی که واصل باشد میان آن نقطه و قدم مصلی آن
خط سمت قبله بود و آن بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و غرض درین
مقام تحقیق سمت قبله هراة است پس میگوییم که چون دایرهٔ هندی
بخط نصف النهار و خط مشرق و مغرب بچهار قسم متساوی شود ربع غربی
جنوبی را از محیط آن دایره بیازده ~~متساوی~~ قسم متساوی کنند و ابتدا
از خط مشرق و مغرب شش قسم ازان اقسام بشمرند ازانجا که رسد خطی
بمرکز دایره کشند آن خط سمت قبله هراة باشد و مابجهت توضیح دایره

ایراد کردیم با خط سمت قبله و صورت آن اینست



نوعی دیگر که احتیاج بدایره هندی نباشد میگوییم که هر روزی لا محاله
در بلده هراة آفتاب بعد از نصف النهار بدایره عظیمه رسد که بسمت
راس هراة گذرد و دران وقت ظل مقیاس محاذی سمت قبله بود پس چون
مصلی دران وقت بر سمت ظل مقیاس بایستد در بلده هراة و
نواحی آن مسامت مکه باشد و بدانکه چون مقیاس کیرند را بهفت قسم

متساوی

متساوی کنند هر قسمی را از ان قدمی گویند و ظل که ~~باقدام گویند و چون زمان~~
از ان مقیاس کیرند و از ان اقسام مقدر سازند از ظل اقدام گویند
و چون زمان وصول آفتاب بدایره سمتیه مکه در ایام سال مختلف است
مقدار ظل مقیاس یعنی ظل سمت قبله در ایام سال نیز مختلف باشد
و هر دو جزو که بعد آن از اول سرطان یا جدی متساوی بود چون آفتاب دران
دو جزو باشد ظل سمت قبله دران دو روز متساوی باشد و مقدار هر برجی ظل
سمت قبله سه جزو ایراد کنیم چه این مقدار کفایت است پس میگوییم که در بلده
هراة ظل سمت قبله در اول سرطان دو قدم و ثلثین قدمی باشد و در دهم
درجه سرطان و بیستم جوزا دو قدم و ربعی و در بیستم سرطان و دهم جوزا
دو قدم و دو خمس و نصف عشر قدمی و در اول اسد و اول جوزا دو قدم و چهار
خمس قدمی و در دهم اسد و بیستم ثور سه قدم و سه عشر قدمی و در بیستم
درجه اسد و دهم درجه ثور چهار قدم و در اول سنبله و اول ثور چهار قدم و ثلثان
و نصف عشر قدمی و در دهم درجه سنبله و بیستم حمل پنج قدم و ثلثان قدمی
و در بیستم سنبله و دهم حمل شش قدم و چهار خمس قدمی و در اول میزان و اول حمل
هشت قدم و خمس قدمی و در دهم میزان و بیستم حوت ده قدم و در بیستم

من من و

میزان و دهم حوت دوازده قدم و سدس قدمی و در اول عقرب و اول حوت
پانزده قدم و نصف عشر قدمی و در دهم عقرب و بیستم دلو هژده قدم و
پنج سدس قدمی و در بیستم عقرب و دهم دلو بیست و چهار قدم و در اول قوس
و اول دلو سی قدم و ثلثان قدمی و در دهم قوس و بیستم جدی سی و هشت
قدم و ثلثان قدمی و در بیستم قوس و دهم جدی چهل و شش قدم و در اول
جدی چهل و نه قدم و سدس قدم پس در هر روز از ایام سال که آفتاب در یکی
از جاب باشد و سایه مقیاس بعد از نیم روز آن مقدار شود که در آن روز
معیین یافته چون بر سمت سایه مقیاس متوجه مقیاس کسی بایستد مسامت
قبله باشد سیم معرفت زمان نصف اللیل در بلده هراة چون وقت صلوه
نافله نزد بعضی بعد از نصف اللیل است و اکثر زهاد و عباد بعد از نیم شب خواب
نکنند دانستن زمان نیم شب از مهمات است و چون شیشه ساعت یا فنجان
ساعت یا اسطرلاب و غیره از آلات قیاس چیزی حاضر نباشد معرفت آن
بیقین حاصل نشود لیکن ما درین وقت ستاره چند از ثوابت که در نیم شب
در بلده هراة بمیانه آسمان میرسند در اوقات سال تعیین کنیم تا وقت
نیم شب بر سبیل تقریب قریب بتحقیق معلوم کرده پس میگوییم که اشهر کواکب

ثوابت

ثوابت نزد مردم ثریاست که عوام انرا پروین گویند چون آفتاب به بیست
و دویم درجه عقرب رسد در نصف اللیل بر وسط آسمان باشد و از عقب او
کوکبی است روشن و سرخ که با کوکب چند خورد بر صورت کتابت حرف دال
باشد و این کوکب روشن بر یک طرف آن دال است انرا عین الثور و دبران
نیز گویند چون آفتاب بچهارم درجه قوس رسد در نصف اللیل بر وسط السما
بود و کوکب دیگر است روشن که با ثریا طلوع میکند از جانب شمال آن انرا
عیوق گویند چون آفتاب بسیزده درجه [illegible] رسد در نصف اللیل بر
وسط السما بود و صورت جوزا مشهور است و سه کوکب است بر استقامت
یکدیگر بر وسط جوزا که انرا منطقة الجوزا گویند و چون آفتاب به بیست و یکم
درجه قوس رسد در نصف اللیل بر وسط السما بود شعری یمانی کوکب است در
غایت بزرگی و روشنی در عقب جوزا چون آفتاب بششم درجه جدی رسد
در نصف اللیل بر وسط السما بود و در شمال شعری یمانی کوکب روشن است
و روشنی آن کمتر از روشنی شعری یمانی است انرا شعری شامی گویند چون آفتاب
به نوزدهم درجه جدی رسد در نصف اللیل بر وسط السما بود و بر صورت
سرطان کوکب سحابی است که شبیه بقطعه ابر است انرا نثره گویند چون

آفتاب در اول درجه دلو باشد در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در جنوب
شعری یمانی بر عقب بمقدار کوکبی روشن است که در حوالی آن هیچ کوکب روشن
نیست انرا امر دالشجاع گویند چون آفتاب بچهارم درجه دلو رسد در نصف
اللیل بر وسط السماء بود و از کواکب صورت اسد چند کوکبیست بر خط مستقیم
یک کوکب ازان روشن تر است و سرخ بر طرف جنوب آن خط انرا قلب الاسد گویند
چون آفتاب در بیست و یکم درجه دلو بود در نصف اللیل در وسط السماء
بود و از عقب این کوکب دو کوکب دیگر است هم از کواکب صورت اسد و آن دو
کوکب را زبره گویند و یکی روشن تر است انرا ظهر الاسد گویند چون آفتاب در
یازدهم درجه حوت بود در نصف اللیل بر وسط السماء بود و از عقب ظهر
الاسد یک کوکب است روشن تنها که در حوالی آن هیچ کوکبی بان روشنی نیست
انرا صرفه گویند چون آفتاب در بیست و یکم درجه حوت بود در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و بر شمال صرفه مؤخر از و کوکبی چند متقارب است شبیه
بثریا است انرا صغیره گویند چون آفتاب در اول حمل باشد در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و از جملهٔ کواکب سنبله کوکب است روشن و تنها که چون قمر
باول طریقهٔ محترقه در محاذات آن باشد انرا سماک اعزل گویند چون آفتاب

در هشتم

در هشتم درجه حمل باشد در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در
شمال آن کوکبی است روشن مایل بسرخی و مقدم بران کوکبی است که روشنی آن کمتر است
آن کوکب روشن را سماک رامح گویند چون آفتاب در درجهٔ دوم ثور بود
در نصف اللیل بر وسط السماء بود و از کواکب میزان دو کوکب است که آنها را دو
کفهٔ میزان گویند آن کوکب جنوبی چون آفتاب در دهم درجه ثور بود در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و در غایت شمال در محاذات برج میزان کوکب چند است
بر صورت دایره ناتمام انرا فکه دو میزان گویند و آن کوکب یکی روشن تر است انرا
نیر الفکه گویند چون آفتاب بیست و دوم درجه ثور بود در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و ستاره های عقرب مشهور است و از جمله آن کوکبی است
سرخ و روشن انرا قلب العقرب گویند چون آفتاب بسیم درجه جوزا رسد
در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در جنوب آن صورت فکه کوکبی است
از صورت جاثی که از صور شمالی است روشن تر از کواکب آن صورت است انرا
راس الجاثی گویند چون آفتاب بچهارم درجه جوزا رسد در نصف اللیل بر وسط
السماء بود و بر سر نیش صورت عقرب دو کوکب است متقارب شبیه بکوکب
سحابی چون آفتاب در بیست و دوم درجه جوزا رسد در نصف اللیل بر وسط

السماء بود و در جانب شمال کوکب روشن است و بزرگ با کواکب اوایل عقرب
طلوع میکند و با دو کوکب با وی بر شکل مثلث صغیره متساوی الاضلاع است
انزار النسر الواقع گویند چون آفتاب در پنجم درجه سرطان بود در نصف اللیل بر وسط
السماء بود و در جنوب این کوکب کوکبی روشن دیگر است که با دو کوکب از دو جانب
آن بر خط مستقیم اند انزار النسر الطایر گویند چون آفتاب در بیستم درجه سرطان
بود در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در عقب اینها صنفی از کواکب نیره بر عرض
مجره را قطع کرده اند و از عقب این کواکب یک کوکب روشن است انزار الردف گویند چون
آفتاب در چهارم درجه اسد بود در نصف اللیل بر وسط السماء بود و بر ذنب
صورت جدی کوکبی است روشن چون آفتاب در بیست و یکم درجه اسد بود
در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در محاذات برج دلو چهار کوکب روشن است
بر صورت شکل مربع واسع آن دو کوکب مقدم فرغ الدلو المقدم گویند چون
در دهم درجه سنبله بود آن دو کوکب در نصف اللیل بر وسط السماء بود
و آن دو کوکب مؤخر از آن را فرغ الدلو المؤخر گویند و چون آفتاب در بیست
و هشتم درجه سنبله رسد در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در شمال صورت
حمل کوکب چند اند بر شکل اهلیلجی از آن جمله یک کوکب سرخ و روشن است

انزار الشا گویند چون آفتاب به سیزدهم درجه میزان رسد در نصف اللیل
بر وسط السماء باشند و بر راس حمل دو کوکب است که انزار الشرطین گویند چون
آفتاب به بیست و پنجم درجه میزان رسد در نصف اللیل بر وسط السماء بود
و در شمال ثریا کوکب روشن است که انزار راس الغول گویند چون آفتاب به سیزدهم
درجه عقرب رسد در نصف اللیل بر وسط السماء بود این قدر در معرفت نصف
اللیل بر سبیل تخمین در تمام ایام سال کافیست والله اعلم چهارم معرفت
وقت دعا چون دعا بحکم حدیث نبوی علی قائله شرایف الصلوات و کرایم
التحیات مغز عبادت است و اصل آن است پس اختیار وقتی که در آن وقت دعا
بشرف اجابت مقرون گردد انسب و اولی بود حکما گفته اند که در وقت دعا کردن
اگر برای آخرت باشد و اموری که تعلق بآن دارد باید که قمر در قوس باشد یا حوت
ناظر بزهره و اگر برای دنیا باشد و طلب مال باید که قمر در ثور بود یا میزان ناظر
بمشتری و این بتجارب بسیار بصحت رسیده است و بجهت طلب جاه قمر در اسد و آفتاب
در حمل یا قمر در حمل و آفتاب در اسد باشد و گفته اند که اگر مشتری در سرطان یا قوس یا
حوت بود و قمر در ثور یا میزان متصل بمشتری دعا فی الحال مستجاب شود و بجهت
اعمال سلطان و وزارت باید که قمر در سرطان باشد و مشتری در ثور یا مشتری

در سرطان و قمر در ثور بود شرطی که ناظر باشند بیکدیگر و شرط اعظم درین باب
ملاحظه کف الخضیب است که یکی از ثوابت است از قدر سیم و از کواکب ذات
الکرسی است که از صورت شمالی است و چون دو کوکب فرغ الدلو المؤخر بنصف النهار
رسد کواکب ذات الکرسی در شمال نیز بنصف النهار باشد و از کواکب مستنیرهٔ
آن صورت یک کوکب در بیشتر می آید کف الخضیب است چون قمر و عطارد مقارن
کف الخضیب شوند هر دعایی که دران وقت کنند مستجاب شود بجهت توانگری و شجاعت
باید که آفتاب مقارن او باشد و بجهت ظفر بر دشمن و ظالم باید که مشتری مقارن
او باشد و بجهت طلب مال باید که زهره مقارن او باشد و باید که زحل و مریخ مقارن
او نباشند و اگر اجتماع شمس و قمر در درجه تقویم کف الخضیب واقع شود دران
وقت البته دعا مستجاب شود و صاحب تحفه نور الله مرقده فرموده است که
چون کوکب کف الخضیب بدایرهٔ نصف النهار رسد فوق الارض در آن وقت
هر دعایی که واقع شود مستجاب شود از همه کس مگر که امری مخالف شریعت باشد
که دعا مستجاب شود و در اول سال هشتصد و هفتاد و دوم یزدجردی بحساب
زیج خاقانی کوکب کف الخضیب در دقیقه چهل و دوم از درجه بیست و
نهم حمل بوده و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در تاریخ مذکور از ابتداء وصول آفتاب

سیزدهم

سیزدهم درجه جدی تا وصول آن بدوازدهم درجه سرطان
رسیدن این کوکب بنصف النهار فوق الارض در روز بود و در
آن نصف دیگر در شب و ما جدول استخراج کردیم در تاریخ مذکور
که از آن وقت وصول آن کوکب بنصف النهار معلوم گردد بساعات
و دقایق گذشته از اول شب یا اول روز و چون ثوابت بهر
هفتاد سال یک درجه حرکت میکنند چون هفتاد سال
از تاریخ مذکور بگذرد این جدول را تجدید استخراج کنند و
طریق استخراج این جدول چنانست که تفاضل میان
مطالع ممر کوکب کف الخضیب و مطالع استوایی تقویم
آفتاب بنصف النهار بگیرند و آن تفاضل را به پانزده قسمت
کنند خارج قسمت ساعات بعد از زمان وصول کوکب
باشد بدایره نصف النهار از نصف النهار ماضی یا
مستقبل و از ساعات بعد از نصف النهار
ساعات بعد از اول روز یا اول شب معلوم
گردد و جدول اینست

روز که خواهند ببرج موضع آفتاب و درجات معلوم کنند و بدرجات
از یمین جدول در آیند و ببرج از اعلی یا اسفل جدول در آیند
و از ملتقی هر دو ساعات و دقایق بر گیرند آن ساعات بعد
کف الخضیب بود بنصف النهار از اول روز اگر برج موضع
آفتاب از بروج اعلی بود و از اول شب اگر از برج اسفل بود والله
الحمد والمنة فی البدایة والنهایة واسأله العصمة
من الضلالة بحرمة محمد وآله الراسخین علی مواله علیه و
علیهم السلام ما تعاقب اللیالی والایام تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب فی شهر شعبان المعظم سنه مائة بعد
الالف من الهجرة النبویة علی ید احقر عباد الله [illegible]

باز فلک حوضی خیالی میکند
صبح مرغ [illegible] میکند
بر خیال سرو قد تازه [illegible]
[illegible] خیالی میکند
چون دل از دیده [illegible]
جان [illegible] میکند
[illegible]
چند آرد بیضهٔ خورشید را
آسمان هم خایه مالی میکند
طالع [illegible] عالی میکند
[illegible]
[illegible] طوطی در افلاسی مقیم
فتح دولت طرز دالی میکند

درجة بازاء تقویم الشمس بنصف النهار

فی الایام	الجدی	الدلو	الحوت	الحمل	الثور	الجوزاء	السرطان
ا	ح	لح	ه ر	مه مح	[illegible]	سح مط	ح نا نز
ب ج		لا لح	و نط نز	م مح	ع ر	مو مد	مو مد
د ه		کا کد	کی کد	نا ع	له ح	یه ر	نز ح
و ز		ع ید	مع مو	[illegible]	ط نو	لا [illegible]	لح ید
ح ط		ا ح	مح	له ند	ح مع	کد	لط یر
ی یا	ح	ه ر	لح له	کر ر	نر نل	ر لح	ا و
یب یج	طمس ر	لحه	لب ل	س د	نا ع	لط ه	ح ا
ید یه	لح له	س مط	کر کد	ط ر	مه من	ب ا	
یو یز	ل له	مو مو	لم لط	ح ا	لد لو	لح مط	
یح یط	مد مز	م لد	نو لد	نط نو	لح لط	ما مع	
ک کا	ما مح	لم	لط	نی	الو لح	لو لح	
کب کج	ع ح	لح مح	و لح	مع مو	کی لو	لط کا	
کد که	ح ح	لح لط	ه و مح	مح مع	ب ر	کا ر	
کو کز	س مط	مد	[illegible]	کد	ر ح	لح	
کح کط	ح مد ح	د سح	ه [illegible]	لب لط	ح نو	[illegible]	
فی اللیالی	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی

وطریق عمل باین جدول چنانست که از دفتر تقویم در نصف النهار بر

روز که خواهند

کتابخانه
...یانی

حکایت یکی از بزرگی طلب وصیت کرد گفت ترا بهفت چیز وصیت
میکنم یکی آنکه غم مخور از فوت دنیا دوم آنکه بار مکن بر دل خود غم آنچه فردا نیامده
بر تو یعنی غم فردا مخور سیم آنکه دوست مدار مدح و ثنا برآنچه نمیکنی
چهارم آنکه عیب مکن کسی را بچیزی که آن در تو موجود است پنجم آنکه
آرزو مکن آن چیز را که مال از آن نیستی ششم آنکه آماده باشی از برای
مرگ پیش آمدن وی هفتم آنکه بدانکه بر چهار طرف بال ملخ بزبان عبری
چهار چیز نوشته اند بر بال راست او نوشته اند که ای پسر آدم دو اگر رحمت
بر نشد و بر بال چپ او نوشته اند که هرچه بکاری بدروی و بر سینه او
نوشته اند که دست بر سینه خود نه هرچه بخود روا نداری بهیچکس روا مدار
و هرچه خود را دوست میداری همه کس را دوست دار و بر پشت او نوشته اند
که هر که در حق تو بدی کند تو در حق او نیکی کن بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اساء منقول است که حضرت امام
الجن والانس روزی از راهی میگذشتند بجایی رسیدند که سه کس هفده شتر داشتند
و بهیچ وجه نمی توانستند قسمت کنند باین طریق که یکی نصف طلب میکند و دیگری ثلث
و دیگر تسع و از عهده قسمت بیرون نمی توانستند آمد حضرت ع از شتر خود فرود
آمده

آمده و شتر خود را بانها بخشید تا هژده شد و در [illegible]
مقام قسمت آمده نه شتر را بیکی که نصف طلب داشت و شش شتر را بیکی که ثلث میخواست
طلب داشت داد و دو شتر را بیکی که تسع طلب میکرد داده [illegible] بریشان شمرده اند
سپردند و دو شتر را بیکی [illegible] داده [illegible] و دیگر [illegible]
خود سوار شده [illegible] گفتند چرا بخدا جان ندادی گفت چیزی [illegible]
از جهت آنکه ما فوق فکران [illegible] گفتند [illegible] دریا دید ابلیس را دیدم که [illegible]
و جواب خود را در دجله [illegible] مصری گفت [illegible] بعد از [illegible] و لعنت [illegible] گفت
پسندم ۵۵ شیخ ذاالنون [illegible] مسکین بعد از خداوندی معزول [illegible] دارد
بود که بر [illegible] اگر [illegible] و استر در طویله داشته باشد [illegible]
گفت یا ذاالنون [illegible] درویش [illegible] مال ندارد و باید که مال [illegible] قناعت باشد [illegible]
گفتند که تو خود را درویش [illegible] که مال [illegible] باشد بخیل ۵ عارف [illegible]
هیچ طویله بر کل زده ام [illegible] سخاوت باشد [illegible]
و چون دارد باید که مال وی [illegible] و درویش عارف [illegible] الحال [illegible]
جاهل [illegible] اند و دو است و درویش [illegible] مرصع ۵ آن [illegible]
موسی است مرقع و آن ریش فرعون است [illegible] و چهار [illegible]
که گفت چهار صد هزار کلمه در حکمت جمع کردم و چهار [illegible] را باید [illegible]
و دو فراموش باید کرد خدا را یاد باید داشت و [illegible] فراموش باید
باید داشت و نیکی که [illegible] با تو [illegible] فراموش [illegible]
و بدی که [illegible] با تو [illegible] والسلام



